

سیر در اشعار
ملک مولود



تألیف: دکتر حسین محمدزاده صدیق

*A Survey in Mowlavi
and his
Followers' Turkish Poems*




انتشارات قصوس
قیمت ۱۱۰ تومان



تأليف: دکتر سید محمد مهدی

مکتب کتب
سیر در آثار

۱۰۰
۱۰۱

سیری در اشعار ترکی
مکتب مولویه

اسکن شد

سیری در اشعار ترکی
مکتب مولویه

دکتر حسین محمدزاده صدیق

انتشارات ققنوس

تهران ، ۱۳۶۹



امشارات قنوس

خیابان انقلاب، بازارچه کتاب، تلفن ۶۶۰۰۹۹

حسین محمدزاده حدیق

سیری در اشعار ترکی مکتب مولویه

چاپ اول، ۳۰۰۰ نسخه، حروفچینی شاهین

چاپ دیبا، پائیز ۱۳۶۹

یادداشت ناشر

جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مولوی در آسمان ادب و عرفان اسلامی - ایرانی آفتاب درخشانی است فرا سوی همه قرون و اعصار. هر کس که به نحوی با ادب و فرهنگ و عرفان ایرانی سروکار دارد، مطالعه آثار آن بزرگ مرد را مایه مباهات خود می‌داند و هر ناشری نشر آثار این خورشید تابناک فرهنگ و ادب را با جان و دل پذیرا است.

ناشر با در نظر گرفتن این نکته، چاپ اثر حاضر را در برنامه کار خود قرار داد. مؤلف محترم دیدگاه‌های ویژه‌ای را در کتاب طرح کرده است که نظرات ناشر نیست و ناشر به پاس احترام قلم، بدون اعمال سلیقه، کتاب را به چاپ رسانده است. بدیهی است هر گونه اظهار نظر و نقدی درباره اثر حاضر حق مسلم خوانندگان و صاحب نظران ارجمند است و مؤلف مسئول صحت و سقم نوشته‌های خویش می‌باشد.

انتشارات ققنوس

این تالیف ناچیز را به پای ایل و تبارم ،
مردم وسیع‌الصدر آذربایجان، که قرن‌ها هستی خود
را در راه اعتلای ایمان و عقیده‌شان در طبق اخلاص
نهادند ، و بغاطر برافراشتن پرچم حق و عدل الهی
از همه چیز خود گذشتند، و در سرزمین بومی خویش
معروض حمله‌ها، فتنه‌ها و قتل‌ها شدند و توهین‌ها
و تحقیرها را تحمل کردند و شداید و ناگواریها را
پشت‌سر نهادند و فرهنگی عظیم و بی‌مانند آفریدند،
نثار می‌کنم.

مؤلف



فهرست مطالب

۷-۱۴	پیشگفتار
۱۵-۱۲۰	بخش نخست - مولوی
۳۰	شمس تبریزی
۳۲	ساج بکناش ولی
۳۸	اشعار ترکی مولوی و شرح و برگردان آنها
۱۰۱	واژه ترك در دیوان فارسی مولوی
۱۲۱-۲۵۰	بخش دوم - مولویه سرایان در تاریخ شعر ترکی
۱۲۴	منابع مطالعه احوال شعرای مولویه
۱۳۸	گزیده هائی از آثار مولویه سرایان
	۱. سلطان ولد (غزلر، ابتدای نامه، رباب نامه، برخی اختلافات نسخ مثنوی-
۱۳۹	های سلطان ولد)
۱۷۸	۲. افلاکی دده
۱۸۲	۳. عاشیق پاشا
۱۹۰	۴. الوان چلبی
۱۹۳	۵. بایرک قوشچو اوغلو
۱۹۷	۶. سعید امره
۲۰۰	۷. قایغوسوز عبدال



۲۰۳	۸. یونس امره
۲۰۹	۹. عمادالدین نسیمی
۲۱۳	۱۰. روشنی دده
۲۱۶	۱۱. ابراهیم دده شاهدی
۲۱۸	۱۲. محمد جلبی سماعی
۲۲۱	۱۳. ابو حامدی
۲۲۴	۱۴. شاه ختائی
۲۲۷	۱۵. حاج بایرام ولی
۲۲۹	۱۶. یوسف سینه چاک
۲۳۲	۱۷. ابراهیم گلشنی
۲۳۶	۱۸. غریبی دده
۲۴۲	خاتمه
۲۴۳	فهرست راهنما
۲۵۷	کتابنامه
۲۶۴	مقدمه انگلیسی



پیشگفتار

زبان ترکی

ترکی زبانی است که در ایران اسلامی گروه کثیری از مردم بدان تکلم می کنند و خزاین گرانبهای ادبی اسلامی پشتوانه آن است. این خزاین نه تنها قابل اعتناست، بلکه احیاء و تبلیغ و صیانت آنها از واجبات عینی است.

این خزاین در ایران، به سبب اسلام ستیزی آشکار و پنهان شیاطین طاغوت، با تحقیر و تمسخر مدفون گشته و در سرزمینهای اسلامی تحت سلطه استبداد چپ و راست همواره تحریف و جعل شده اند.

زبانهای ترکی گرچه همه از یک ریشه و اسامی تفرع حاصل کرده اند، اما باهم اختلاف و تفاوت دارند و هر کدام دارای ویژگیهایی هستند که یکی را از دیگری متمایز و جدا می کند. درست مانند زبانهای ایتالیائی، اسپانیائی و فرانسوی که اگرچه هر سه ریشه در زبان لاتین دارند، اما باهم متفاوتند. زبانهای ترکی از جمله زبانهای ترکمنی، اوزبکی، آذربایجانی و جز آن نیز چنین حالتی دارند.



زبان‌شناسان و نظریه پردازان معاصر، اصطلاح «زبانهای ترکی» را صحیح نمی‌دانند و بجای آن «شیوه‌های زبان ترکی» بکار می‌برند. بنظر مرحوم پروفیسور دکتر رشید رحمتی آرات که بزرگترین مدافع این نظریه بود، زبانهای ترکی گوناگون موجود در شوروی نظیر قیرغیزی، قازاخی، ترکمنی، آذربایجانی و جز آن، شیوه‌های گوناگون زبان واحدی هستند که روسها و سردمداران حکومت شوروی بخاطر تجزیه و جلوگیری از وحدت مسلمانان، هر کدام را زبانی مستقل شناختند و برای هر يك از آنان القبای جداگانه‌ای اختراع کردند و هر يك از این لهجه‌ها را زبانی جدا از هم نامیدند.

تفاوت زبانهای ترکی با هم، اغلب از اختلافات بین فونم‌ها و مورفم‌ها ناشی می‌شود. بدینگونه نخست اینکه هر يك از این زبانها، واژه‌هایی خاص خود دارند که در دیگری موجود نیست. دوم اینکه کلمه‌های موجود مشترك در آنها با تلفظ‌ها و طرز اداهای گوناگون و یادرمعانی متفاوت از هم بکار می‌روند.

اقوام ترك

ترکها از اقوام باستانی جهان هستند. در شمال غربی آسیای میانه، در سرزمین مادر، میان دریاچه اورال و خزر پیدا شدند. در سرزمین مادر مدت زمان درازی با زندگی و فرهنگ ویژه‌ای رسایی یافتند، و سپس به شکل گروهای گسترده‌ای در سرتاسر آسیای میانه پراکنده شدند، در گذر زمان این سرزمینها را نیز پشت سر نهادند و بسوی مغرب روان گشتند، سرزمینهای تازه‌ای را صاحب شدند و ملت‌ها و دولت‌های نوینی برپا داشتند و به دین فطری اسلام گرویدند. نقش اینان در جریان تاربخ و فرهنگ بشری در دوران باستان، قرون وسطی و عصر جدید بسیار مهم بوده است.

گروه‌های گردآمده ترکان، از کهن‌ترین دوران تاریخی شناخته شده‌اند. نخستین گروه از آنان در دوران باستان با نام هونها پیدایی یافتند. در میان اینان مهمترین و بزرگترین قبیله‌ها و در عین حال کهنترینشان که در دوران باستان در آسیای میانه می‌بودند و توده اصلی را تشکیل می‌دادند، اوغوزها، تویکوها و اویغورها بودند.

واژه ترک Türk نام یکی از عشیره‌های اوغوزان کهن بود، که نخستین بار از سوی تویکوها بکار رفت.^۱ اینان در جنوب شرقی، دولت بزرگی بنیاد نهادند و سرتاسر آسیای میانه را تحت تسلط خود درآوردند که اویغورها و اوغوزها را نیز شامل می‌شد.

گرچه بسیاری از دولتهای مسلمان ترک، مانند سلجوقیان و صفویان و عثمانی‌ها برای نامیدن خود این نام را بکار برده‌اند و خود را مسلمان نامیده‌اند، ولی اروپاییان، اینان را یکجا ترک نام داده‌اند و واژه «ترک» را معادل «مسلمان» بکار برده‌اند. ممثلان قوم ترک از دیدگاه حاکمیت سیاسی و فرهنگی تا سده ششم میلادی اوغوزان، تا میانه‌های سده اول هجرت نبوی تویکوها، تا سده پنجم اویغورها و سپس باز اوغوزان بودند که پس از گردن نهادن به اسلام، منافع ملی خود را وقف و فدای ندای حیاتبخش اسلام کردند چنانکه دشمنان ما خیال کردند که «ترک فاقد هر گونه مفهوم نژادی است»^۲

۱. واژه ترک از مصدر توره مک Töremek در معنای خلق شدن آمده و معنای «مخلوق و شجاع و پابا و نامیرا» می‌دهد. چنانکه توران Turan نیز به همین معناست و صفت فاعلی از این مصدر است. کلمه ایران نیز لفظ ترکی و صفت فاعلی از مصدر ایرمک Irmek در معنای «اتصال و پیوند و رسیدن» است.

۲. در دائرة المعارف مصاحب که پیش از انقلاب تألیف شده، زیر ماده «ترک» چنین ادعائی شده است!

ترکی در ایران

ترکان از کهن‌ترین روزگاران در ایران، در صحنه‌های سیاسی و نظامی و فرهنگی فعال‌تر از هر قوم دیگری حضور داشته‌اند و بخلاف ثوری پردازان نژادگرا که ترکان را ایرانی نمی‌دانند و تنها کویر نشینان را ایرانی اصیل می‌شمارند، از هرایرانی، ایرانی‌ترند. قبایل بزرگ ترکان که در قرن پنجم هجری در دوره سلجوقیان و در قرن هفتم در زمان ایلخانیان مغول در آذربایجان و سوی‌های آن به حکومت رسیدند، همگی مسلمان بودند و برای گسترش اسلام با بومیانی که به زبانهای ارمنی، تاتی، تالشی و کردی و آسوری و غیره سخن می‌گفتند و به کیش زردشتی، کلیمی مسیحی، بابکی و غیره پایبند بودند، در آویختند. و به برکت قرآن و در سایه اسلام مدنی بدیع و نوظهور ایجاد کردند. آنچه که بعنوان آثار ادبی ترکی خلق شد، از لحاظ ساخت گرامری همگی منشعب از ترکی قدیم رایج در آسیای میانه بوده است و چندین قرن بعنوان شیوه مشترک مسلمانان ترك بکار گرفته می‌شد. و نیز در ولایتهای جدا و دور از هم به يك شیوه و لهجه و به زبان ترکی مشترك آثار ادبی بوجود آمد. هم‌اکنون، در بسیاری از آثار، از آنجا که به زبان مشترك اسلامی خلق می‌شد، نیاز به قید نام مؤلف و یا محل تألیف آن دیده نمی‌شد و در میان هر يك از اقوام ترك در هر ولایت، این آثار به تبعیت از قوانین لهجه و شیوه ترکی آنان تغییر می‌یافت و استنساخ می‌شد.

ترکان در خدمت اسلام

تمام ملل دنیا پیشرفت فرهنگی خود را مدیون اسلام و قرآن هستند. هر قومی که خالصانه به دین فطری اسلام روی آورده است، به پیشرفتهای عظیم فرهنگی و نظامی در طول تاریخ دست یافته است.

اعترافات یکی از مسیحیان در باب انسان‌سازی مکتب اسلام جالب توجه است:

«الحق قلم از بیان اینکه مسلمانان چه قدر آداب و رسوم و انسانیت و سعادت زندگانی همراه خود آورده داخل اروپا کرده و تا چه درجه باعث ترقی و تربیت اروپائیان شدند، عاجز است. چنانکه علم نجوم را از مسلمانان آموختیم. جبر و مقابله معروف را از ایشان یافتیم. اختراعات جدید در علم تعمیر شهرها و تأسیس پلیس برای حفاظت شهر و تشکیل کتابخانه‌های عمومی ووقفی را از آنها آموختیم... تلگراف و باروت را هم مسلمانان اختراع کرده‌اند. کاغذسازی و ساعت و پرگار از مسلمانان است. يك قسم چرم خوب که امروز معروف به چرم مراکو است مسلمانان ساخته‌اند. شیوه شعر و شاعری، و غیرت و مردانگی و شجاعت به ما آموختند. اینها همه از زحمات و اقدامات سودمند مسلمانان در ملک‌داری و رعیت‌پروری بوده^۱».

سپاهیان اسلام در اندک زمانی سرزمین کنونی سوریه را از دست رومیان گرفتند و پس از آن، بساط شاهنشاهی ساسانی را برانداختند و بر شیوه زندگی فسادآمیز آنان پایان دادند. و در سایه اسلام و قرآن به درجه‌ای از تمدن رسیدند که توانستند در کمتر از يك قرن سرزمینهای وسیعی چون خراسان و ماوراءالنهر، عراق عجم، ارمنستان، آناتولی شرقی، سوریه، فلسطین، مصر، لیبی، طرابلس، تونس، الجزایر، اسپانیا و جزاینها را متصرف شوند. و در مشرق زمین تا مرزهای هند و حتی چین رسیدند. بدینگونه فرهنگ اسلامی از آن ملل گوناگونی شد که بی‌گمان در سایه اعجاز قرآن کریم ملل تازه مسلمان فرهنگ بومی خود را با اسلام پیوند دادند و متحداً فرهنگ عظیم اسلامی را

۱. مستر جمبر، فتوح العرب و کنوز الادب، بمبئی، چاپ سنگی



بنیان نهادند.

در گسترش این مدنیت و فرهنگ عظیم الهی اقوام و قبایل ترك زبان بی شك خدمات صادقانه، بی شائبه و افتخار آمیزی دارند. ترکان، اسلام را مناسبترین دین و آیین نزدیک به وجدان ملی و فطرت خود یافتند و قرن‌ها دفاع از اسلام و گسترش آن را بر عهده گرفتند. سرتاسر تاریخ افتخار آمیز ترکان مسلمان عاری از شورش و یا مقاومت در مقابل اسلام است. در میان این قوم عصیان‌هایی شبیه عصیان‌های روشن‌میان، ماه‌فرید، المقتنع، خرمیه، زروانیه و غیره دیده نشده است.

مسلمین پیوسته با ملل غیر مسلمان با عطف و رفتار کرده‌اند، اما غیر مسلمانان در معامله با مسلمین هیچگاه چنین نبوده‌اند. بمحض اینکه اندلس از حاکمیت مسلمین درآمد به انتقام خونین عالم مسیحیت معروض شد و حتی يك مسلمان نیز آنجا بر جای نگذاشتند.

ملی‌گرایی و اسلام

همین‌گونه است حکومت ششصد ساله مسلمانان بر اقوام اسلاو، بلغار، رومن، صرب و غیره. هیچگاه در این قرن‌ها این اقوام دین، زبان و عرف و عادات خود را از دست ندادند و بقای خود را به عدالت و مساوات اسلامی مدیون هستند.

اما چون از زیر حاکمیت ملت نجیب اسلام درآمدند، چنان آزاری بر مسلمانان روا داشتند و به‌جان، مال و سرزمین آنان قصد کردند که در عصر ما، ترکان مسلمان دسته دسته مجبور به کوچ به ترکیه و دنیای غرب شدند.

این مساوات و حق حریت که ترکان مسلمان بر اقوام زیر دست خود شناخته‌اند، بعدها با بدخواهی و کین‌ورزی با ترکان معامله شده است.

در ایران نیز در روزگار گذشته، به سبب گسترش نژاد -

پرستی و ملی گرایی، ترکی ستیزی و ترك آزاری رواج یافت. پسان ایرانیستی و نژادپرستی، امری خصوصی و غیر همگانی است، حتی در يك سرزمین نیز نمی تواند همه اقوام و قبائل ساکن آنجا را تحت سیطره خود در آورد، اما اسلام از آنجا که مورد خطابش تمام فرق و قبایل و طوائف و اقوام و ملل و نحل است، امری عمومی و همگانی و جهانشمول است. هر فارسی زبان می تواند هم مسلمان و هم غیر مسلمان باشد، و در هر صورت فقط «فارس» است. اما هر مسلمانی فقط «فارس» نیست. این دو از يك جنس و بسان هم نیستند، با هم فرق دارند. رقیب و معارض هم نیز نیستند. یکی پدیده‌ئی زیست شناختی و دیگری منظومه‌ای از اوامرواراده الهی و دینی متکی به وحی آسمانی است.

ادبیات ترکی

در این مقدمه کوتاه نمی توان مستوفی به روشنگری پیرامون خیزش ترکی خواهی و ترکی پژوهی مسلمانان ایران پرداخت. از تاریخ ادبیات ترکی و يك دریا کتاب نظم و نثر ترکی دوره اسلامی ایران نیز قادر به سخن گفتن نیستیم، تنها اشاره‌ئی کوتاه به شاخه‌ای از ادبیات پر بار ترکی اسلامی داریم که پس از ظهور مولانا جلال الدین رومی در قرن هفتم هجرت نبوی پدیدار شد و تا عصر ما نیز ادامه دارد.

در این کتاب نخست شرح کوتاهی پیرامون زندگی و آفرینش مولوی و برخی از معاصران او می دهیم و سپس اشعار ترکی بازمانده از او را نقل می کنیم و آنگاه به شرح مختصر لغات و ترکیبات نحوی آنها می پردازیم، آنگاه ابیاتی را که در دیوان فارسی خود، واژه «ترك» را در آنها به کار برده می آوریم و سرانجام چند تن از پیروان او را در تاریخ ادبیات ترکی به کوتاهی معرفی می کنیم.

در تنظیم اشعار ترکی مولانا، تنها اشعاری را که بضرر



قاطع از مولانا دانستیم آوردیم و بسیاری از اشعاری را که به
مولوی نسبت داده شده است، فعلاً در این جلد نگنجانیدیم.^۱
این اثر، در ایران در نوع خود بدیع و بی نظیر است. از
خوانندگان و علاقه‌مندان این فن طلب دارم که نقائص احتمالی
کار را متذکر شوند و بلکه خود دنبال کار را بگیرند و به این خیزش
مقدس اسلامی نیرو بخشند.

حسبنا الله و نعم الوکیل
حسین محمد زاده صدیق
تهران، خرداد ۱۳۶۹

۱. مثلاً این شعر منسوب به مولوی،

سنه اول دوست ایچون دوشمن جفا ائتمک، تحمل قیل،
گولون دیدارینا عاشق گرک خوش گۆره هرخاری.
عجب حد دینچه مولانا سۆزو تور کیچه نظم ائیلر
کلامیندان اولور معلوم کیشی نین قدر، مقداری

مولوی

مولانا جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد بن حسین الخطیبی معروف به مولوی رومی از ترکان خوارزمشاهی بلخ است. وی در سال ۶۰۴ هـ. در شهر بلخ چشم به جهان گشود. در اوایل کودکی و همراه پدرش بهاء الدین ولد به آسیای صغیر رفت، و در شهر قونیه موطن گزید و در همان شهر به سال ۶۷۲ هـ. زندگی را بدرود گفت.

پدر مولوی در سال ۶۲۸ هـ و بقولی در ۶۳۱ هـ. در قونیه درگذشت و سید برهان الدین ترمذی، جلال الدین را برای ادامه و تکمیل تحصیل به حلب اعزام کرد. او در همانجا با محیی الدین عربی محشورش و پس از بازگشت به قونیه، از سال ۶۳۸ هـ (سال فوت برهان الدین ترمذی) به تدریس و ارشاد در قونیه پرداخت.

مولانا جلال الدین محمد در سال ۶۴۲ هـ با شمس تبریزی ملاقات کرد و تحت ارشاد و رهبری او دگرگونی روحی عظیمی یافت، تا آنجا که از بحث و جدل و قیل و قال و مدرسه دست شست و به حالات صوفیان گرایش پیدا کرد.

در سال ۶۴۵ هـ، شمس تبریزی به دست گروهی به قتل رسید. پس از این واقعه، مولوی، مدت مدیدی سوگوار ماند و به اضطراب روزگار



گذرانند، و يك ربع قرن، به زندگی شاعرانه پرداخت. او که عارفی وارسته و اصلی کامل شده بود، دفترهای گرانبار «مثنوی» را سرود، دیوان بزرگی به ترکی و دیوانی نیز به فارسی ترتیب داد.

غریبی، سراینده و نثر نویس سترگ اندیش و خوش قریحه و نیکو بیان آذربایجانى در کتاب تذکرهٔ مجالس شعرای روم^۱، که در زمان شاه طهماسب صفوی و در تبریز تألیف کرده است، ذکرى از مولوى دارد که عیناً نقل مى کنیم:

«... اعلم المحققین و افضل العارفين، فرید الملة والدين مولانا جلال الدين قدس سره دورور که عجم ولایت لرینده «ملای روم» و روم اقلیمینده «مولانا خونکار» دئمک ايله مشهور و معزوف دور.

اولد دورور سردفتر اهل کتاب سر گفتاریندا عاجز دیر فهموم. قرمان ولایتینده و قونیه شهرینده واقع اولموشلاردیر و مرقد پر نورلاری همان آندادیر. مولوی لر خانقاهی و مولی لر زیارتگاهیدیر. آنلارین رتبه ی عالیلری، درجه ی تعریفدن اعلى و درجه ی والیلری رتبه ی توصیفدن معلا دور. اما چون حقایق اداسیندا اهل دللر آنلارین نظم لر گوهرلری ايله رشته ی جانلارینى مگوهر و خاطر عاطر لرینى اولارین اشعار دقایق شعارلری فحواسی ايله معطر و منور قیلرلار، بومختصر اول طوطی شکرستان حقیقت اسم شریفی ايله ابتدا قیلیندی... و تورکی

۱. نسخهٔ منحصربه فرد این کتاب که احتمالاً به خط خود مؤلف است، در کتابخانهٔ شماره ۱ مجلس شورای اسلامی نگهداری می شود. این کتاب گرانقدر بضمیمهٔ «دیوان غریبی» و «رسالة یوحنا» به اهتمام نگارنده زیر چاپ است.

اشعاریندان بو مطلع و حسن مطلع دوازده امام علیهم السلام اوصافین
یازدیغی بندلردندیر:

اولار کیم بنده‌ی خاص خدادیر

محب خاندان مصطفادیر

حقیقت کعبه سینین قبله گاهی،

امام و پیشوامیز مرتضادیر.^۱

و بو بیت داخی درویشلر بندی ایچون اول بولبول گلستان ارم

نطق جانبخشیندن وارددیر که اهل گفتار اشعارلرینه بسویت ایله رونق

وثریب، ترجیع بند قیلیمیشلاردیر:

دینمه، کؤزت، باقما، چاپار بوشمه هئج

رند جهان اول، یوری دو قونما کئج».

ازهمین اشاره اندک، درمی یابیم که مولوی رومی دیوان کبیری

به ترکی داشته است. این دیوان که بخشی از آن به ذکر مناقب ائمه معصومین

علیهم السلام اختصاص داشته است، حاوی اشعار پرتنین و پسرشور و

جذبه‌ای نیز بوده است که صوفیان و دراویش، ابیات آن را بصورت

ترجیع بند در آورده بودند و در محافل خاص خود با جذبات عرفانی

اجرا می کردند.

متأسفانه این دیوان کبیر و عزیز از دست تطاول ایام مصون نماند.

واکنون هیچ نسخه‌ای از آن موجود نیست. و از آن مجموعه گرانبار تنها

چند غزل و قطعه و ترانه وتک بیتی به دست ما رسیده است که این قطعات

اندک نیز بدلیل تنگ نظری متعصبان کوردلی که ترکی ستیزی را پیشه

۱. نسخه یاد شده، ص ۲۷۳.



خود ساخته بودند، سالیان متمادی مورد انکار قرار گرفت و دشمنان ما در امحاء آن اندک نیز، اهتمام ورزیدند. عدم تلاش برای نشر آثار ترکی مولانا در ایران و سعی در تحقیر و به بوتۀ فراموشی سپردن آن‌ها، خود لکۀ ننگی بردامن نگارندگان تاریخ ادبیات و مورخان ادبی دورۀ ستمشاهی در این مرز و بوم است.

غریبی، قطره‌ئی از دریاست. طیف وسیعی از شعرا و تذکره‌نویسان تاریخ ادبیات ترکی، از دیوان کبیر ترکی مولانا سخن گفته‌اند و بسیاری از شاعران، اشعار ترکی وی را استقبال و تضمین کرده‌اند که ما اکنون برخی از آن تضمین‌ها و استقبالیه‌ها را در دست داریم.

حتی شعرای غیر صوفی و سرایندگان رسمی دربار عثمانی نیز به استقبال بسیاری از غزل‌های ترکی مولانا شتافته‌اند. چنانکه باقی، شاعر معروف قرن یازدهم، غزل معروف خود به مطلع:

مجنون گیبی و او یلا اولدوم یئنه دیوانه
فتنه لی آلا گؤز لر چون او یخودان او یانه

را در استقبال از یک غزل ملمع مولوی و با استفاده از مصرع‌های آن سروده است. آن غزل چنین شروع می‌شود:

ماه است نمی‌دانم خورشید رخت یانه
بو آیر یلیق اودونا نئجه جیگیریم یانه؟

شعراى مسلمان، گذشته از استقبال اشعار ترکی مولانا، به شرح و تفسیر ترکی مثنوی پرداختند و دیوان فارسی و مثنوی را نیز جامۀ فاخر نظم ترکی، دربر کردند. چنانکه زیباترین ترجمه‌های ترکی را از این آثار

عظیم ادب فارسی دردست داریم. از آن میان می توان به ترجمه بسیار دل انگیز نحیفی اشاره کرد که در قرن دوازدهم به فرجام رسیده است.^۱ این ترجمه چنین آغاز می شود:

دینله فی دن کیم حکایت ائتمدهده،
 آیریلیقلاردان شکایت ائتمدهده.
 دئر قامیشلیقدان قوپاردیلار منی،
 نالشیم زار ائیلهدی مرد و زنی.
 شرحه - شرحه ائیله سین سینه م فراق
 ائیله ییم تا شرح درد اشتیاق.
 هرکیم اصلیندن اولادور و جدا،
 روزگار و صلی ائیلر مقتدا.
 من که هر جمعیتین نالانیام
 همدم خوشحال و بد حالانیام.
 هرکیشی زعمینجه منه یار اولور،
 صحبتیمدن طالب اسرار اولور.
 سیرریم اولماز نالشیمدن گرچه دور،
 لیک یوق هر چشم و گوش فیض نور.
 بیر- بیریندن جان و تن پنهان دگیل،
 لیک یوق دستور رؤیت جانا، بیل!

۱. سلیمان نحیفی (۱۱۵۱.۴ هـ) شش دفتر مثنوی را ترجمه کرده است. یک قرن بعد از او اسماعیل فرخ شاعر و مفسر اهل قریم دفتر هفتم را نیز ترجمه کرد و بر آن افزود. این ترجمه های منظوم صد سال پیش در بولاق مصر به چاپ رسیده است.

اولدو آتش صیت‌نی، سانما هوا

کیمده بو آتش یوخ‌ایسه، حیف‌آنا.^۱

شیخ غالب شاعر صوفی مسلک دوقرن پیش نیز، خود را پیرو و شاگرد مولانا می‌داند، بارها نام‌آورا دردیان ترکی خویش آورده‌است و از محتوای بسیاری از غزل‌های او پیداست که به استقبال مولانا شتافته است. مثلاً:

سربسر اشعار غالب دلپذیر اولسا، نه‌وار؟

هر سخنور مظهر احسان مولانا میدیر؟

و یا:

ره مولوی ده غالب، بو صفتله قالدی حیران

کیمی ترک نام و شانه، کیمی اعتباره دوشدو.

و یا:

حضرت مولوی ده دیر شرح و شفاسی غالبین

صرف نگاه ائس‌دیب عبت شرح شفا به نئيله ییم؟

به هر انجام، آنچه از میراث گران‌بهای آفرینش مولوی رومی به زبان ترکی تاکنون به دست ما رسیده است، بسیار کمتر از آن چیزی است که در تذکرها و اوایلین شعرها به آن اشاره می‌شود. اما همین آثار اندک نیز حکایت از تسلط ماهرانه و استادانه‌ی مولانا به دقائق و ظرائف زبان ترکی دارد.

مرحوم نهاد سامی بانارلی معتقد است مولوی نخستین کسی است که در آسیای صغیر دیوان بزرگی به زبان ترکی ترتیب داده است.^۲ وی

۱. این ترجمه‌ی زیبا را دکتر عامل چلبی اوغلو، استاد دانشکده الهیات

دانشگاه مرمره در سال ۱۹۶۷ چاپ کرده است.

۲. نهاد سامی بانارلی، دسیملی تورك ادبیاتی قادیخی، ج ۱، ص ۳۱۹.

در این باب می گوید: «جلال الدین مولوی رومی - گرچه اغلب آثار خود را به فارسی سروده است - از نخستین شاعران ترکی گوی آسیای صغیر بشمار می رود. در عصر او، عنصر مسلمان که اغلب ترک زبان بودند، در آسیای صغیر فزونی می گرفت و این زبان عالم اسلام در آن دیار فراگیر می شد.^۱»

تاکنون درباره نژاد و تبار مولانا، تحقیقات فراوانی انجام پذیرفته است. گروهی که با آرایش نژادپرستانه پیرامون مولانا به تحقیق پرداخته اند، بزعم خود به اثبات رسانده اند که وی ترک نبوده و تاجیک (= عجم، فارس) بوده است. وعده ای نیز با استناد به برخی از اشعارش سعی کرده اند ترک بودن مولوی را معلوم سازند.

مثلاً با استناد به این رباعی معروف:

بیگانه مگوئید مرا زین کویم
در شهر شما خانه ی خود می جویم.
دشمن نیم ار چند که دشمن رویم.
اصلم ترک است اگر چه هندی گویم.^۲

گویند اگرچه مولانا از تبار ترکان خوارزمشاهی بوده است، لکن سیه چرده بوده و چهره ای شبیه تاجیکها داشته است و این رباعی را در پاسخ کسانی که به او «بیگانه» و مغول می گفته اند، سروده است.^۳

۱. همان جا.

۲. در برخی از نسخه ها: اصلم ترک است گرچه دری می گویم.

۳. سید کمال قاراعلی اوغلو، تودک ادبیاتی قاریخی، ج ۱، ص ۴۰۲.

همچنین به ابیاتی مانند:

ترك آن بود کز بیم او، ده از خراج ایمن شود
ترك آن نباشد کز طمع سیلی هر قوتسوز خورد

يك حمله و يك حمله، کامد شب تاریکی
ترکی کن و چستی کن، نه نرمی و تاجیکی

ترك توئی، ز هندوان چهره ترك کم طلب
زانکه نداد هند را صورت ترك تانگری^۱

خمش کن کز ملامت او بدان ماند که می گوید
زبان تو نمی دانم، که من ترکم، تو هندوئی.

استناد می کنند و او را ترك و ستاینده ترکان می دانند. اما واقعیت آن است که مولوی هیچگاه تفاخر نژادی ندارد. او انسان عاشقی است که زبان باطن می داند و اگر جایی ترك بودن خود را به رخ می کشد و ترك و ترکی را در مقابل هندو و تاجیک و عجم قرار می دهد و ترکی ستائی می کند، منشأ نژادی خود را بر زبان جاری می سازد، درجائی نیز می - گوید:

اگرتات آسان، اگر روم سان، اگر تورك

زبان بی زبانان را بیاموز.^۲

۱. فروزانفر، دیوان کبیر، ج ۵، ص ۲۲۸.

۲. مولوی اصطلاحات تسات، تاجیک و هندو را در معنای متداول امروزی (عجم و فارس) می آورد.

۳. کلیات شمس، ج ۳، ص ۶۵.

و حتی تشنت‌های مذهبی و عقیدتی زمان خود را نیز نفی می‌کند،
دین خود را دین خدا و ملت خویش را ملت خدا می‌داند و خود را از
هر گونه قید تباری و نژادی رها می‌سازد:

ملت عشق از همه دین‌ها جداست

عاشقان را ملت و مذهب خداست

البته در تسلط مولوی به زبان ترکی شکی نیست. حتی او در شعر
فارسی نیز، بیانی ترکی دارد و بسیاری از تعبیر و اصطلاحات ترکی
را به فارسی برمی‌گرداند. به دیگر سخن، او به ترکی می‌اندیشد و به فارسی
می‌سراید. مانند مصراع اول این بیت:

ای ترک ماه چهره چه گردد که صبح تو
آئی به کلبه‌ی من و گوئی که: گل برو!

که تعبیر «چه گردد» دقیقاً ترجمه «نه‌اولار» ترکی است و ساختار
جمله، حکایت از خط فکری ترکانه دارد.

اما عظمت روحی وی بسیار برتر از این مباحثات و مناقشات ملی
گرایانه است که محصول منحوس قرن ما و میراث شوم دوران ستمشاهی
است.

زنده یاد عبدالباقی گولپینارلی، یکی از پژوهشگران سخت‌کوش
زندگی مولانا، که در تحلیل‌های تاریخی و ادبی شیوه‌ی خاص دنبال
می‌کرد، معتقد بود که مولانا مردم‌آنا تولی و اطرافیان خود را در قونیه
با نام «یونانیان» مشخص کرده است که با اصطلاح «مردم سرزمین روم»
متراصف است. و این بیت را شاهد آورده که:

از خراسانم کشیدی تا بر یونان

تا در آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی!

آن مرحوم خطاب به نژادپرستان و افراد شوینست دورهٔ ستمشاهی که تلاشی مذبحخانه در اثبات گبر بودن مولانا داشتند و با این نیت پلید ملیت پرستی، به بخش عظیمی از آثار غیر فارسی او دست تطاول یازیدند، می گوید:

«تحقیق در اصل و نژاد حکیمی چون مولانا که تنها به انسانیت و انسان می اندیشد و هم از این رو به انسانیت وابسته است، تلاشی جز برای محدود ساختن وی در درون چارچوبه ای تنگ نیست، این کار نیز کار ناممکنی است.»^۲

واقعیت این است که پس از سلجوقیان و در حملهٔ مغول، بسیاری از ترکان خراسان و خوارزم به آناتولی کوچیدند و آن، وقتی روی داد که خوارزمشاهیان ایران پس از پایداری دلیرانه یی در مقابل سیل بنیان کن سپاهیان مغول، به سبب خیانت بومیان و گبران، شکست خوردند و گروه گرو به آسیای صغیر کوچ کردند.

در میان این کوچندگان، شعرا و دانشمندان فراوانی بودند که خود را خراسانی می دانسته اند. چنانکه «خواجه دهانی»^۳ و نیز «حاج بکتاش ولی»، چون مولانا از ترکان خراسان بزرگ بودند.

•

۱- عبدالباقی گولپینارلی. مولانا جلال الدین، ترجمه دکتر توفیق. ه سبحانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۰.

۲. همان، ص ۳۳۱.

۳. رک. دکتر حسین محمدزاده صدیق: متون نظم ترکی، ج ۱، ص ۲۱۲-۲۰۱.

خلاصہ آنکہ علاقہی احفاد مولانا بہ ترجمہ ترکی آثاروی فزون
از اندازہ بودہ است و بخلاف تلاش خائنہی گروہهای نژادپرست دورہ
ستمشاهی کہ سعی در انکار و امحاء آثار گرانقدر ترکی وی داشتہ اند، تقریباً
ہمہی غزلیات دیوان فارسی اورا خلعت بر ازندہی ترکی دربر کردہ اند.
اینجا دو نمونہ از این ترجمہ ہا را تقدیم می کنیم:

منہ سن جان جہان سان نہ ائدیم جان جہانی؟
منہ سن گنج روان سان، نہ ائدیم سود و زیانی!
گون اولور نوش شراب وار، گون اولور اکل کباب وار،
بو دئویر، دئور خراب وار، نہ ائدیم دور زامانی؟
قاچارام جملہ بشر دن، قاچارام سئوگیلیردن
نہ گور و ندوم نہ غایب من، نہ ائدم کون و مکانی؟
دیلہ گیم وصلینہ یاریم، نہ گزر باشقا جا کاریم،
سنہ من صید و شکارم، نہ ائدم تیر و کمانی؟
زامان ایرماق، او آخار کن، قایایام دیبدہ، ساقین سن!
یانیلیب سونرا سودان من، نہ بیلیم آب روانی؟
آتارام وارلیغی سردن، منہ یوکسون آفسیم سن،
بیزہ قورد اولدو چوبان، من نہ ائدم باشقا چوبانی؟
او کہ ہر ذرہ جہان دیر، او کہ ہر ذرہ سی جان دیر،
آدیمیز سادہ نشان دیر، نہ ائدم نام و نشانی؟
سبب اول، اول مہ تابان، سبب اول طرہ جانان
جو شو یور دل یئتیشئی جان، گتیر اول رطل گرانی



ای حجہ گئدن، حجہ گئدن، یولدا سفر بر!
دوستون، سنہ، بوردا یدی، نہ لازم او اوزاق یئر؟

دوستون قاپی قونشون، نه دوشو نجه یله سن ئویله
 چؤللرده گزیب دورماداسان بوردا مجوهر
 گوردونسه اگر گورمه سی امکان دیشی یاری،
 هم تانری بو، هم کعبه و هم قول بو، دئسینلر
 یوز کرره آشیب یوللاری واردین آما حجه
 بیر کرده گل چیخ گوره بیم قبه یه، گؤستر
 اول کعبه لطف خانه سی، گل سون بو علامت
 ائو صاحبی نین شائینه لایق بیر اثر وئر
 گزدینسه اگر باخچا، ندن آلدی چیچک یوخ؟
 بولدونسا دنیزدن هانی جان اینجی سی جوهر؟
 سن یولدا بوتون زحمتی رحمت بیلدین
 جسمین اوبؤ یوک نعمته انگل آه-ایئر - یئر
 احراما بورونمکده نجات وار، آما دقت،
 ناءوس گئدی ری چوخ یا زیق آلدن دئمه سینلر!

چنانکه گفتیم دیوان کبیر ترکی مولوی به تاراج زمان رفته و آنچه
 اکنون در دست است، ابیات و قطعات معدودی را شامل می شود که در
 عصر حاضر به همت پژوهشگران بی غرض، از لابه لای تذکره ها و کتب
 تراجم احوال گرد آمده است. به این قطعات باید ابیات متعدد ترکی
 وارد در مثنوی و دیوان فارسی وی را نیز افزود^۱. و همچنین بسیاری از
 تعبیرات و ضرب المثلهای تر کانه به کار رفته در دیوان فارسی را نیز مورد
 تدقیق قرار داد.

۱. مثلاً این بیت از مثنوی در یاد از «روشنی دده»:

ای دل و ای دیده و ای روشنی بیل حقیقتله، سئوهرم من سنی

اینک پیش از تقدیم گزیده اشعار ترکی مولوی، معرفی کوتاهی از
«شمس تبریزی» و «حاج بکتاش ولی»، دوتن از معاصران و نزدیکان مولوی
را نیز به دست می‌دهیم.

شمس تبریزی

محمد بن علی شمس از تبریز بوده است و منشأ وی به ایل قبیچاق می‌رسیده است. چنانکه مولوی به این موضوع تصریح دارد:

زهی بزم خداوندی، زهی می‌های شاهانه
زهی یغما که می‌آرد شه قبیچاق ترکانه^۱
با آنجا که می‌گوید:

شمس تبریز شاه ترکان است

رو به صحرا که شه به خرگه نیست^۲

ایل قبیچاق، ایلی بزرگ از ترکان است که توانستند پیش از اسلام رهبری ایل‌های دیگر ترك را بر عهده گیرند و وحدت قومی ایجاد کنند و این وحدت را به وحدت سیاسی تبدیل سازند و سرزمین‌های وسیعی از

۱. کلیات شمس، ج ۵، ص ۱۱۴. این استناد را نخستین بار دانشمند شهیر اسلام مرحوم زکی ولید طوغان مطرح کرده است. زکی ولیدی طوغان.

عمومی قودك تاريخينه گيريش، استانبول، ۱۹۴۶، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۱.

ترکستان شوروی امروزی را به تصرف خود در آورند. آنان بعد از اسلام از ایران گذشتند و در مصر و اطراف آن حکومت وسیعی را تشکیل دادند. وجود آثار متعدد پیرامون شرح و آموزش زبان ترکی قبیجاقی در مصر، دلیل روشنی بر حضور مؤثر این ایل در آن سرزمین است. از میان این گروه تألیفات می‌توان به کتابهای: *نفة المشتاق فی نفة الترك والقفجاق*، *القوانين الكلية فی ضبط اللغة التركية و کتاب الادراك للسان الاترك* اشاره کرد.

محمد شمس در تبریز پیش ابوبکر سله‌باف تبریزی تلمذ کرده است. بگفته افلاکی خود در این باب گوید: «مرا شیخی بود ابوبکر نام در شهر تبریز و اوسله‌بافی می‌کرد و من بسی ولایت‌ها که از او یافتم»^۱ وقتی به کمال رسید، راه سفر پیش گرفت. در هر شهری مدتی می‌ماند و به ارشاد اهل ادب می‌پرداخت. تا در دیاری شناخته می‌شد، کوچ می‌کرد و راه دیگری در پیش می‌گرفت. از این رو او را «شمس پرنده»^۲ می‌گفتند و برخی جاها به «کامل تبریزی» معروف بود.^۳ فخرالدین و اوحدالدین محیی‌الدین را ارشاد کرده، در سال ۶۴۲ برای ارشاد مولوی به قونیه وارد شده است.^۴

افلاکی، نخستین ملاقات محمد بن علی شمس تبریزی با مولوی رومی را چنین نگاشته است: «... روزی حضرت مولانا با جماعت فضلا

۱. مناقب العارفین ج ۱، ص ۳۰۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۸۵.

۳. مقالات شمس تبریزی، چاپ عماد، تهران، ص ۹۵.

۴. همان، ص ۸۴.



از مدرسه پنبه فروشان بیرون آمده بود و از پیشخوان شکرریزان می - گذشت. حضرت مولانا شمس الدین برخاست و پیش آمده عنان مرکب مولانا را بگرفت که یا امام المسلمین! ابایزید بزرگتر بود یا محمد؟ مولانا فرمود که از هیبت آن سؤال گسویا که هفت آسمان از همدیگر جدا شد و بر زمین فرو ریخت و آتش عظیم از باطن من به جمجمه دماغ زد و از آنجا دیدم که دودی تا ساق عرش بر آمده.

جواب داد که حضرت محمد رسول الله بزرگترین عالمیان بود، چه جای ابایزیدست؟ گفت: پس چه معنی ست که او با همه عظمت خود، ما عرفناك حق معرفتك می فرماید و این ابایزید سبحانی ما اعظم شانی و انا سلطان السلاطین می گوید؟

فرمود که ابایزید را تشنگی از جرعه‌ئی ساکن شد و دم از سیرابی زد و کوزه ادراک او از آن مقدار پر شد و آن نور بقدر روزن خانه او بود. اما حضرت مصطفی را علیه السلام، استسقای عظیم بسود و تشنگی در تشنگی و سینه مبارکش به شرح الم نشرح لك صدرك^۱، ارض الله واسعه^۲ گشته بود، لاجرم دم از تشنگی زد و هر روز در استدعای قربت زیادتیی بود و از این دو دعوی، دعوی مصطفی عظیم است از بهر آنکه چون او به حق رسید، خود را پر دید و بیشتر نظر نکرد. اما مصطفی علیه السلام هر روز بیشتر می دید و بیشتر می رفت، انوار عظمت و قدرت و حکمت حق را یوماً بیوم و ساعة زیاده می دید. از این روی ما عرفناك حق معرفتك می گفت. چنانکه فرمود:

۱. قرآن مجید، سوره ۹۴ (سوره انشراح)، آیه ۱.

۲. قرآن مجید، سوره ۴ (سوره نسا)، آیه ۹۷.

ریگ ز آب سیر شد، من نشوم زهی زهی
 لایق جز کمان من نیست در این جهان زهی
 کوه کمینه لقمه‌ام بحر کمینه شربت
 من چه نهنگم ای خدا بازگشا مرا زهی.

همانا که مولانا شمس الدین نعره‌ئی برزد و بیفتاد. حضرت مولانا از استر فرود آمد، ائمه را دستوری داد، فرمود که او را گرفتند و به مدرسه مولانا بردند. و گویند تا به خود آمدن وی، سر مبارک او را بر سرزانو نهاده بود.^۱

سلطان ولد، فرزند مولانا، این دیدار را به ملاقات موسی با خضر مانند می‌کند و می‌گوید که منظورش از خضر، شمس تبریزی است. محمد شمس، مرشد و استاد و رهبر معنوی مولوی مدتها در قونیه زیست و به ارشاد مولوی و دیگر بلنداندیشان زمان پرداخت. اما در این میان بدخواهانی نیز پیدا کرد که سرانجام او را به شهادت رساندند و در چاهی افکندند. تا آنکه سلطان ولد نیم شبان جسدش را از چاه بیرون می‌آورد و در پهلوی بانی مدرسه امیر بدرالدین گهرتاش دفن می‌کند. آرامگاه شمس اکنون در همان مکان است.

۱. مناقب العارفین، پیشین، ص ۶۲۰ - ۶۱۸

حاج بكتاش ولی

حاج بكتاش ولی - به روایت متون اهل حق ، ازسوی سلطان سحاق بنیانگذار طریقه «بابائیه» ، مأمور تشکیل طریقت اودر آذربایجان غربی و آسیای صغیر شد. در روایات اهل حق آمده است که: «حضرت سلطان، يك شب از جم غیبت کرده خود به نزد حاج بكتاش نزول اجلال فرمود و او را خلیفه خود تعیین کرد.»

سلطان سحاق در متون صوفیه به «رسول الله» و «بابا رسول» معروف است. در مناقب العارفین قطعه‌ئی پیرامون دلبستگی و آویزش حاج بكتاش با مولانا بدین صورت نقل است که: «... حاج بكتاش خراسانی که خلیفه خاص بابا رسول بود که در ملك روم ظهور کرده بودند و جماعتی او را بابا رسول الله می گفتند و حاج بكتاش مردی بود عارف دل و روشن درون، اما در متابعت نبود، همانا که نقیب شیخ اسحق را با مرید چند بنزد مولانا فرستاد که در چه کاری و چه می طلبی و این چه غوغاست که در عالم افکنده‌ای؟ و این سؤال مبنی بر آنکه چون تمامت اکابر جهان و اصاغر عالم راغب آن حضرت شدند و ذوق همه مشایخ و علما و امرا بدان

سخنان بسود و بسی مریدان مقلد که از شیوخ مترسم خود اعراض کرده بنده و مرید این خاندان تحقیق و تصدیق شدند و ایشان را رشک آن حالت بغایت می‌خلید و از هر جانبی از سر غیرت هریکی سخنی و نکته‌ای می‌گفتند و طعنه می‌زدند، همچنان گفته بود که اگر یافتی فهو المطلوب ساکن باش. و اگر نیافتی این چه غلغله است که در جهان انداختی و خود را منظور عالمیان ساختی و دکان چندین خلق را درهم زدی. چنانکه فرموده است:

سر قدم کردیم و آخر سوی جیحون تاختیم

عالمی برهم زدیم و چست بیرون تاختیم

چونکه در سینور مجنونان آن لیلی شدیم

سرکش آمد مرکب و از جد مجنون تاختیم

و همچنان گفته بود که جهان را از شیرینی شور خود پر کردی و بسا زراقان سیه کار که از هیبت شور تو تلخ کامه و سیاه جامه شد، گویند: چون مرید مذکور شیخ اسحق بر در مدرسه رسید، مگر حضرت خداوندگار در آن حالت در سماع بود، آستانه مدرسه را بوسیده به ادب تمام و حضور درویشانه درآمد، هماندم حضرت مولانا این غزل را سر آغاز فرمود:

اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی

و اگر به یار رسیدی چرا طرب نکنی

به کاهلی بنشیننی که این عجب کاری ست

عجب توئی که هوای چنان عجب نکنی

آن درویش بیخود گشته همان غزل را و تاریخ و وقت را نبسته روانه شد. چون به خدمت حاج بکتاش رسید و قضیه را چنانکه دیده بود و شنیده، کماکان شرح داد و تاریخ و وقت را عرضه، حاج بکتاش گفت:



همان روز بود که دیدم که حضرت مولانا چون شیرگران از در درآمد و فرمود که شورما از سر شور و طرب است و نه از سر سوز و طلب. و گلوئی مرا محکم بگرفت، بیم آن بود که هلاک شوم. سر نهادم و استغفار کردم و اضطرار و تذلل پیش آوردم. در ساعت از دیده من غایب شد. اکنون ای درویشان من، سلطنت و عظمت او در آن مثبت نیست که در تصورات مثال ما گنجد، بغیر از امثال مثال آن صورت معنی مثال صورت نمی بندد.

چنان لطافت و خوبی و حسن و جان بخشی

کسی ازو بشکيبد زهسی شقا و ضلال

بجمعهم سر نهادند و محب مخلص شدند.^۱

روایت دیگری در مناقب العارفين مضبوط است که عرفان تند و باطنی حاج بکتاش را بر ملا می سازد. آن روایت به زبان افلاکی چنین است:

«... روزی دربندگی حضرت مولانا از کرامات حضرت حاج بکتاش خراسانی حکایت می کرد که روزی به خدمت اورفتم و او اصلاً در رعایت صورت نبود و متابعت نداشت و نماز نمی کرد و او را الحاح کردم که البته نماز باید کردن. فرمود که برو، آب بیارتا و وضو سازم و طهارت حاصل کنم. همانا که به دست خود مشربه را از چشمه پر آب کردم و پیش او بردم. مشربه را برگرفت و به دست من داد که بریز! چون بر دست اوربختم آب صافی خسون شده بود و من در آن حالت او حیران

۱. شمس الدین احمد افلاکی، مناقب العارفين، با تصحیحات و حواشی و

تعلیقات بکوشش تحسین یازیجی، ج ۱، آنکارا، ۱۹۵۹، ص ۳۸۳-۳۸۱.

شدم. حضرت مولانا فرمود که کاشکی خون را آب کردی، چه آب طاهر را نجس کردن چندان هنری نیست و آنچه حضرت کلیم کریم آب نیل را جهت قبضی خون کرد و برای سبطی خسون را آب صافی کرد و از کمال قدرت او بود و این شخص را آن قوت نیست و این را تبدیل تبذیر گویند که: ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين.^۱ تبدیل خاص آن است که خمر تو حل گردد و مشکل توحل شود و گیل توحکم دل گیرد.»

از همین روایت پیدا است که حاج بکتاش ولی چون مولوی مقام و آویزشی ویژه در عرفان داشته است. این آویزش درس اسرار خلایق عرفانی او نیز به چشم می خورد. حاج بکتاش ولی - چنانکه گذشت - از خراسانیانی بود که برای اشاعه فرهنگ پر بار اسلامی و گسترش زبان ترکی، بعنوان زبان توده های مسلمان، به آسیای صغیر رفته بود. وی طلایه دار شعر عرفانی ترکی است و از نخستین کسانی است که اشعاری قابل فهم و همگون با احساس رقیق عوام سروده است. وی بعد از خواجه احمد یسوی^۲ بزرگترین اشاعه دهنده فرهنگ اسلامی در زبان ترکی است. او این زبان را با پشته های از مفاهیم و معارف قرآنی قوت بخشید و توانست محیط را برای گسترش اسلام و فراگیری آن در آسیای صغیر و تفوق مسلمین آماده سازد.

۱. قرآن مجید، سوره ۱۷ آیه ۲۷، (سوره اسری)

۲. درباره خواجه احمد یسوی و اثرش «دیوان حکمت» رک. متون نظم ترکی

از نگارنده، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۲۰.

اشعار ترکی مولوی و شرح و برگردان آنها

چنانکه اشاره شد، در ایران تا کنون، متأسفانه کوششی برای تدوین دیوان ترکی مولوی رومی صورت نگرفته است و برخی ابیات ترکی و ملمعات او را نیز که برخی استادان نظیر بدیع الزمان فروزانفر ناگزیر در دیوان وی منتشر ساخته‌اند، بدون تحقیق و غور در خزائن لغات ترکی، اغلب به شکلی مغلوط و نامفهوم به دست خوانندگان ایرانی سپرده‌اند. هم‌اکنون روی، لازم دیدم که برخی واژه‌های ترکی این اشعار را به فارسی شرح دهم و برگردانی به نثر نیز از هر يك از ابیات به دست بدهم. باشد که شوق ترکی پژوهی و غور در ادبیات گرانبار ترکی دوره اسلامی در قلوب جوانان علاقه‌مند لانه‌کند و آیندگان به جبران مافات نسل ما بپردازند.

در شرح لغات، معنای رایج امروزی آنها در ترکی غربی و

نیز، با استفاده از مجموعهٔ بسیار گرانبهای «تاراما سۆزلوگو»^۱ معانی کهن این واژه‌ها را که در قرن ششم و هفتم و در عصر مولانا رایج بوده است می‌دهیم و سپس برگردان فارسی هر بیت را می‌نگاریم. اینک نخست اشعار شیوای ترکی مولوی را در هشت بخش می‌خوانیم:

۱. مجموعهٔ ۱۲ جلدی «تاراما سۆزلوگو» که از سوی بنیاد زبان ترک در آنکارا انتشار یافته است، معانی متعدد لغات به کار رفته در متون ترکی از قرن ششم تا چهاردهم هجری را در بر دارد. خلاصهٔ آن در یک جلد توسط جم دیلچین در سال ۱۹۸۳ تحت عنوان «یئنی تاراما سۆزلوگو» توسط بنیاد نامبرده چاپ شده است.

اوسسون وارسا ای غافل
آلدا نماغیل زنه ار مالا
شول نسنه یه که سن قویوب
گنده رسن اول گئرو قالا



سن زحمتینی گؤره سن،
دوره سن دونیا مالینی.
آنلار قالیرلار خرج ائدوپ
آنمیالار زهی بلا.



سنی اونودور دوستلارین
اوغلون، قیزین، عورتلرین.
اول مالینی اوله شلر،
حساب ائدوپ قیلدان قیلا



قیلمایالار سنه وفا
بونلار بای اوله، سن گدا
سنین ایچون وئر میه لر
بیر یارا ائتمک یوقسولا



بیر دملیغا آغلاشالار،
 آندان واروپ باغلاشالار.
 سنی جوقورا گؤموشوب
 تئز دؤنه لر گوله - گوله

اولکیم گئده اوزاق یولا،
 گرک آزیق آلا بیله.
 آلمازوسا، یولدا قالا
 ارمیه هرگز منزله.

وئردی سنه مالی چلب،
 تا خیره قیلاسان سبب.
 خیر ائیلده قیل حق طلب،
 وئرمه دن اول مالین یئله.

بوگون سئوینیرسن منیم
 آلتونوم آقچام چوق دئیو.
 آنماز موسان اول سونو کیم
 محتاج اولاسان بیر پوللا.

اس اتمیه مالین سنین،
 خوش اولمیا حالین سنین.
 سنه ارمیه آلین سنین،
 گر سونما دونسا آل - اله.

اول مال دئدین، مار اوللا،
حقا که گورون دار اوللا
هرگز مدد بولما یاسون
چئوره باقوب ساغا - سولا.

آلتون ایسه آندا چوراق
اولا سنه اول خوش طوراق
نئیلر طاشیم قیلدین یاراق
آذلار سنه قارشو گله.

مال سرمایه قیلغیل آزیق
حققه اینانیرسان باییق،
یاپ آخرت، دونیانی ییق،
تا ایره سون سون منزله.

چون اولا الونده درم
گوج یئندو کجه قیلغیل کرم،
ئوگود بودور که من دئرم
دولت آنین ئوگود اوللا.

ائتمه مالین الا تلف،
حق بیرمینه وئرور خلف.
قیلغیل سلف، قیلما علف،
ورنه قامو ضایع اوللا،

دیگر ایسه‌ن عیش ابد،
تو تغیل نه دئدیسه احد.
آندان دیله هر دم مدد
تا ایره‌شه سون حاصله

—>>>0<<<—

بؤیله بویوردو لم یزل،
بیلین بونو، قیلین عمل:
ترك ائيله نوز طول امل
اویمانیز هر بیر باطله.

—>>>0<<<—

یوخسول ایسه‌ن صبر ائيله غیل
گر بای ایسه‌ن ذکر ائيله غیل
هر بیر حالا شکر ائيله غیل
حق دؤندورور حالدان حاله.

—>>>0<<<—

دو نیا اونون آخرت اونون،
نعمت اونون، محنت اونون،
تامو اونون، جنت اونون،
دولت اونون قانی بولا؟

—>>>0<<<—

حققا منه نه مال گرك،
نه قیل گرك، نه قال گرك،
دیه گوم ائیو حال گرك
کندوزونو بیلن قوللا.

—>>>0<<<—

من بیر بیجان ای الیه،
یاولاق چوخ ائیلهدوم گناه.
یا زوقلار و مدان آه، آه،
نه شرح ائدوم، گلمز دیله.

—❖❖❖❖❖❖—

ای شمس دیله حاقدان حاقی،
بیز فانی ییز، اولدور باقی.
قامولار اونون مشتاقی
تا خود کو کیمین اولای؟

گنجگيلن اوغلان
هي بيزه گلگيل!
داغدان داغا
هي گزه گلگيل



آي بيگي سن سن،
گون بيگي سن سن
بي مزه گلمه،
بامزه گلگيل



گنجگيلن اوغلان
اوتاغا گلگيل
يول بولامازسان
داغ-داغا گلگيل.



اول چيچگي کيم
يازي دا بولدون
کيمسه يه وئرمه
حسمونه وئرگيل

چلبی دیرقامو دیرلیک، چلبه گل، نه گزرسن،
چلبی قوللارین ایستر، چلبی نی نه سانورسن؟

نه اوغوردور، نه اوغوردور، چلب آغزیندا قیغیرماق
قولاغون آج، قولاغون آج، بولاکیم آندا دولارسن

اگر گئیدور قارینداش یوخسا یاووز
اوزون یولدا سنه بودور قیلاووز.



چوبانی برك دوت، قورتلار ئوكوشدور
الشیت مندن قارقوزوم، قارقوز.



اگر تاتسان، اگر رومسان، اگر تورك،
زبان بی زبانان را بیاموز.

دانی چرا به عالم، یالقیز سنی سئور من
چون در برم نیائی، اندر غمت ئولر من



من یار باو فایم، بر من جفا قیلور سن،
گر تو مرا نخواهی، من خود سنی دیلر من.



روی چو ماه داری، من شاددل از آنم
زان شکر لبانت بیر ئوپکنگ دیلر من.



تو همچو شیر مستی، داخی قانیم ایچر سن
من چون سگان گویت، دنبال تو گزر من.



فرمای غمزهات را، تا خون من بریزد،
ورنی سنین آلیندن من یار غویا باریر من.



هر دم به خشم گوئی، بار غیل منیم قاتیمدان،
من روی سخت کرده، نزدیک تو دورور من



روزی نشست خواهم یالقیز سنین قاتیندا
هم سن چاخیر ایچر سن، هم من قیمیز چیلر من



آن شب که خفته باشی مست و خراب شاها
نوشین اُبت به دندان قی یی - قی یی تو تورمن

روزی کہ من نبینم آن روی همچو ماهت
جانا نشان کویت از ہر کسی سو رور من

ماهی چو شمس تبریز غیبت نمود، گفتند
از دیگری نپرسید، من سؤیله‌دیم: آری من.

مرا یاری ست ترک جنگجوئی
که او هر لحظه با من یاغی بولغای



هر آن نقدی که جنسی دید با من
ستاند اوزمن تا چاغی بولغای.



بنوشد چاخیر و آنکه بگوید
تا لالالا، تالالتارلام، تالالتای



آل ای ساقی، غنیمتدیر بودم نای،
که فردا کانداند که نه بولغای



الا ای شمس تبریری نظر قیل
که عشقت آتش است و جسم مانای

ای ترک ماه چهره چه گردد که صبح تو
آئی به کلبه‌ی من و گوئی که: گل برو!

—>>>0<<<—

تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم
دانم من این قدر که به ترکی ست آب: سو

—>>>0<<<—

ای ارسلان قیلیچ مکش از بهر خون من
عشت گرفته جمله‌ی اجزام مو به مو

—>>>0<<<—

بر من فسون بخواهد کویچک یا باشلارین
ای سۆزدشی توسئیرک سۆزده قانی بجو.

—>>>0<<<—

دیک دور! شنودم از تو وخاموش ماندم
غماز من بس است در این یک رنگ و بو

ماه است نمی دانم خورشید رخت یانه
 بو آیریلیق اودونا نئجه جگریم یا نه؟

—>>>0<<<—

مردم زفراق تو، مردم که همه دانند،
 عشق اودو نهان اولماز، یانا دوشیجک جانه،

—>>>0<<<—

سودای رخ لیلی، شد حاصل ما خیلی،
 مجنون بیگی و اویلی اولدوم یئنه دیوانه.

—>>>0<<<—

صد تیر زند دلدوز آن ترک کمان ابرو
 فتنه لی آلا گؤز لر چون او یخودان او یانه.

—>>>0<<<—

ای شاه شجاع الدین شمس الحق تبریزی
 رحمتدن اگر نولا بیر قطره بیزه دانه.

بیت ۸:

اوسون وارسا ای غافل آلدانما غیل زنهار مالا،
شول نسنه یه که سن قویوب گئده رسن اول گئروقالا.

اوس: عقل، خرد، اندیشه و فکر. املای آن در نسخ خطی بسازمانده از قرون گذشته در اشکال اوس، اوص، اص، اس دیده شده است. اکنون به همین صورت نوشته می شود. از این ریشه، ترکیب های زیر را داریم:

اوسال: غیر مهم، غیر قابل اعتنا. اوسانچ: دلنگی، ملال.
اوسانچ گئیرمک و اوسانچ وئرمک در معنای ملال آوری و ایجاد دلنگی به کار رفته است. اوسانماق: به تنگ آمدن، به جان آمدن و سیر شدن مثلاً در این بیت از فضولی:

منی جانندان اوساندیردی، جفادان یار اوسانمازی
فلکلر یاندی آهیمدن، مورادیم شمعی یانمازمی؟
مصدر متعدی: اوساندیرماق و مصدر متعدی در متعدی:



اوساندير تدیرماق و مصدر مشارکت: اوسانيلماق نیز از همین ریشه ساخته شده است و مصدر همراهی آن نیز اوسلانماق است. اوساوورماق: نیک اندیشیدن در موضوعی خاص. نکته‌ئی را در ذهن تحلیل کردن. اوسانگ (بانون غنه): غافل و تنبل و بی‌قید. در ترکیب‌های اوسانگ اولماق، اوسانگ توتماق در معنای بی‌قیدی و غفلت به کار رفته است. اوسانگلیق نیز از همین ریشه به معنای غفلت، بی‌اعتنائی و اهمال ساخته شده است.

اوس در این جا، در حالت اضافی صرف شده است. در زبان ترکی اسم و ضمیر مانند فعل صرف می‌شود و حالت‌پذیری دارد. حالت‌های اسم در ترکی چنین است:

(۱) حالت آزاد: که در آن اسم بدون پی افزوده در جمله ظاهر می‌شود و فاعل یا مسندالیه جمله است.

(۲) حالت مفعول به: در این حالت به اسم پی افزوده دوشکلی a/e می‌چسبد. مانند ائوه/دیوارا.

(۳) حالت اضافی: آن است که اسم مضاف واقع شود. صرف کلمه اوس در این حالت چنین است:

اوسوموز	اوسوم
اوسونوز	اوسون
اوسلاری	اوسو

هریک از پی افزوده‌های فوق که بر کلمات مختوم به صامت افزوده شود، به اعتبار قانون هماهنگی اصوات در زبان ترکی، چهار شکل می‌پذیرد.

(۴) حالت مفعولی: که اسم در آن حالت، مفعول واقع می - شود. نشانه آن درواژه های مختوم به صامت، حرف با صدای «ی» و در کلمات مختوم به صائت، «نی» است. مانند: اوسو، بابانی.

(۵) حالت مفعول عنه: در آن حالت اسم از فعل انفکاک حاصل کند و نشانه آن پی افزوده دوشکلی دن/دان است. مانند اوسدان، ائودن.

(۶) حالت مفعول فیه: در این حالت اسمی در داخل اسم دیگری قرار می گیرد و علامت آن پی افزوده دوشکلی دا/ده است. مانند: اوسدا، ائوده.

(۷) حالت مفعول معه: در این حالت اسم همراه اسم دیگری ظاهر می شود و علامت آن پی افزوده دوشکلی لا/له است. مانند اوسلا، قلمله. اوسچو: عقل گرا، کسی که به عقل اعتبار دهد. خرد گرا، خردپیشه، عاقل و خردمند. اوسچولوق: خردگرایی، عقلیه، راسیونالیسم. اوس دیشی: بی عقلی، نابخردی، آنچه دور از خرد باشد. اوسلو: با عقل، مؤدب، متین، با وقار. این ترکیب در عصر ما نیز در آذربایجان رایج است. مثلاً در تعبیر: اوسلو اوتوروب - دورماق یعنی مؤدب و متین بودن. اوسوق: متناسب و لایق. این ترکیب نیز در روزگار ما در تعبیر: اوسوق بوی یعنی اندام موزون و متناسب به کار می رود. اوسول: کسی که به کمال رسد. آنکه به رسایی عقل نائل شود. اوسوللو: شخص کامل، راهدان، پیرومرشد.

و از: اسم است. اصلاً در معنای وجود و هستی و دولت و



دارائی است. وقتی با فعل بی قاعده «ایمک» صرف شود، نقش فعل ربطی پیدا کند و در معنای «هستن و داشتن» آید: و ارام، و ارسان، و اردیر، و اریق، و ارسینز، و اردیرلار. در سوم شخص مفرد بدون «دیر» نیز به کار رود و معنای «دیر» در آن مستتر باشد. در اینجا نیز چنین است. اوسون و ار یعنی عقل داری، عقلت هست. سا: مخفف «ایسه» ادات شرط، تقابل و مقایسه. این ادات از شکل شرط مصدر «ای» ساخته شده است و سوم شخص مفرد از آن است. البته این ادات وقتی عملکرد شرطی دارد که صرف شود. مانند: من ایسه‌م، سن ایسه‌ن، او ایسه، بیز ایسه‌ک، سیز ایسه‌نیز، او نلار ایسه‌لر. که در صورت تخفیف به شکل «سا، سه» درمی آید. اما ادات مقابل «ایسه» قابل تصریف نیست.

آلدانماغیل: فریب نخور، آلوده مشو. فعل نهی از مصدر آلدانماق (= فریب خوردن) با پی افزوده دو شکلی نهی ما/مه که به انجام فعل امر می‌چسبد و فعل نهی می‌سازد. پی افزوده دو شکلی غیل، غیل نیز معنای تأکید می‌دهد و از ویژگیهای بارز ترکی قرن هفتم است و در زبان مولوی گاه به صورت گیلن، غیلان نیز دیده می‌شود. مانند: گلگیل، گنجگیلن، قاچگیلان و جز آنها.

شول: Shol صورت کهن شو است که در ترکی رایج در آذربایجان غربی و آسیای صغیر و اروپای شرقی، در عصر ما رایج است و دو کاربرد دارد:

۱) موصوفی را که در مکان، زمان و یا درزنجیره کلام اندکی دورتر از بو (= این) و نزدیکتر از او (= آن) قرار گرفته باشد،

شو توصیف می کند. مثال: شوائوین ثونونده. ۲) همچنین اشاره به چیزی می کند که اندکی دورتر قرار گرفته و یا اندکی پیش یاد کرده شده باشد. مثال: شونو بیرداها سؤیله!

اکنون در ترکیبهای شو- بو (= این و آن)، شوگونلرده (= در همین روزها)، شوخالدا (= بنابراین)، شو قدرکه (= با این همه)، شونا باخ! (= اینو باش، که در مقام سرزنش و تحقیر به کار می رود)، شونجا (= همین اندازه)، شوندان- بوندان دانیشماق (= بیهوده سخن گفتن) و جز اینها به کار می رود.

نسنه: به صورتهای نسنه، نسه ونسته نیز دیده شده است! در معنای: (۱) شئی، چیز. ۲) يك چیز، هیچ چیز. اصطلاح نسنه نی دویماق (= چیزهایی فهمیدن) اکنون رایج است.

قویوب گئنده سن: تعبیر از برجای گذاشتن و دست از آن شستن.

جزء اول از مصدر قویماق و جزء دوم از مصدر گئتمک آمده است. قویماق در ترکی معانی زیر را دارد: ۱) چیزی را درجائی رها کردن، در جای مشخصی گذاشتن. ۲) شخصی را به کاری گماردن. ۳) فرونشستن و از دست دادن. ۴) افزودن و آمیختن. ۵) ایجاد و ابداع. ۶) تأثیر کردن و کارگر شدن.

از معانی متعدد مصدر گئتمک نیز می توان موارد زیر را بر- شمرد: ۱) به سوئی روان شدن. ۲) ازجائی و یا از کاری کنار کشیدن. ۳) وصل شدن، مثال: بویول هارایا گئدر؟ ۴) متناسب بودن و برازنده بودن. ۵) کفایت و بسنده بودن. ۶) فانی شدن و ازبین



رفتن. مثال: مال گتندی، هتچ شئی قالمادی. ۷) مردن. مثال:

من گئده رسم ده مرامیم یتنه دونیادا دورار.

— میرزا علی اکبر صابر

«قویوب گتتمک» ترکیبی در معنای «گذاشتن و گذشتن» است.

اول: شکل کهن صفت اشاره او که در فارسی نیز با اسقاط صامت

انجامین وارد شده و اکنون رابع است. صفت و ضمیر اشاره به

دوراست، دورتر از شول. در معنای آن یکی، دیگری و نیز به جای

ضمیر سوم شخص مفرد به کار می رود. در متون کهن و نیز در شعر

مولوی و پروان او، به ترکیبهای با این واژه بر می خوریم که برخی

از آنها را با معادلهای امروزی در ترکی غربی می دهیم:

اولا = بلکه، شاید، احتمالاً

اولا که = شاید که، احتمالاً که

اول آراجیق = اوراجیق

اول آرادا = اورادا

اول آرادان = اورادان

اول آرانی = اورانی

اول بیری = اویری، ثوبور

اولکه، اولکیم = او که

در فارسی کهن گویشهای مختلف گبری دوره ساسانیان، لفظ

○ به جای واو عطف امروزی به کار می رفته است. زبان فارسی

دری دوره اسلامی، واو عطف را مدیون عربی و ضمیر و صفت

۱. در این کتاب منظور ما از «ترکی غربی» همه جاترکی ایرانی است.

اشاره «او» را مدیون ترکی است.

گتر و Gerü در ترکی معاصر ایرانی به صورت گتری به کار می رود. معانی رایج آن چنین است: ۱). عقب، پشت، متضاد جلو، ۲). دیگر، جز آن، غیر آن. مثال: قاش ایله گؤز، گترسی سؤز. ۳). انجام، نتیجه، ۴). بخش فرجامین هر چیز، ۵). گذشته، ماضی، ۶). عقب مانده مثال: گتری دوشونجه، گتری آدم، ۷). ارتجاع، ۸). احق، نادان، ۹). میراث، مرده ریگ، یادگار، بازمانده. در این بیت معنای اخیر مراد است.

در ترکی غربی به ترکیبهای فعلی زیادی با این کلمه برمی خوریم نظیر: گتری باسماق (= به عقب راندن)، گتری چکیلماک (= عقب نشینی کردن)، گتری چئویرماک (= اعاده کردن)، گتری دؤنماک (= بازگشت به مبدأ)، گتری گئتمک (= کندشدن)، گتری وئرمک (= به صاحبش یا جایش برگرداندن).

قالا: بماند، از مصدر قالماق در معانی: ۱). نشستن، زیستن. مثال: ایللر اوزونو غربته قالدی. ۲). محافظت از مقام و موقع و استقامت و پایداری در موضع و موقعیت خود. مثال: زنداندا ائوزمرامیندا قالدی. ۳). تأخیر کردن. مثال: هاردا قالدین. ۴). مردود شدن در امتحان. ۵). عقب نشینی کردن، ۶). در محاصره افتادن. ۷). به ارث رسیدن. مثال: بواو اونا دده سیندن قالمیش.

در بیت حاضر معنای اخیر مراد است.

برگردان فارسی: ای غافل اگر خرد ورزی پیشه کرده ای، فریب مال دنیا را مخور، چیزی که خواهی گذاشت و خواهی گذشت.

بیت ۲:

سن زحمتینی گۆره سن، دوره سن دونیا مالینی
آنلار قالیرلار خرج ائدوپ، آنمیالار، زهی بلا

سن: ضمیر دوم شخص مفرد منفصل. مثال: سن آغا من آغا، قویونلاری
کم ساغا؟

زحمتینی: (= زحمت + ی + ن + ی) پی افزوده «ی» پس از کلمه
زحمت، نشانه حالت اضافی و دومین «ی» نشانه حالت مفعولی
اسم است. صامت «ن» حرف کمکی است که برای تبدیل حالت
اضافی به حالت مفعولی بین دو صائت واقع می شود.

گۆره سن: صیغه دوم شخص مضارع روایتی از مصدر گۆرمک دارای
معناهای: ۱) دیدن، ۲) دریافتن. ۳) استنتاج. ۴) دنبال کردن.
۵) انجام دادن، ۶) تحمل کردن و بردوش کشیدن. در این بیت
معنای اخیر مراد است.

دوره سن: Dürsen صیغه دوم شخص مضارع روایتی از مصدر
دورمک Dürmek در معنای گگرد آوردن، جمع کردن، فراهم
آوردن، اشیائی روی هم انباشتن، تا کردن و بستن، مثال: کاغذی
دورمک (= تا کردن کاغذ)، قالینی دورمک (= تا کردن قالی).
آنلار: ضمیر منفصل سوم شخص جمع (آن + لار). جزء اول «آن»
در ترکی غربی امروزی بصورت «او» O تلفظ می شود. سیر
دگر گونی ابدال واسقاط در آن چنین بوده است:
آن ← اون ← او.

ضمیر «آن» در فارسی دری نیز ترکی الاصل و دخیل است.

قالیرلار : صیغه سوم شخص جمع مضارع، روایتی از مصدر قالماق.
رک. بیت اول.

اُندوپ: صیغه وجه وصفی از مصدر ائتمک در ترکی معاصر بصورت‌های
ائيله مک وائيله مک نیز رایج است. دارای معناهای: (۱) ایجاد
کردن، (۲) انجام دادن، (۳) رفتار کردن (مثال: یساخشی ائله دین
گلدین)، (۴). دادن (مثال: هدیه ائندیم) است.
در اینجا بعنوان فعل معین با اسم ترکیب یافته، فعل مرکب ساخته
است.

آنمیلار : صیغه سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر آنماق در
معنای به خاطر آوردن و یاد کردن و یاد آوردن. از همین مصدر صفت
فاعلی «آنار» ساخته شده است و بعنوان اسم شخص رایج است.
در اینجا ضمیر دوم شخص مفرد در حالت مفعولی نیز مستتر است.
یعنی تو را یاد نیارند.

زهی: ادات تفجع؛ افسوس! آه! دریغا!

برگردان فارسی: تو، رنج بر خود هموار سازی، دارایی این جهانی
گردآوری، آنان خرج کنند و [تو را] یاد نیارند، وامصیبتا!

بیت ۳:

سنی او نودور دوستلارین، او غلون، قیزین، عورتلرین
اول مالینی اوله شلر، حساب اُندوپ قیلدان قیلا.

سنی: تو را. حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد. در ترکی
ضمیر نیز مانند اسم فعل صرف می‌شود.



جدول صرف حالات هفتگانه ضمیر در ترکی چنین است:

ح. آزاد	مفعول الیه	اضافه	مفعول	مفعول عنه	مفعول فیه	مفعول معه
من	منه	منیم	منی	مندن	منده	منله
سن	سنه	سنین	سنی	سندن	سنده	سنله
او	اونا	اونون	اونو	اوندان	اوندا	اونونلا
بیز	بیزه	بیزیم	بیزی	بیزدن	بیزده	بیزیمله
سیز	سیزه	سیزین	سیزی	سیزدن	سیزده	سیزیمله
اونلار	اونلارا	اونلارین	اونلاری	اونلاردان	اونلاردا	اونلارلا

اونودور: صیغه سوم شخص مفرد از مصدر اونودماق در معنای: (۱)

فراموش کردن، به یسار نیاوردن (مثال: بسوچه چگین آدینی

اونوددوم) (۲۰) جا گذاشتن. (۳) قسادر به انجام امری نبودن. (۴)

بخشیدن و گذشت کردن (مثال: اونون گناهینی چوخدان

اونودموشام) (۵) اهمیت ندادن. (۶) از ذهن و دل بیرون کردن.

در این بیت معنای اخیر مراد است.

دوستلارین: حالت اضافی جمع کلمه دوست Dost. بنظر می رسد این

واژه ترکی الاصل باشد که به فارسی نیز وارد شده است و باصائت

کشیده تلفظ می شود. دوس Dos و توس Tos در ترکی کهن در

معنای پیشانی، به پیشانی ورود در رو ایستادن آمده است. از این بن

هم مصدرهای توسلاماق (= شاخ به شاخ شدن) و توسلاشماق

(= به همدیگر شاخ زدن) را داریم.

اوغولون: مخفف اوغولون (= پسر) «اوغول» در معنای فرزند ذکور

آمده است.

قیزین: (= دختر) کلمه «قیز» در معناهای: (۱) فرزند مؤنث و (۲)

دختر باکره آمده است.

عورتلرین: (= زنانت).

اول: رك. بیت اول.

أوله شلر: از مصدر «أولشمك» در معنای چیزی را بین همدیگر تقسیم کردن. هم معنی و مترادف با «بؤلوشمك» که اکنون در ترکی ایران رایج است.

حساب ائدوپ: صیغه سوم شخص مفرد، وجه وصفی از مصدر حساب ائتمك در معنای اندیشیدن و طرح ریختن و با احتساب سود و زیان چیزی، استنتاج کردن.

قیلدا ن قیلا: موبه مو. «قیل» در ترکی معانی: (۱) موی بز، (۲) هر موی بلند بر تن آدمی یا جانور بر وید، (۳) صفت برای بافتنیهایی که در بافت آنها از موی بز استفاده شود (مثل: قیل کیلیم) است.

برگردان فادسی: تورا یارانت، فرزندان و اهل عیالت فراموش کنند. مرده ریگ بازمانده از تورا موبه مو شمار کنند و میان خود بخش کنند.

بیت ۴:

قیلما یالار سنه وفا، بونلار بای اولار، سن گدا،

سنین ایچون وئرمیه لر، بیر پاره ائتمك یوقسولا.

قیلما یالار: صیغه سوم شخص جمع مضارع روایتی منفی از مصدر قیلماق در معنای: انجام ندهند. این مصدر در ترکی دومعنی عمده دارد: (۱) گزاردن نماز (مثال: جمعه نامازین مسجده قیلیر). (۲) فعل معین در معنای «کردن و انجام دادن» است. در بیت حاضر، معنی اخیر مراد است. وفاقیلماق یعنی وفا کردن، ثابت قدم و پای بند بودن.



سنه : به تو، بر تو. حالت مفعول بهی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.
 بونلار: اینان. جمع ضمیر اشاره بو.
 بای : دارا، ثروتمند، نیرومند و مقتدر. این کلمه در فارسی نیز وارد شده
 است و بصورت «بیک» رایج است.
 اولار: صیغه سوم شخص مفرد مضارع التزامی از مصدر اولماق در
 معنای شدن و وقوع یافتن و تحقق پذیرفتن. «بای اولماق» یعنی
 دارا شدن.

گدا: سائل و فقیر و بی چیز. بسیاری را ظن بر این است که این واژه فارسی -
 الاصل و پس مانده گویشهای گبران دوره جاهلیه پیش از اسلام ایران
 است. اما چنین نیست. این واژه، صفت فاعلی از مصدر گئتمک در
 معنای رفتن و به سوئی روان شدن است. بدینگونه گوئیم معنای
 لغوی واژه «گدا»: رونده و عازم و کسی که به درخانه‌ها به قصد اخذ
 چیزی برود. اصطلاح «بای و گدا» بعدها در فارسی به «شاه و گدا»
 تبدیل شده است.

سنین: حالت اضافی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.
 ایچون: ادات سببیت در ترکی کهن که در ترکی ایران نیز در عصر ما به
 همین صورت به کار می‌رود. از ریشهی «اوج» در معنای سبب و
 خاطر است. چنانکه امروزه تعبیرهای نظیر: اونون اوجوندان
 (= به سبب آن)، سنین اوجوندان (= بخاطر تو) موجود است.
 این ادات معانی گوناگونی دارند، از آن میان می‌توان معانی
 زیر را یاد کرد: ۱) بقصد و بخاطر (مانند: سؤیلمک ایچون).
 ۲) بواسطه، ۳) درباره، ۴) برای، ۵) در مقابل. ۶) در مقام

سو گند نیز آید (مانند: باشین ایچون).

در شعر عروضی گاه به اقتضای وزن شعر، صائت آغازین آف
— بسویژه همراه ضمیرهای شخصی — اسقاط می شده است.
مثال:

دوستوم عالم سنین چین گراولا دشمن منا
جان عالم من، یترسن دوست، آنجاق سن منا.

— فضولی.

وئرمیه لر: صیغه سوم شخص جمع مضارع التزامی منفی از مصدر
وئرمك در معانی: ۱) دادن چیزی به کسی، ۲) عطا کردن و بخشیدن،
۳) پیچیدن و دور زدن، ۴) مهمانی برپاداشتن، ۵) دختر به شوهر
دادن و جز آن. ائتمك وئرمك در معنای سیر کردن شکم نیازمندان
است.

بیر: ۱) نخستین عدد، ۲) رقم نشانگر نخستین عدد، ۳) صفت عددی
برای نخستین عدد.

پارا: کلمه ترکی الاصل است، در فارسی دری نیز بصورت «پاره» به کار
می رود. اصل آن «پالا» بوده است. اکنون در معنای قطعه ئی از
هر چیز به کار می رود. از آن، مصدرهای پارالماق (= پاره کردن)،
پارالانماق (= قطعه قطعه شدن)، پارالاندیرماق (= وادار به
قطعه قطعه شدن)، پارالاتماق (= وادار به انجام عمل پاره کردن)
را داریم.

بیرپارا ائتمك: یعنی يك قطعه (= قرص) نان.

ائتمك: اسم. ترکی کهن در معنای نان. اکنون در آسیای صغیر بصورت

اټكمك به کار می رود. ترکیبهای اټكمك چیخارماق (= پول نان در آوردن) و اټكمك ایلهمك (= نان پختن) نیز در متون دوره اسلامی به کار رفته است. یوقسولا حالت مفعول بهی کلمه. یوقسول در معنای کسی است که بسختی امرار معاش کند. فقیر، بی چیز. در معنای مجازی مفهوم ناکامی و ناشایسته را دارد. در ترکی معاصر ایرانی بصورت «یوخسول» به کار می رود. برگردان فارسی: وفا بر تو نکنند، اینان بی نیازی کنند و تو مستی کنی، از برای تو قرص نانی نیز به بی چیزان ندهند.

بیت ۱۵:

بیردملیغا آغلاشالار، آندان باروپ باغلاشالار،
سنی چوققور اگؤموشوب، تئزدؤنه لر گوله گوله.
بیردملیغا: لحظه اندکی. مرکب از: بیر (صفت عددی) + دم (اسم)
در معنای لحظه، نفس، اندک زمان) + لیق (بی افزوده) +
ا (بی افزوده).

دم: ، لغت ترکی الاصل است در معناهای: لحظه، نفس، اندک زمان، رنگ و بو و جز آن که در فارسی نیز داخل شده و به همین معنی ها کار می رود.

بی افزوده چهار شکلی لیق / لیک / لوق / لوك که پس از افزوده شدن صائت آ a بر آن بصورت لیغ در آمده، به فرجام اسم و ضمیر و صفت و قید می آید و اسم می سازد.

آغلاشالار: بگریزند. صیغه سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر آغلاشماق وجه اشتراکی از مصدر بسیط آغلاماق در معنای گریستن

به اتفاق هم.

آندان: سپس، پس از آن.

باروپ: وجه وصفی از مصدر بارماق در معنای رفتن. از قرن نهم به این سو، این فعل در متون نظم و نثر ترکی بصورت وارماق آمده است. معانی رایج این مصدر چنین است: ۱) گام به مقصد گذاشتن، ۲) به وضع و حالتی معین در آمدن (مانند: یاشی قیرخا واردی)، ۳) واصل شدن، رسیدن (مانند: ائوه آخشام واردیم)، ۴) احساس مزه، ۵) از حالتی به حالتی دیگر در آمدن (سجده به وارماق)، ۶) گذشتن، اتصال به ماضی، ۷) راه رفتن، ۸) فانی شدن، ۹) هجوم کردن.

از همین مصدر ترکیب وارا - وارا در معنای روان - روان به کار رفته است: مثال از قوشچو اوغلو:

حق نفسی دریا ایملش،

هاوارا - وارا سؤیلرم.^۱

ایره بیلمم پایانینا

چندین هزارا سؤیلرم.

باغلاشالار: صیغه سوم شخص جمع مضارع روایتی از مصدر باغلاشماق در معنای اتفاق کردن و در انجام امری با کسی به توافق رسیدن. ترکیب مصدر چنین است: باغ (ریشه واژه در معنای ریسمان و طناب) + لاش (افزوده فعل ساز که از اسم فعل اشتراکی می سازد)

۱. درباره قوشچو اوغلو رك. متون نظم ترکی ایران از نگارنده، ج ۱،



+ ماق (نشانه‌ی مصدری در واژه‌های سببر صائت).

سنی: حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.

چوقور: حالت مفعول بهی. اسم چوقور که در ترکی امروزین ایرانی-

الاصل چوخور تلفظ می‌شود و به معنای: ۱) فرورفتگی خاک

در زمین، ۲) فرورفتگی چانه انسان و ۳) مزار و گور است. در

بیت فوق معنای اخیر مراد است. امروزه اصطلاح چوخورونو

قازماق در معنای «زمینه سازی مرگ کسی» به کار می‌رود.

گؤموشوب: وجه وصفی از مصدر گؤموشمک که آن‌هم از مصدر بسیط

گؤممک ساخته شده است. در معنای: ۱) نهادن در زیر خاک و با

خاک پوشاندن چیزی یا کسی. ۲) دفن کردن و درگور گذاشتن

جنازه. ۳) در مراسم دفن کسی شرکت کردن آمده است.

گؤموشوب دؤنمک کنایه از به فراموشی سپردن و نفی کسی است.

تئز: زود، سریع و تند.

آخیتدیم گؤزومدن قان ایله یاشی

بیر دوست تاپانمادیم، تئز آخشام اولدو

— بیر سلطان ابدال

این کلمه ترکی الاصل به فارسی دری نیز داخل شده و بصورت

«تیز» در فارسی امروزین رایج است.

دؤنه‌لر: صیغه سوم شخص جمع مضارع التزامی از مصدر دؤنمک در

معنای: ۱) حرکت عکس، عقب‌گرد. ۲) به عقب رفتن، عقب

افتادن. ۳) انحراف حاصل کردن، از راه بدر شدن. ۴) تشابه و

مانندگی (مثال: ائوی جنته دؤندو). ۵) دگرگونی و تغییر و

حال به حال شدن. ۶) از سوئی به سوئی رفتن. ۷) بر سر موضوعی بازگشتن. ۸) روی برگرداندن.

در این بیت، مجازاً معنای اخیر مراد است.

گوئه - گوئه : قید حالت از مصدر گوئمك در معنای شکفتن و باز شدن و خندیدن که با پی افزوده دوشکلی «آ/أ» ساخته شده است. بن این مصدر «گول» است که هم در مقام فعل امر دوم شخص مفرد به کار رود و هم نام شکوفه باز شده و خندان باشد. این واژه ترکی الاصل در همین معنا به فارسی دری نیز وارد شده است. در گویشهای گبران دوره جاهلیه پیش از اسلام ایران و در متون بازمانده به الفبای دین دبیره و پهلوی مانند اوستا و خرده اوستا به گل، «ورد» گفته می شود. چنانکه در کلمه «سهرورد» نیز هنوز برجاست. اما در فارسی دری فعال نیست و لفظ متروک و مرده به حساب می آید و فارسی زبانان واژه زیبای ترکی «گل» را به جای «ورد» گبران به کار گیرند.

برگردان فارسی: اندك زمانى بر تو گریند، سپس انفاق کنند و تورا در گور نهند و تند و تیز از تو روی برگردانند.

بیت ۶:

اول کیم گنده اوزاق یولا، گرگ آزیق آلابله
آلمازوسا یولدا قالا، ارمیه هرگز منزلا.

اولکیم: او که. رك. بیت ۱.

گنده: برود. رك. بیت ۱.



اوزاق: صفت. در معنای: ۱) دور، متضاد نزدیک. ۲) دور افتاده و پرت.
 ۳) غیر قابل دسترس و بیرون از حکم و تصرف. ۴) آنچه تحقق
 آن ناممکن باشد.

اوزاق یول: راه دور و بی انتها.

گرک: باید، بایسته، لازم.

مجنونلارا لیلی گرک،

منه سنی گرک، سنی.

— یونس امره.

آزیق: غذا، خوراک، خوردنی، توشه. این واژه ترکی الاصل
 به فارسی دری وارد شده بصورت «آذوقه» به کار رفته است.
 در ترکی ترکیب آزیقلی (= کسی که بینوایان را غذا برساند)
 و آزیقلیق (= ظرفی که بتوان در آن غذا نهاد) نیز رایج است.

آلابیله: بتواند اخذ کند، بتواند حمل کند، بتواند صاحب شود.

فعل اصلی این ترکیب از مصدر آتماق گرفته شده است. این
 مصدر دارای معانی زیر است: ۱) کسی یا چیزی را از جای خود
 جدا ساختن. ۲) همراه گرفتن چیزی یا کسی. ۳) خریدن. ۴)
 پذیرفتن. ۵) دریافت داشتن. ۶) زن گرفتن، همسرگزینی. ۷)
 دریافت سود. ۸) تصرف و تسخیر جایی. ۹) و جز آن.

آلمازوسا: مخفف آلمازایسه، در معنای اگر نتواند همراه داشته باشد و
 صاحب شود. ایسه: ادات شرط است. رک. بیت ۱.

یولدا: در راه.

قالا: بماند. رک. بیت ۲.

أرمیه : از مصدر ارمك در معنای رسیدن، واصل شدن، به مراد و آرزو دست یافتن است. در معنای مجازی در میان صوفیان به مقام فنا فی الله رسیدن. به کسی که به چنین مقامی برسد، ارمیش گویند. در متون دوره صفویه ارن نیز به همین معنی آمده است
 ارمیشلر: یعنی اولیاء الله.

أرمیه هرگز منزله: یعنی هیچگاه به مقصد اعلی و منزل قدسی نرسد. برگردان فارسی: آن کس را که راهی دور در پیش دارد، توشه باید. اگر توشه بر ندارد، هیچگاه به منزل نرسد.

بیت ۷:

وئردی سنه مالی چلب، تا خیره قیلاسان سبب،
 خیر ائیلده قیل حق طلب، وئرمه دن اول مالین یئلا.
 وئردی: صیغه سوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر وئرمك، رك.

بیت ۴:

سنه: به تو. رك. بیت ۱.

چلب: اسم خاص. الله، خداوند، تانری.

سویون آخار شلب شلب

بؤیله امر ائیله میش چلب

— یونس امره.

قیلاسان: انجام دهی. رك. بیت ۴.

ائیله: انجام بده. رك. بیت ۴.

ده: ادات تأکید دوشکلی ده/ده که می تواند به فرجام اسم، صفت و



فعل و هر عنصر دیگر افزوده شود و آن را به عنصر پیشین یا پسین پیوند دهد.

یئله: یئل (= باد) + ه (نشانه مفعول به).

یئله وئر مک: برباد دادن، فانی ساختن، بی خاصیت و بی سرانجام کردن. برگردان فارسی: خداوند بر تو مال داد تا در راه نیک صرف کنی، پیش از آنکه مالت برباد رود، کار نیک کن و حق بطلب.

بیت ۸:

بوگون سئوینیر سن ، منیم آلتونوم - آقچام چوق دئیو،
 آنمازموسان اول سونوکییم محتاج اولاسان بیر پوللا.
 بوگون: امروز، امروزه، اکنون. ازدوجزء بو (= صفت اشاره به نزدیک) + گون (= روز) تشکیل شده است. واژه گون گذشته از روز، به معنای: ۱) خورشید (مانند: گون دوغارکن)، ۲) آفتاب (مانند: سن کؤلگه ده من گونده)، ۳) زمان (مانند: گون اوگون اولسون که...)، و جز اینها نیز آمده است.
 سئوینیر سن: صیغه دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر سئوینمک در معنای خوشحال شدن.

منیم: از آن من، مال من. حالت اضافی ضمیر منفصل اول شخص مفرد. ضمیر من که در فارسی به همین صورت به کار می رود، ترکی الاصل است. در سنگ نبشته ها و متون ترکی کهن به همین صورت دیده شده است. در ترکی آسیای صغیر با ابدال صامت نخست به ب بکار می رود. بن در آسیای صغیر هم به جای من و هم در معنای لکه های

سیاه ریز روی پوست بدن کاربرد دارد:

دئدیم دانه - دانه اولموش بنلرین

دئدی دگدی زولفوم، تئل یاراسیدیر

— عاشیق

آلتون: این واژه ترکی الاصل به فارسی وارد شده است و به همین صورت و در معنای طلا و سکه طلا بکار می رود.

آقچا: این واژه ترکی الاصل نیز به فارسی وارد شده است و بصورت آقچه و در معنای نقره و سکه نقره بکار می رود.

آلتون-آقچا کنایه ازدارائی و ثروت و مال زیاد باشد.

چوق: خیلی، زیاد، بسیار. امروزه در شکل چوخ رایج است.

دئیو: از مصدر دئمک که امروزه در شکل دئیّه بکار می رود.

آتماز موسان: آیا نمی اندیشی؟ صیغه منفی استفهامی مضارع روایتی از مصدر آتماق.

اول: رك، بیت ۱.

سونو: حالت مفعولی از واژه سون در معنای پایان و انجام.

اولاسان: از مصدر معین اولماق. محتاج اولماق: نیازمند شدن.

پولا: حالت مفعول بهی از کلمه ترکی الاصل پول در معنای سکه نسی

کم ارزشتر از سکه های آلتون و آقچه. سکه فلزی کم بها.

برگردان فارسی: امروز شادمانی که دارائی فزون دارم، اما اندیشه

نمی کنی که به پیشیزی نیازخواهی داشت.



بیت ۹:

اس ائتمیه مالین سنین، خوش اولمیا حالین سنین
 سنه ارمیه آلین سنین، گر سونمادونسا آل آلا

اس: صاحب و مالک. در ترکی معاصر ایرانی به صورت «ایه» و «یئه» به کار می رود.

ائتمیه: از مصدر ائتمک (= انجام دادن) رک. بیت ۲. اس ائتمیه: تأثیر نکند.

اولمیا: از مصدر اولماق (= شدن). خوش اولمیا: خوش نباشد.
 سنه ارمیه: به چیزی دست پیدا نکند.

سونمادونسا: (= سون + ما + دون + ایسه) از مصدر سونماق در معنای: دست بردن و دست دراز کردن آمده است، معنای حمله و هجوم نیز دارد.

برگردان فارسی: مالت کارگر نمی افتد، حالت خوش نمی شود، دست نیز به چیزی نمی رسد که دست به سوی دستی نبوده ای.

بیت ۱۰:

اول مال که دوردون مار اولای، حقا که گورون دار اولای
 هرگز مدد بولمایاسان، چئوره باقوپ ساغا - سولا.

اول: او. رک. بیت ۱.

دوردون: صیغه دوم شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر دورمک. رک. بیت ۲.

گورون: (حالت اضافه) قبرتو، گورت، مزارت.

دار: تنگ.

بوئمایاسان: نیایی. از مصدر بوئماق: یافتن، پیدا کردن، اکتشاف.

مترادف با مصدر تاہماق.

چئوره: طرف، سوی.

باقوب: وجه وصفی از مصدر باقماق (= باخماق = دیدن و نگریستن).

ساغا-سولا: بهراست و چپ.

برگردان فارسی: آن مال که گرد آوردی، ازدهائی شود و گورت نیز تنگ

باشد. بهراست و چپ خود بنگری و یارویاوری نیایی.

بیت ۸۱:

آلتون ایسه آندا چوراق، اولاسنه اول خوش طوراق

نئیلر طاشیم قیلدین یاراق، آنلارسنه قارشو کلا.

چوراق: شوره زار، تله.

طوراق: محل اقامت، مسکن و مأوا. طوراق توتماق درمعنای اقامت

گزیدن و قرار گرفتن است.

طاش: سنگ، اینجا مراد سکه های طلا و نقره است.

یاراق قیلماق: بسیج شدن و آمادگی و تهیه لوازم و سلاح.

قارشو (= قارشی): مقابل. قارشی کلمک: مقابله کردن.

برگردان فارسی: آنگاه طلا، تله و [گورت] مسکن و مأویت می شود. آن

سکه ها چون سنگ هائی که بمثابة سلاح جمع کرده باشی به سوی



توبرمی گردند و در مقابل تومی ایستند

بیت ۱۲:

مال سرمایه قیلغیل آزیق، حقه اینانیرسان باییق
یاپ آخرت، دونیانی ییق، تا اُرهسن خوش منزللا

قیلغیل: بکن. در دو جزء قیل (= فعل امر از قیلماق) و غیل (پی افزوده چهارشکلی تأکید) تشکیل یافته است.
آزیق: در معنای مجازی خود مراد توشه آخرت و اندوخته زهد و پارسائی است. رك. بیت ۴.

اینانیرسان: ایمان می آوری. از مصدر اینانماق در معنای باور و ایمان آوردن و مطمئن شدن.

باییق: روشن، آشکار، بی گمان، قطعی و واقعی.
یاپ: فعل امر از یابماق در معنای ساختن و آباد کردن. آخرت یاپ یعنی در اندیشه روز رستاخیز باش.

ییق: فعل امر از مصدر ییقماق (= ییخماق) در معنای ویران ساختن و و درهم ریختن. دنیانی ییق یعنی از تعلقات مادی و این جهانی دست شوی.

اُرهسن: از مصدر اُرهك در معنای رسیدن. رك. بیت ۴.

برگردان فارسی: توشه آخرت را سرمایه ات کن که به حق ایمانی روشن می آوری، دست از این جهان بشوی و آن جهانت را آباد کن تا به منزل رسی.

بیت ۱۳:

چون اولاً آلونده درم، گوج یئتندو کجه قبلغیل کرم
ئوگود بودور که من دئرم، دولت آنین ئوگود آلا

چون: این واژه که در فارسی نیز به کار می رود، ترکی الاصل است. چاغان و چاغون در زبان پهلوی دوره ساسانی در معنای: «زمانی که» بوده است. این ترکیب از کلمه چاغ ترکی در معنای زمان و وقت گرفته شده، پی افزوده زمانی -ان به فرجام آن چسبیده است.^۱ در ترکی معاصر و در فارسی دری نیز این کلمه بصورت مخفف و شکل گرفته چون بکار می رود.

آلونده: درست تو. دارای حالت اضافی و مفعول فیهی از واژه آل (= دست).

گوج: نیرو. قدرت و توانائی و طاقت.

یئتندو کجه: صیغه ربطی قیدی از مصدر یئتمک (= رسیدن).

ئوگود: پند، نصیحت و اندرز. ئوگود آتماق: نصیحت پذیرفتن.

برگردان فارسی: چون درم به دست آری، تا توانی کرم پیشه کن، این پند مرا بنیوش. اقبال از آن کسی است که پند بگیرد.

بیت ۱۴:

ائتمه مالین الاتلف، حق بیرمینه وئرو ر خلف

قیلغیل سلف، قیلما علف، ورنه قامو ضایع اول

۱. این پی افزوده در ترکیبهای مانند بامدادان و شامگاهان نیز دیده می شود.



ائتمه: فعل نهی از مصدر ائتمك. تلف ائتمك تلف کردن.
قامو: هامی. این کلمه ترکی الاصل به فارسی وارد شده و به صورت همه
در آمده است.

برگردان فارسی: مال خود را تلف مکن، حق، يك درهزار عوض می دهد.
کار خیر کن. کار نازل مکن. و گرنه همه را ضایع کنی.

بیت ۱۵:

دیلر ایسه ن عیش ابد، تو تغیل نه دئدیه احد،
آندان دیله هر دم مدد تا ایره شه سن حاصل

دیلر ایسه ن: وجه شرطی از مصدر دیله مك در معنای خواستن و آرزو
داشتن و تمنا.

تو تغیل: وجه تأکیدی از مصدر تو تماق در معنای اخذ کردن و گرفتن و
عمل کردن.

دئدیه: (= دئدی ایسه) وجه شرطی از مصدر دئمك در معنای گفتن و
برزبان جاری ساختن.

آندان: حالت مفعول عنه ضمیر اشاره به دور. از آن.

ایره شه سن: وجه مضارع التزامی صیغه دوم شخص مفرد از مصدر
ایره شمك در معنای واصل شدن.

برگردان فارسی: اگر عیش ابد خواهی، آنچه را خدای یکتا گفته است
عمل کن و از مردم مدد خواه تا به حاصل برسی.

بیت ۶۶:

بُئیلَه بویوردو لم یزل؛ بیلین بونو، قیلین عمل
ترك ائیلَه نوز طول امل، اویمانیز هر بیر باطلا

بُئیلَه: چنین، اینگونه.

بویوردو: فرمود، امر کرد. از مصدر بویورماق در معنای ۱) امر کردن.

۲) با قاطعیت سخن گفتن. ۳) تنبه و آگاهی دادن.

بیلین: بدانید.

بونو: این را

قیلین عمل: انجام دهید، ادا کنید، بگزارید.

ائیلَه نوز: اول شخص جمع از مصدر ائیلَه مک که به مثابه فعل معین

بکار رفته است (رك. بیت ۴۰). در ترکی معاصر ضمیر متصل اول

شخص جمع بصورت نشانه چهارشکلی (نیز، نوز) می آید و در

کلمات مختوم به صائت واسطه «ی» بر آن افزوده می شود. در

ترکی عهد سلجوقی این واسطه افزوده نمی شد.

اویمانیز: شیفته نشوید، فریب نخورید. اول شخص جمع از مصدر

اویماق در معنای شیفته شدن، فریب خوردن.

برگردان فارسی: به امر خدای لم یزل عمل کنید که فرمود ترك طول امل

گوئید و شیفته هر باطلی نشوید.



بیت ۱۶:

یوقسول ایسهن صبر ائیله غیل، گر بای ایسهن ذکر ائیله غیل،
هر بیر حالا شکر ائیله غیل، حق دؤندورور حالدان حالا.

یوقسول: بی چیز. رک. بیت ۳.

ایسهن: ادات شرط. رک. بیت ۱.

ائیله غیل: صیغه تأکید از مصدر ائیلکم. رک. بیت ۳.

بای: دارا. رک. بیت ۴.

دؤندورور: برمی گرداند. صیغه متعدی از مصدر لازم دؤنمک در معنای
(۱) برگشتن (۲) عقب رفتن (۳) انحراف (۴) حال به حال شدن و
تغییر وضع.

در این بیت معنای اخیر مراد است.

برگردان فارسی: اگر مستمندی، شکیا باش، اگر دارا هستی، به یساختدا
باش، سپاس بگزار، که حق حال تورا بگرداند.

بیت ۱۸:

دونیا اونون آخرت اونون، نعمت اونون، محنت اونون،
تامو اونون، جنت اونون، دولت اونون، قانی بولا؟

اونون: حالت اضافی ضمیر سوم شخص مفرد.

تامو: دوزخ، جهنم. این کلمه ترکی الاصل به گویشهای گبران نیز وارد
شده است. چنانکه در پهلوی و سغدی «تامف» به همین معناست.

برگردان فارسی: دنیا از او، آخرت از او، نعمت از او، محنت از او، دوزخ از او، جنت از او و دولت از اوست، همه اینها از اوست.

بیت ۱۹:

حقا منه نه مال گرگ، نه قیل گرگ نه قال گرگ
دیده گوم ائیو حال گرگ، گندوزونو بیلن قولاً.

دیده گوم: خواست و آرزوی من.

ائیو: نیک، خوب و پسندیده. در ترکی امروزی ایرانی «بی» و در آسیای صغیر «ایی» تلفظ می شود.

گندو: (= کندی) خود، خویش، ضمیر مختص. گندوزونو: خویشتن خویش. گندوزونو بیلن: خودشناس.

قول: بنده. رک. بیت ۴.

برگردان فارسی: براستی که مرا نه مال باید، نه قیل و قال. خواست من حال نیکوست برای بنده ای که خود را بشناسد.^۱

بیت ۲۰:

من بیر بیجان ای الیه! یا ولاق چوق ائیله دوم گناه،
یا زوقلار و مدان آه، آه! نه شرح ائدم گلمز دیلا.

یا ولاق: زیاد، فراوان و خیلی.

یا ولاق چوق: خیلی زیاد.

۱. اشاره به حدیث: «من عرف نفسه فقد عرف ربه.»



یا زوق: گناه و جرم.

برگردان فارسی: ای خدا من بی روح شده‌ام، گناه زیادی مرتکب شده‌ام،
از گناهانم آه از نهادم برمی آید، بر زبانم جاری نمی شود.

بیت ۲۱:

ای شمس دیله حاقدان حاقی، بیز فانی ییز، اولدور باقی
قامولار اونون مشتاقی، تا خود که او کیمین اولا.

دیلله: فعل امر و تمنا از دیله مک. رک. بیت ۵.

فانی ییز: فانی هستیم. ییز: صیغه اول شخص جمع مضارع از مصدر
ایمک (= استن).

قامولار: همگی.

برگردان فارسی: ای شمس حق را از حق بخواه، ما فانی هستیم و او
جاودانی است. همه مشتاق اویند، او خود کدامین کس را
برگزیند.

بیت ۲۲:

گنچگیلن اوغلان، هی بیزه گلگیل!
داغدان داغا گزه - گزه گلگیل.

گنچگیلن: صیغه تأکید امری از مصدر گنچمک (= گذشتن و رفتن)

اوغلان: پسر

بیزه: به سوی ما

گلگیل: صیغه تأکید امری از مصدر گلمک (= آمدن)

داغدان: حالت مفعول عنه از اسم داغ (= کوه)

داغا: حالت مفعول به از اسم داغ.

گزه - گزه: گردش کنان.

برگردان فارسی: آهای پسر به سوی ما آ، کوهساران را پشت سر بگذار

ویا.



بیت ۲۳:

آی بیگی سن سن، گون بیگی سن سن،
بی مزه گلمه، با مزه گلگیل.

آی: ماه

بیگی: مانند، مثل، بسان. اکنون بصورت کیمی بکار می رود.
سنسن: ضمیر منفصل دوم شخص مفرد + صیغه دوم شخص مفرد مضارع
از مصدر ایمک.

گون: خورشید.

گلمه: صیغه نهی از مصدر گلکمک.

برگردان فارسی: تو چون ماهی، تو چون خورشیدی، بی مزه نیا، بامزه بیا.

بیت ۲۴:

گنجگیلن اوغلان، او تاغا گلگیل
یول بولا مازسان داغ داغا گلگیل.

او تاغا: حالت مفعول به از اسم اتاق در معنای: (۱) چادر (۲) چهار دیواری
برای سکونت (۳) محل روشن کردن آتش. این واژه ترکی الاصل
به فارسی وارد شده است و رواج فعال دارد.
یولامازسان: (= بول + ا + ماز + ایسن): اگر نتوانی یافت، اگر
پیدا نکنی.

برگردان فارسی: آهای پسر به سرای ما بشتاب، اگر راه نیابی، از کوهستانها

سرازیر شو.

بیت ۲۵:

اول چیچگی کیم یازی دا بولدون
کیسه یه وئرمه حسامه وئرگیل.

اول: او. رک. بیت ۱.

چیچک: شکوفه و گل.

یازی: صحرا، بیابان و دشت. قره یازی: صحرای وسیع، بیابان
گسترده.

کیسه: (= کیم + ایسه): ضمیر مبهم شخصی.

وئرمه: صیغه نهی از مصدر وئرمک.

وئرگیل: صیغه امر تأکید از مصدر وئرمک.

برگردان فادسی: آن شکوفه را که در بیابان یافتی به کسی جز حسام مده.

بیت ۲۶:

گلله سن بوندا سنه نن غرضیم یوق ائشیدورسن
قالاسن اوندایا ووز دوریا لوز قاندا قالورسن.

گلله: بیائی، کاشکی بیائی. شکل دعائی و تمنائی فعل. از مصدر مملک
در معنای آمدن.

بوندا: این سوی. این جا. در ترکی امروزی بصورت بورا و بورایا تلفظ
می شود. چنانکه قاندا نیز به شکل هارا و هارایا درآمده است.
همین گونه آندا به صورت اورا و اورایا تغییر آوایی داده است.
نن: هیچ گونه.

یا ووز: بد، فانی، پلید و پلشت.

یا لوز: یال نیز، تنها، منفرد.

برگردان فارسی: بیا اینجا، با تو غرضی ندارم، می شنوی؟ در آنجا ماندن
بد است، به تنهایی در کجا می مانی؟

بیت ۲۶:

چلبی دیر قامو دیر لیک، چلبه گل، نه گز رسن؟
چلبی قوللارین ایستر، چلبی یی نه سانورسن؟

چلبی: لقب پیران طریقت، شیخ.

قامو: همه، همگان، تمامی. در ترکی غربی امروزی: هامی. کلمه همه در فارسی نیز معجمی از همین واژه ترکی الاصل است.

دیر لیک: حیات، زندگی

چلب: خدا، الله، آفریننده.

گز رسن: صیغه دوم شخص مضارع استمراری با مفهوم غیر همان زمانی از مصدر گز مک در معنای گشتن.

قول: بنده، چاکر، کارمند. کلمه غلام در فارسی شکل تغییر یافته قولوم ترکی است. نامی است که از سوی سرکان در عهد سامانیان به گبران و بومیان ایرانی داده شد. از همین کلمه است: قوللوق در معنای چاکری و خدمتکاری که در عهد قاجار در معنای «خدمت دولتی» به کار می رفت.

سانورسن: صیغه دوم شخص مفرد مضارع استمراری از مصدر سانماق در معنای به حساب آوردن و شمردن.

برگردان فادسی. همه زندگی از آن شیخ طریقت است، خدای رابشناس دنبال چه هستی؟ شیخ بنده های خود را می خواهد. تو شیخ را چه حساب می کنی؟



بیت ۲۸:

نه اوغوردور، نه اوغوردور، چلب آغزیندا قیغیرماق
قولاغون آچ، قولاغون آچ، بولاکیم آندا دولارسن

اوغور: Ugur: سعادت، خوشبختی، منشأ خیر و نیکی.

چلب: خدا. رک. بیت ۲.

قیغیرماق: صدا زدن، آواز دادن

بولا: (بو + اول): شاید، مانا

برگردان فارسی: چه سعادت است، چه سعادت که به زبان خدا جاری

شوی. گوش فراده، گوش فراده، شاید سرشار از آن بشوی.

اگر گئیدور قارینداش یوقسا یاووز،
اوزون یولدا سنه بودور قیلاووز.

گئی: خوب، نیک، بهتر، شایسته. در ترکی غربی امروزی: به صورت: یشی
(در آذربایجان و یوگسلاوی)، اییی (در آسیای صغیر و بلغارستان)
به کار می رود. این واژه ترکی الاصل از روزگاران بسیار کهن به
فارسی نیز وارد شده است. عجم‌ها این لفظ را در آغاز اسامی
شاهان خسود - بزعم آنکه افراد نیکی بوده‌اند! (وجه خیال
باطلی) - به کار برده‌اند. نظیر: کیکاوس، کیقباد و غیره!
قارینداش: (قارین + داش): برادر. واژه قسارین در معنای شکم و
داش که صورت کهن آن طاش بوده، پی افزوده‌ئی است که معنای
همراهی دارد. مثلاً در: یولداش (= همراه)، خیل‌تاش (= هم-
قبیله)، دویغوداش (= هم احساس) و جز آن.
قیلاووز: راهنما، رهبر و کسی که رهبری معنوی و روحی اشخاص را

داشته باشد.

برگردان فارسی: برادر تو خواهی نیک باشد خواهی بد، در این راه دراز
راهنما و همراه تو است.

بیت ۳۰:

چوبانی برك دوت، قورتلار ئو كوشدور،
اڭشيت مندن قارا قوزوم، قارا قوز.

چوبانی: حالت مفعولی کلمه چوبان. این کلمه در فارسی به دو صورت
شبان Shobān و چوبان وارد شده است. کلمه چوبان منشأ مغولی
دارد و از طریق ترکی به فارسی وارد شده است. اما صورت
شبان مستقیماً از مغولی وارد فارسی گشته است. هر دو شکل از یک
لفظ واحد اخذ شده اند.

ئو كوش: بسیار، زیاد، شدید و سخت.

برگردان فارسی: چوپان را سخت بپا که گرگان درنده اند، بشنوا من ای
بره سیاهم، بره سیاه.

بیت ۳۱:

اگر تات سان، اگر روم سان، اگر تورك
زبان بی زبانان را بیاموز

تات: فارس، عجم، غیر ترک ساکن ایران، گبر و مجوس. در این بیت
معنای نخستین مراد است.

تورك: شجاع، قوی، نیرومند، خحوش سیما، ستاره جنگ (بهرام)،
قوم ترک زبان. در این بیت معنای فرجامین مراد است.

بیت ۳۲:

دانی چرا به عالم یالقیز سنی سئورمن
چون در برم نیائی، اندر غمت ئولرمن
یالقیز: تنها، فقط.

سنی: حالت مفعولی ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.
سئورمن: صیغه مضارع اخباری از مصدر سئومك در معنای دوست
داشتن.

ئولرمن: صیغه مضارع اخباری از مصدر ئولمك در معنای مردن.

بیت ۳۳:

من یار باو فایم، برمن جفا قیلورسن
گر تو مرانخواهی، من خود سنی دیلرمن

قیلورسن: صیغه دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر قیلماق در
معنای انجام دادن.



دیلمن: صیغهٔ دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر دیلمک در
معنای طلب و آرزو داشتن.

بیت ۳۴:

روی چوماه داری من شاددل از آنم
زان شکر لبانت بیرئو یگنک دیلمن
ئو یگنک: بوسه. از مصدر ئوپمک: بوسیدن.

بیت ۳۵:

تو همچو شیر مستی، داخی قانیم ایچرسن
من چون سگان گویت دنبال تو گزر من
داخی: ادات تأکید که بر سر کلمات و جملات شرطی می آید.
قانیم: حالت اضافی کلمهٔ قان که در فارسی «خون» شده است.
ایچرسن: صیغهٔ دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر ایچمک: نوشیدن.
گزر من: صیغهٔ دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر گزمک: گشتن.

بیت ۳۶:

فرمای غمزه ات را تا خون من نریزد
ورنی سنین آئیندن من یار غویا باریر من
سنین: حالت مفعول عنه ضمیر منفصل دوم شخص مفرد.
آئیندن: حالت اضافی و مفعول عنه اسم آل: دست.

یارغو: حکم و رای رسمی محکمه.

یارغو یا بارماق: به جزای خود رسیدن، تسلیم حکم شدن.

بیت ۳۷:

هردم به خشم گوئی: بارغیل منیم قاتیمدان،

من روی سخت کرده، نزدیک تو دورورمن.

بارغیل: صیغه امر تأکید از مصدر بارماق (= وارماق): رفتن. رك بیت ۳.

قاتیمدان: حالت مفعول عنه و اضافی از اسم قات: نزدیک.

دورورمن: صیغه دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر دورماق:

ایستادن.

بیت ۳۸:

روزی نشست خواهم یالقیز سنین قاتیندا

هم سن چاخیر ایچرسن، هم من قوپوز چالارمن

چاخیر: شراب، می بامعناهای مجازی آن.

قوپوز: ساز مقدس عاشق‌های ترك كه الاهی‌ها و سرودهای مذهبی را به

آهنگ آن ترنم کنند.

چالارمن: صیغه دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر چالماق:

نواختن.



بیت ۳۹:

آن شب که خفته باشی مست و خراب شاها
نوشین لبست به دندان قی.یی قی.یی تو تور من

قی.یی - قی.یی: ظالمانه، غدارانه.

تو تور من: صیغه دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر توتماق:
گرفتن، گاز گرفتن.

بیت ۴۰:

روزی که من نبینم آن روی همچو ماهت
جانا نشان کویت ازهر کسی سورور من

سورور من: صیغه دوم شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر سورماق:
پرسیدن و سؤال کردن. از همین مصدر کلمه سراغ (= پرسش) به
فارسی وارد شده است.

بیت ۴۱:

ماهی چو شمس تبریز غیبت نمود گفتند
از دیگری نپرسید، من سؤیله دیم آریر من

من: ضمیر منفصل اول شخص مفرد. رك. بیت ۵.

سؤیله دیم: صیغه اول شخص مفرد ماضی مطلق از مصدر سؤیلمك: گفتن،
باز گفتن.

آریر من: صیغه اول شخص مفرد مضارع اخباری از مصدر آراماق:
جستجو کردن.

بیت ۴۲:

مرا یاری ست ترك جنگجوئی
كه اوهر لحظه بامن یاغی بولغای

یاغی: دشمن.

بولغای: بشود.

بیت ۴۳:

هر آن تقدی كه جنسی دید بامن،
ستاند اوزمن تا چاغی بولغای

چاغی: تام و تمام و كامل.

بیت ۴۴:

بنوشد چاخیر و آنكه بگوید:
تالالالا، تالاتارلام تالالتای.



چاخیر: می و شراب.

تالالالا: اشاره ملیح به مصدر تالاماق در معنای یغما کردن و جمع کردن
و به دندان گزیدن.

بیت ۴۵:

گل ای ساقی، غنیمتدیر بودم نای
که فردا کانداند که نه بولغای

گل: فعل امر از مصدر گلکم (= آمدن).
غنیمتدیر: غنیمت است.

بیت ۴۶:

الا ای شمس تبریزی نظر قیل
که عشقت آتش است و جسم مانای

بیت ۴۷:

ای ترک ماه چهره چه گردد که صبح تو
آئی به کلبه‌ی من و گوئی که: گل برو!

برو: (= بری) نزدیک و نزدیکتر.

بیت ۴۸:

تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم
دانم من این قدر که به ترکی ست آب: سو

ماه ترک: خوش سیما.

ترک: ترک دومی در مصراع اول در معنای مجازی این کلمه یعنی ماه چهره
وزیبارخ و سفید پوست به کار رفته است. رک. بیت ۳۶.

بیت ۴۹:

ای ارسلان، قیللیچ مکش از بهر خون من
 عشقت گرفته جمله‌ی اجزام مو به مو

ارسلان: شیر

قیللیچ: تیغ، شمشیر. قیللیچ کشیدن در فارسی کنایه از خونخواهی و
 گردن‌افرازی است.

بیت ۵۰:

ماه است نمی دانم خورشید رخت یانه
 بو آیریلیق اودونا نئجه جیگریم یانه؟

بو: صفت اشاره به نزدیک.

آیریلیق: جدائی

اودونا: حالت اضافی و مفعول به از اسم اود: آتش

نئجه: چگونه.

یانا: صیغه سوم شخص مفرد فعل مضارع التزامی از مصدر یانماق در

معنای سوختن و آتش گرفتن و کباب شدن.

بیت ۵۱:

مردم زفراق تو، مردم که همه دانند

عشق اودو نهان اولماز، یانا دوشیجک جانه

اولماز: نباشد



دوشیچك: صیغه سوم شخص مفرد فعل مستقبل از مصدر دوشمك: افتادن
و در گرفتن.

بیت ۵۲:

سودای رخ لیلی، شد حاصل ما خیلی،
مجنون بیگی و او یلی، اولدوم یئنه دیوانه.
بیگی: کیمی، ادات تشبیه.
یئنه: باز هم. دیگر بار

بیت ۵۳:

صدتیر زند دلدوز، آن ترك کمان ابرو
فتنه لی آلاڭؤز لر چون او یخودان او یانه
آلاڭؤز لر: چشمانی به رنگ روشن.
آلاڭؤز لوم من بوائلدن گنדרسم
زلف پرشانیم قال ملول - ملول!
- قاراجا اوغلان

او یخو: خواب.

او یانا: بیدار بشود.

بیت ۵۴:

ای شاه شجاع الدین، شمس الحق تبریزی
رحمتدن اگر نولا بیر قطره بیزه دانه؟
نولا (مخفف نه اولار): چه شود.

واژه ترك در دیوان فارسی مولوی

مولوی رومی در دیوان فارسی خود، مخصوصاً آنجا که از استاد و مرشد خویش محمدبن علی شمس تبریزی یاد می‌کند، واژه ترك را به کار می‌برد. اغلب، این اسم را متضاد با هندومی آورد. در بسیاری از این ابیات منظور وی از ترك، شمس تبریزی و قصدش از هندو، خود وی است که به گفته خویش:

اصلم ترك است اگرچه هندی رویم

ما ابیاتی را که در آنها این واژه به کار رفته است، از چاپ بدیع الزمان فروزانفر، بدون هیچگونه توضیحی، در این کتاب می‌آوریم. پای هر بیت شماره جلد و صفحه نشر فوق را نیز می‌دهیم. پژوهش در معنای مختلف این کلمه در ابیات داده شده، خود فرصتی و مجالی دیگر می‌خواهد و اینک باب پژوهشی نوین فرا روی مولوی پژوهان باز می‌شود.

اگر ترك است و تاجيك است، به او اين بنده نزديك است
چو جان با تن، و ليكن تن نبيند هيچ مر جان را
ج ۱، ص ۴۳

سو فسطائيم كرد سحر
اي ترك نموده هندوئي را.
ج ۱، ص ۷۵

در عشق بدل شود همه چيز
تركي سازند ارمني را
ج ۱، ص ۸۰

ترك و هندو مست و بدمستي همي كردند دوش
چون دو خصم خوني ملحد دل دوزخ سزا
گه به پاي همدگر چون مجرمان معترف
مي فتادند بزارى جان سپار و تن فدا.
باز دست همدگر بگرفته آن هندو و ترك
هر دو در رو مي فتادند پيش آن مه روى مسا

يك قدح پر كرد شاه و داد ظاهر آن به ترك
وز نهان بسا يك قدح می گفت هندو را بیا.
ترك را تاجی به سر کایمان لقب دادم ترا
بررخ هندو نهاده داغ، کین کفرست، ها!

ج ۱، ص ۹۸

شب رفت و هم تمام نشد ماجرای ما
ناچار گفتنی ست تمامی ماجرا.
اما چنین نماید کاینک تمام شد
چون ترك گوید «اشپو» مرد رونده را
اشپوی ترك چیست که نزدیک منزلی
تا گرمی و جلادت و قوت دهد ترا
چون راه رفتنی ست، توقف هلاکت است
چونت «فتق» کند که بیا خرگه اندرا.
صاحب مروتی ست که جانش دریغ نیست
لیکن گرت بگیرد ماندی در ابتلاء.
بر ترك ظن بد مبر و متهم مکن
مستیز همچو هندو، بشتاب همرها.

ج ۱، ص ۱۲۴

ترك و رومی و عرب گر عاشق است
همزبان اوست این بانگ صواب.

ج ۱، ص ۱۸۵



عجب ای ترك خوش رنگ این چه رنگ است
عجب ای چشم غماز، این چه شیوه است؟!

ج ۱، ص ۲۰۷

تو چه پرسیش به چونی و چگونه ست دلت
منزل عشق از آن حال که پرسید گذشت.
آن چه روی است که ترکان همه هندوی وی اند
ترك تاز غم سودای وی از چند گذشت.

ج ۱، ص ۲۴۴

هندوی ساقی دل خویشم که بزم ساخت
تا ترك غم نتازد امروز طوی نیست

ج ۱، ص ۲۶۷

شمس تبریز شاه ترکان است
رو به صحرا که شه به خرگه نیست

بیگاه شد، بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد
خورشید جان عاشقان در خلوت الله شد.
روزی ست اندر شب نهان، ترکی میان هندوان
شب ترک تازی ها بکن، کان ترك در خرگاه شد.
گربو بری زین روشنی، آتش به خواب اندر زنی
کز شب روی و بندگی زهره حریف ماه شد.

جان‌های باطن روشنان شب را به دل روشن کنان
 هندوی شب نعره زنان کان ترك در خرگاه شد
 ای شمس تبریزی که تو از پرده‌ی شب فارغی
 لاشرقی و لاغربی‌یی، اکنون سخن کوتاه شد.
 ج ۲، ص ۱ و ۲

آن کو به غضب و دزدی‌یی آهنگ پالیزی کند
 از داد و داور عاقبت اشکنجهای غز خورد.^۱
 ترك آن بود کز بیم او دیه از خراج ایمن بود
 ترك آن نباشد کز طمع سیلی هر قوتسوز خورد
 ج ۲، ص ۵.

خیال ترك من هر شب صفات ذات من گردد
 که نفی ذات من دروی همه اثبات من گردد.
 خمش! چندان بنالیدم که تا صد قرن این عالم
 درین هیهای من پیچد برین هیهات من گردد.
 ج ۲، ص ۲۱ و ۲۲

بسی خرگه سیه باشد، در او ترکی چومه باشد.
 چه غم داری تو از پیری چو اقبال جوان باشد.
 ج ۲، ص ۲۶

۱. اشاره به حدیثی که گوید: خداوند بر هر قومی غضب کند، ترك را براو چیره می‌سازد.



ز ترکستان آن دنیا بنه ترکان زیبا رو
به هندستان آب و گل به امر شهریار آمد.

ج ۲، ص ۲۷

آن ترك كه آن سال به یغماش بدیدی
آن است كه امسال عرب وار بر آمد
شمس الحق تبریز رسیدست بگوئید
کز چرخ صفا آن مه انوار بر آمد

ج ۲، ص ۶۰، ۶۱، ۶۶.

مرغان! كه كنون از قفس خویش جدايید
رخ باز نمائید و بگوئید كجائید؟
ای آنك بزادید چو در مرگ رسیدید
این زادن ثانیست، بزائید، بزائید.
گر هندوی و گر ترك بزادید دوم بار
پیدا شود آن روز كه روبند گشائید.
ور آنكه سزیدیت به شمس الحق تبریز
والله كه شما خاصيك روز سزائید.

ج ۲، ص ۶۹

شب شد و هنگام خلوتگاه شد
قبله‌ی عشاق روی ماه شد
مه پرستان ماه خندیدن گرفت
شبروان خیزید، وقت راه شد.

هندوان خرگاه تن را روفتند
ترك خلوت دید و در خرگاه شد
شمس تبریزی بیامد در میان
اهل معنی را سخن کوتاه شد.

ج ۲، ص ۱۶۴

زان سو که ترك شادی و هندوی غم رسید
آمد شدی ست دایم و راهی ست ناپدید

ج ۲، ص ۱۹۰

ترك فلك گاو را بر سر گردون بیست
کرد ندا در جهان، کی به سفر می رود.
جامه کبود آسمان کرد ز دست قضا
این قدرش فهم نی کو به قدر می رود.
خاك دهان خشك را رعد بشارت دهد
کابر چو مشك سقا بهر مطر می رود.
پنبه برون کن ز گوش عقل و بصر را پوش
کان صنم حله پوش بهر بشر می رود
جان سوی تبریز شد در هوس شمس دین
جان صدف است و سوی بحر گهر می رود

ج ۲، ص ۱۹۶

ای عشق هزار نام خوش جام
فرهنگ ده هزار فرهنگ

بی صورت با هزار صورت
صورت ده ترک و رومی وزنگ

ج ۳، ص ۱۴۱

بانگ زدم نیم شبان «کیست درین خانه‌ی دل؟»
گفت: «منم کز رخ من شد مه و خورشید خجل»
داد سر رشته به من، رشته‌ی پرفتنه و فن،
گفت بکش تا بکشم، هم بکش و هم مگسل.
تافت از آن خرگه جان، صورت ترکم به از آن
دست بیردم سوی او، دست مرا زد که: بهل
هست صلاح دل و دین صورت آن ترک یقین
چشم فرومال و بین، صورت دل، صورت دل.

ج ۳، ص ۱۴۷

ترکی همه ترکی کند تاجیک تاجیکی کند
من ساعتی ترکی شوم يك لحظه تاجیکی شوم

ج ۳، ص ۱۷۶

چه رومی چهرگان دارم چه ترکان نهان دارم
چه عیب است ار هلاو را نمی‌دانم نمی‌دانم.
هلاو را پیرس آخر از آن ترکان حیران کن
کز آن حیرت هلاو را نمی‌دانم، نمی‌دانم.
دلم چون تیر می‌پرد کمان تن همی غرد
اگر آن دست و بازو را نمی‌دانم نمی‌دانم

رهاکن حرف هندو را بین ترکان معنی را
من آن ترکم که هندو را نمی دانم نمی دانم.
یا ای شمس تبریزی مکن سنگین دلی بامن
که باتو سنگ و لؤلؤ را نمی دانم نمی دانم.

ج ۳، ص ۲۰۷

که ترکم و که هندو، که رومی و که زنگی
از نقش تو است ای جان اقرارم و انکارم.
تبریز دل و جانم با شمس حق است اینجا
هرچند به تن اکنون تصدیع نمی آرم.

ج ۳، ص ۲۱۷

ای طبل زنان نوبت ما گشت بکوبید
وی ترک برون آ که به خرگاه رسیدیم.

ج ۳، ص ۲۲۳

بوی خمش خلق را در کوزه فقاغ کرد
شد هزاران ترک و رومی بنده و هندوی خم

ج ۳، ص ۲۸۴

مرا راه صوابی بود گم شد
از آن ترک خطائی من چه دانم
شبی بر بود ناگه شمس تبریز
ز من یکتا دوتائی من چه دانم

ج ۳، ص ۲۴۷ و ۲۴۸

چیزی مگو که گنج نهایی خریددهام
جان دادهام و لیک جهانی خریددهام
از چشم ترک دوست چه تیری که خوردهام
وز طاق ابرویش چه کمانی خریددهام.
کردم قران به مفخر تبریز شمس دین
بیرون ز هر دو قرن قرانی خریددهام.

ج ۴، ص ۴۷

هزار گونه بلنگم به هر رهم که برند
رهی که آن به سوی توست، ترکناز کنم.

ج ۴، ص ۵۷

براق عشق گزیدم که تا به دور ابد
به سوی طردی هندو به ترکناز روم

ج ۴، ص ۶۹

آنسو مرو این سو بیا، ای گلبن خندان من
ای عقل عقل عقل من، ای جان جان جان من!
الصبر مفتاح الفرج، الصبر معراج المدرج
الصبر تریاق الحرج ای ترکناز بخوان من

ج ۴، ص ۱۱۰

چون مست زمی گشتی شمشیر ابد بستان
هندوبك هستی را ترکانه تو یغما کن

ج ۴، ص ۱۵۴

ترکی کند آن صبح و گوید
 با هندوی شب به خشم: سن سن!
 ترکیت به از خراج بلغار
 هر سن سن تو هزاره زن

ج ۴، ص ۱۸۴

من کجا شعر از کجا لیکن به من در می دمد
 آن یکی ترکی که آید هی بگویم: کیم سن؟

ج ۴، ص ۱۹۹

چشم بگشاید ببیند از ورای وهم و روح
 آنک بر ترك طرازی کرد نیاز راستین
 شاه تبریزی کریمی روح بخش کاملی
 در فرازی در وصال و ملک بساز راستین.

ج ۴، ص ۲۱۷

ترك ساقی گشت، در ده کس نماند
 گرگ ماند و گوسفند و ترکمان

ج ۴، ص ۲۳۴

ای طبع روسیاه سوی هند بازارو
 وی عشق ترك تاز سفر سوی هند کن

ج ۴، ص ۲۵۴

واسطه برخاستی گردنفسی ترك عشق
 پیش نشستی به لطف کای چلبی کیم سن؟

چشم شدی غیب بین، گر نظر شمش دین
مفخر تبریزیان بر تو شدی غمزه زن.

ج ۴، ص ۲۷۶

به صلح آمد آن ترك تند عربده كن
گرفت دست مرا گفت: تانری یار لیغاسون^۱.
سوال كردم از چرخ و گردش كژاو
گزید لب كه رها كن حدیث بی سر و بن.
بگفتمش كه چرا می كند چنین گردش
بگفت همزم تر نیست بی صدا ع توتون^۲.
بلند همتی و چشم تنگ ترك مرا
اگر تو واقف رازی بیاو شرح بكن.
نه چشم تنگ خسیسم و لیک ره تنگ است
ز نرگسان دو چشمم به سوی او ره كن.

ج ۲، ص ۲۷۹

همه شیران بده در حمله‌ی او چون سگك لنگك
همه تركان شده زیبائی او را هندو.

ج ۵، ص ۶۵

خامش و دیگر مخوان بس بود این نزل و خوان
تا به ابد روم و ترك برخورد از خوان تو

ج ۵، ص ۷۹

۱. خدا جزا دهادا

۲. توتون از مصدر توتمك (= شعله‌ور شدن) در معنای دود.

ترکان پری چهره نك عزم سفر کردند
يك يك به سوی قشلق از غارت بیگانه
کی باشد کاین ترکان از قشلق باز آیند
چون گنج پدید آید زین گوشه‌ی ویرانه.

ج ۵، ص ۱۲۵

ایسن کیست چنین مست ز خممار رسیده
یا یار بود یا ز بر یار رسیده
یا چشمه‌ی خضرست روان گشته به این سو
یا ترك خوش ماست ز بلغار رسیده.

ج ۵، ص ۱۳۰

شرط است بی قراری با آهوی تتاری
ترك خطا چو آمد، ای بس خطای توبه.

ج ۵، ص ۱۶۰

ترك توئی، ز هندوان چهره‌ی ترك كم طلب
زانكه نداد هند را صورت ترك، تانگری

ج ۵، ص ۲۱۸

هست سماع ما نظر، هست سماع او نظر
ليك نداند ای پسر، ترك زبان ارمنی.

ج ۵، ص ۲۲۷

مسلمانان مسلمانان مرا ترکی ست یغمائی
کسه او صف‌های شیران را بدراند بتنهائی.



کمان را چون بجنباند بلرزد آسمان را دل
 فرو افتد ز بیم او مه و زهره ز بالائی.
 به پیش خلق نامش عشق و پیش من بلای جان
 بلا و محنتی شیرین کسه جز با وی نیاسایی.
 چو او رخسار بنماید نماند کفر و تاریکی
 چو جعد خویش بگشاید نه دین ماند، نه ترسائی.
 به ترک ترک اولی تر سیه رویان هندو را
 که ترکان راست جانبازی و هندو راست لالائی.
 منم باری بحمد الله غلام ترک همچون مه
 که مه رویان گردونی ازو دارند زیبایی.
 صدابس کن هلابس کن منه هیزم بر این آتش
 که می ترسم که این آتش بگیرد راه بالائی.

ج ۵، ص ۲۳۰

در آمد ترک در خرگه، چه جای ترک، قرص مه
 که دیده ست ای مسلمانان مه گردون درین پستی؟

ج ۵، ص ۲۴۱

چونامت پارسى گویم کند تازی مرا لابه
 چو تازی وصف تو گویم بر آرد پارسى زاری.
 لسان العرب والترك همافى کساک المر
 فناول قهوة تغنى من اعسارى و ايسارى

ج ۵، ص ۲۵۲

خمش کن کز ملامت اوبدان ماند که می گوید
 زبان تو نمی دانم که من تر کم تو هندوئی
 ج ۵، ص ۲۶۵

این بوی که از زلف آن ترك خطا آمد
 در مشك تتاری نی در عنبر ولادن نی
 ج ۵، ص ۲۷۹

اگر خمش کنمی راز عشق فهم شدی
 و گر چه خلق همه هندو ترك و کردند
 ج ۵، ص ۲۶۵

جان بر زبر همدگر افتاده ز مستی
 همچون ختن غیب پر از ترك ختائی.
 مخدوم خداوندی شمس الحق تبریز
 هم نور زمینی تو و خورشید سمائی
 ج ۶، ص ۱۸

کزان طرف شنوا اند بی زبان دلها
 نه رومی ست و نه ترکی و نی نشابوری.
 ج ۶، ص ۲۷۸

گر من از اسرار عشقش نیک دانا بودمی
 اندران یغما رفیق ترك یغما بودمی.
 و رچو چشم خونی او بودمی من فتنه جوی
 در میان حلقه های شورو غوغا بودمی.

گر نه موج عشق شمس الدین تبریزی بدی
کومرا بر می کشد در قعر دریا بودمی.

ج ۶، ص ۱۰۵

پیش آن چشمهای ترکانه
بنده‌ئی و کمینه هندوئی.

ج ۷، ص ۲۸

ترك سوار است براين يك قدح
ساغر ديگر جهت قوش نوش.

ج ۷، ص ۱۰۷

بهار است وهمه ترکان به سوی ییله رو کرده
که وقت آمد که از قشلق به ییله رخت گرداند.

ج ۷، ص ۱۰۸

يك باغ پراز شاهد نی ترك ونه رومی
كاندر حجب غیب هزاران ختن آمد.

ج ۷، ص ۱۱۴

ای فتنه انگیزخته صد جان به هم آمیخته
ای خون ترکان ریخته بالولیان بگریخته

ج ۷، ص ۱۵۰

ای ترك چرا به زلف چون هندوئی
رومی رخ زنگی خط پرچین موئی.

نتوان دل خود را به خطا گم کردن
ترسم که تو ترکی و به ترکی گوئی.

ج ۸، ص ۳۳۲

عشق تو بکشت ترکی و تازی را
من بنده‌ی آن شهید و آن غازی را.
عشقت می‌گفت کس ز من جان نبرد
حق گفت دلا رها کن این بازی را.

ج ۸، ص ۰۷

۲

مولویہ سرایان

مولویه میرایان در تاریخ شعر ترکی

در تمام دوره خلافت عثمانی، در اغلب شهرهای بزرگ مستملکات عثمانیه خانقادهای دراویش مولویه معروف به «مولوی خانه» وجود داشت. در هر خانقاده «شیخ» مسند نشین بود که از میان «دده»ها انتخاب می شد. هر «درویش» که می توانست چله هزار و یک روزه بنشیند، «دده» می شد.

مولوی خانه ها در واقع تجلی گاه شعر و موسیقی درویشی بود. در آن عهد از مولوی خانه ها، شعرای بزرگی چون «شیخ غالب» و موسیقی شناسانی مانند «حمامی زاده اسماعیل دده» درآمدند.

پیرامون تاریخ تشکیل «مولوی خانه»^۱ها و طرائق گوناگون مولویه مانند بکتاشیه، گلشنیه، خلوتیه، بابائیه، ملامتیه^۲ و جز آن، که در گسترش

۱. در این باب ر.ک. ماده «مولویه» از عبدالباقی گولپینارلی در اسلام انسیکلو-پدیس و نیز کتاب «مولویه بعد از مولانا» از همو که ترجمه فارسی آن اخیراً از سوی انتشارات کیهان منتشر شده است.

۲. فعالیت برخی از این فرقه ها در گسترش زبان ترکی در ایران تحسین انگیز



زبان و ادب ترکی نقش عظیمی بازی کردند، سخن نخواهیم گفت، اما اشاره کوتاهی به سابقه «سماع و سرود خوانی» و یسار منابع مهمی را که آثار شعرای پیر و مولوی را در خود جمع کرده، بی فایده نمی دانیم:

میردانی که پس از دیدار مولانا با شمس تبریزی اطراف او جمع شده بودند، او را بعنوان پیر و مرشد و حتی مظهر تام و تمام در افعال و صفات می شناختند. پس از وفات جلال الدین مولوی رومی، در زمان خلافت حسام الدین چلبی، در اویش هر هفته روز جمعه بعد از نماز جمعه به مثنوی خوانی می پرداختند. همین آداب بعدها به اصول و ارکانی به نام «مقابله» تبدیل و تثبیت شد که سماع امروزی بازمانده آن ارکان است. این سماع در دو اثر معروف رساله سپهسالار فی مناقب خداوندگار اثر مجد فریدون سپهسالار و مناقب العارفین تألیف احمد افلاکی دده (که پس از آثار سلطان ولد، کهن ترین اسناد پیرامون مولوی ست) نسام برده شده است. نخستین رساله در باره «سماع مولویه» را جلال الدین ارغون چلبی به نام اشارات البشاره در قرن هشتم تألیف کرده است.

نخستین مولوی خانه نیز بلافاصله پس از وفات مولانا توسط علم الدین قیصر یکی از امرای سلجوقی در جوار مقبره مولانا ساخته شد که سلطان ولد در ترجیع بند و غزلی از آن یسار می کند.^۱ بدینگونه هواخواهان و پیروان و شاگردان مولوی در مرکز و دور هم جمع می -



توده است. مثلاً فرقه «گلشنیه» که بانی آن «روشنی دده» خود تبریزی بوده است و فرقه «بابائید» که ۲۴ تن شاعر الهی سرا در آذربایجان از همین فرقه برخاسته است.

۱. سلطان ولد، دیوان، نشر فریدون نافذ اوزلوق، آنکارا، ۱۹۴۱، ص ۹ و ۸۶.

شدند و به ذکر و ورد می پرداختند.

این تجمع بتدریج در دیگر مناطق و شهرهای بزرگ ترك نشین نظیر سیواس، ارض روم، تبریز و جز آن نیز شایع و رایج شد. و چنان گسترش یافت که بسرعت از قونیه تا سلطانیه را در بر گرفت، و در تاریخ ادبیات ترکی پس از قرن هفتم به این سو، نقشی عظیم یافت و آثار منظوم گرانبهای به تبعیت از دیوان ترکی مولوی و سلطان ولد سروده شد که بی گمان ذکر آنها گزیده ای از همه آنها، احتیاج به تسوید مجلدات متعدد خواهد داشت. از آنجا که ما را در این جلد از دوره مجلدات «سیری در اشعار ترکی» بنا بر اختصار است، اینک برخی از منابع شرح احوال شعرای ترکی سرای پیرو مولوی و خالقان آثار ادبی «مولویه» را معرفی می کنیم و سپس گزیده هایی بسیار اندک از چند شاعر «مولویه» سرا را می دهیم.

نام های این منابع را بترتیب الفبائی تنظیم کرده ایم. نگارنده بسیاری از این آثار را خود دیده است. برخی را نیز که به نقل از منابع مطالعه تاریخ ادبیات ترکی نقل کرده، با ذکر منبع در پاورقی، در این سیاهه گنجانده است.

منابع مطالعه احوال شعرای مولویه

اسرار العارفين و سراج الطالبين: اثر درویش علی بن اسماعیل آنبارچی زاده متوفی در ۱۱۲۸ هـ. از این اثر نسخه خطی منحصر به فردی در کتابخانه «سلیمانیه» بخش حکیم اوغلو علی پاشا به شماره ۷۱۱ محفوظ است. می شود. مؤلف کتاب، از آثاری نظیر مناقب العارفين و مناقب سپهسالار سود جسته و کتاب خود را با ذکر مولوی آغاز کرده است و به شرح حال درویش و شعرای ترکی سرای فرق و طرائق مختلف مولویه تا زمان خود پرداخته است.

اسرار دده تذکره سی: تألیف «محمد اسرار دده» متوفی در سال ۱۲۱۱ هـ. فرزند محمد بی زبان که پس از اتمام چله نشینی در «مولوی-خانه» ی گالاتای استانبول، سراسر عمر خود را نزد غالب دده شیخ همان تکیه بسر آورد و در ۴۹ سالگی بدرود حیات گفت.

بدانگونه که در مقدمه می گوید شیخ او غالب دده، برخی از اشعار شعرای مولویه را گرد آورده و مجموعه ای ترتیب داده، آن را به اسرار دده

بخشیده و امر کرده است که مجموعه‌ای بصورت تذکره‌ای مفصل در آورد. وی نیز نام شعرا را بترتیب الفبائی تنظیم کرده، شرح احوال آنان را نوشته و نمونه‌هایی از آثارشان را نیز داده است. از منظومه‌ای که در پایان کتاب آورده، پیداست که اثر را در سال ۱۲۱۱ هـ. به فرجام رسانده است. سه نسخه خطی از این تذکره تاکنون بازشناخته شده است که هر سه در استانبول، نخستین در کتابخانه دانشگاه استانبول بشماره ۸۹، دومی در کتابخانه سلیمانیه بخش حالت افندی بشماره ۱۰۹، سومی در کتابخانه ملت بشماره ۸۵۶ مضبوط است. شعری که در این تذکره یاد و آثار آنان آمده است عبارتند از^۱:

- الف- آدم‌دده، آقازاده، محمد دده، احمد دده، منجم‌باشی، انیس رجب‌دده، انیسی مصطفی‌دده، اخی صادق، انسی درویش، آرامی درویش، احمد درویش، احمد آنی درویش، ادیب درویش، اویش درویش.
- ب. بوستان چلبی، بوستان ثانی، برهان‌الدین چلبی، بدرالدین-چلبی، بقائی درویش، پری درویش، پروانه درویش، پیری درویش.
- ت. توکل دده، تابع درویش، طالب درویش.
- ث. ثاقب دده، ثنایی درویش.
- ج. جلال ارغون، جمال چلبی، جنونی دده، جوری دده.
- ح. حیاتی درویش، حجازی درویش، حسام درویش، حساب درویش، حافظ درویش، حزین درویش، حالتی درویش، حلمی درویش، حبیبی درویش، حافظ درویش، حافظ دده.

۱. شایان تأکید است که آثار این شعرا همه به ترکی ایرانی سروده شده است زیرا ترکی ایرانی تا قرن حاضر در ترکیه رایج و غالب بوده است.



خ. خضر پاشا، خسرو چلبی، خضر بیگ، خدائی دده، خالص احمد دده، خضر حمدی دده، خلوصی درویش.

د. دیوانه سلطان، دالی دده، دانشی دده، داوود دده، درویش چلبی، درویش دده، درویش عثمان سینه چاک، درونی درویش، دشتی درویش.

ذ. ذهنی دده صالح، ذوالنونسی دده، ذهنی نجف زاده درویش، ذهنی درویش حسن.

ر. رسوخی دده، رحمت الله دده، رشکی علی دده، روحی بغدادی، رجب درویش، ریسما احمد دده.

ز. زین الدین، زهدی یوسف دده.

س. سیاهی مصطفی دده، سائب دده، سعید دده، سید سالک دده، سماحت دده، سید علی، سماعی درویش، سروری درویش، سامی درویش، سوزی درویش.

ش. شاه چلبی، شاه محمد چلبی، شاهدی دده، شهودی دده، شفائی دده، شیخی دده، شیخ شیخی دده، شکیب دده، شمعی دده، شیدا درویش، شوری درویش، شهلا درویش، شانی درویش، شفعی درویش، شهیدی درویش، شناسی درویش، شیدا درویش.

ص. صبوخی دده، صائب دده، صدری دده، صفائی دده، صفی الله دده، صابر دده پارسا، صادقی دده، صادق دده، صافی احمد دده، صمتی درویش، صدقی دده، صنع الله درویش، صفی درویش، صاحب درویش، صفائی درویش، صافی درویش.

ض. ضمیری درویش، ضعفی دده.

ط. طاهر حسام چلبی، طوغانی احمد دده، طالبی دده، طالب دده،
طریقتی امیر دده.

ع. عباپوش سلطان، عالم امیر، عادل افندی، عبدالحلیم عارف-
حاجی، عبدالوهاب همدانی، عبیدالله دده، عرضی دده، علمی دده، علیشی
درویش، عرشی درویش، عزلتی درویش، عزمی دده، علمی درویش.
غ. غریبی سید ابوبکر، غالب دده، غوصی احمد دده، غریبی
درویش، غانم درویش، غدائی دده.

ف: فرخ چلبی، فدائی دده، فاضل خلیل دده، فنی دده، فانی دده،
فنائی دده، فقری دده، فصیح درویش، فنی درویش، فوری درویش،
فراقی درویش، فیضی درویش، فوضی درویش، فرخی درویش.
ق. قاری شیخ احمد الوفائی، قاسم دده.

ک. کمال احمد دده، کریم دده، کاتبی درویش، کلخانی علی دده،
گناهی درویش، گنهی دده، کلامی درویش، کاملی درویش.
ل. لقمانی دده، لطفی محمد دده، لالی دده، لسانی درویش، لبیب
درویش.

م. محمد تبردار، محمد مقیم دده، ملامی دده، محرمی دده، میال
درویش، مذاقی درویش، مظلوم درویش، معنوی درویش، معنوی قونیوی
مخلص دده، مونس درویش.

ن. نشاطی دده، نصیرا دده، ناسجی دده، نصیب دده، نظمی دده،
نابی عثمان دده، نطقی دده، ناصر عبدالباقی دده، نهجی درویش، نجاتی
درویش، نگاهی درویش، نطقی درویش، نیازی درویش، نوری درویش،
نیازدرویش، نیردرویش.



و. وفائی دده، وجدی دده، وهبی قدیم درویش، وهبی درویش،
وائق درویش.

ه. همدمی دده، هیبتی درویش.

ی. یوسف سینه‌چاک، یوسف دده، یحیی دده، یقین درویش، یحیی
افندی.

ترجمه رساله سپهسالار: ترجمه و تألیفی است از روی رساله
سپهسالار به مناقب خداوندگار که به دست مسدحت بهاری حسامی انجام
پذیرفته و در سال ۱۳۳۱ ه. چاپ شده است.

تذکره مجالس روم: تألیف غربی شاعر عهد شاه طهماسب
صفوی که یاد او در مقدمه گذشت. وی اثر خود را با ذکر مولوی شروع
می‌کند و ضمن دادن شرح احوال شعرای آسیای صغیر بسیاری از مولوی-
سرایان را نیز نام می‌برد. در نسخه خطی موجود شرح حال و آثار مولویه
سرایان زیر آمده است:

۱. مولانا جلال‌الدین رومی

۲. مولانا شیخی

۳. حمزوی

۴. مولانا احدی

۵. نظامی چلبی

۶. روشنی دده

۷. مولانا حسن



۸. احمد پاشا
۹. سجودی
۱۰. جم سلطان
۱۱. سعدی چلبی
۱۲. سوزی
۱۳. جعفری مداح
۱۴. جعفری چلبی
۱۵. صافی
۱۶. قرملی حمزد
۱۷. امیر چلبی امیری
۱۸. درونی
۱۹. مولانا صفی
۲۰. روانی
۲۱. دواعی
۲۲. نشانی
۲۳. مهری
۲۴. آفتابی (فیز)
۲۵. نجاتی
۲۶. صنعی چلبی
۲۷. هلالی
۲۸. اسحاق چلبی
۲۹. نجومی

۳۰. مولانا قندی
۳۱. شیخ ابراهیم گلشنی
۳۲. درویش علی اصولی
۳۳. بابا دراز شوقی
۳۴. احمد بیک
۳۵. ذاتی
۳۶. فرخ بیک فرخی
۳۷. عطایی
۳۸. اشتیاقی
۳۹. سریری
۴۰. مالی
۴۱. اسلام اوغلی سلیمان بیک جدیدی
۴۲. علی بیک ضعیفی
۴۳. مولانا شکری
۴۴. آهی
۴۵. فوری
۴۶. عبدالعلی افندی حلمی
۴۷. مولانا حسن خلیفه جمیلی
۴۸. شاهی دده
۴۹. حکیمی
۵۰. لطف الله چلبی (غباری)
۵۱. لطیفی

ترجمه ثواقب: اثر درویش محمود از مریدان شیخ عبداللطیف ابن سنان که به اشاره شمعی شارح مثنوی در سال ۸۱۰۰. آن را در قونیه به سر آورده است. اثر بر اساس کتاب ثواقب المناقب اثر عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی ترجمه و تألیف شده است.

ثواقب المناقب: اثر عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی که توسط درویش سنائی خلیل (م. ۸۹۵۰) با بسیاری تعديلات و افزوده‌ها به ترکی ترجمه و تألیف شده است. در این کتاب اول شرح حال خود مولانا از ولادت تا وفات، سپس فرزندان و مریدان و شعرای پیرو وی یاد شده است.

حديقة الجوامع: تألیف حافظ حسین ایوان سرائی (م. ۸۱۲۰۱) که در اصل درباره جوامع و مساجد استانبول و شرح احوال بانیان خیر خواه آن تألیف شده است. آگاهی‌هایی نیز درباره مولویخانه‌ها و شرح احوال مشایخ آنان آورده است. این اثر در سال ۸۱۲۸۱. در استانبول چاپ شده است.

رسالة سپهسالار به مناقب خداوندگار: اثر مجدالدین فریدون بن احمد سپهسالار سلجوقی (م. ۷۱۲۰) در شرح احوال مولوی است که از سوی فرزندش شرح حال اولو عارف چلبی (م. ۷۲۰۰) و شمس الدین عابد چلبی (م. ۷۳۹۰) چند درویش دیگر بر آن افزوده شده است.

سفینه نفیسه فی مناقب المولویه: تألیف «نصیب مصطفی دده» (متوفی در ۱۱۴۸ هـ) از مریدان «محمد دده» شیخ تکیه مولویه در شهر ادرنه که در سال ۱۱۰۲ هـ. خود به مرشدی و شیوخت در مولویخانه کتاهیه نائل شد و تا دم مرگ خود ۴۶ سال از مریدان دستگیری کرد. مقبره اش هم اکنون در تکیه کتاهیه است.

وی علاوه بر دیوان به سیاق اشعار مولوی، تذکره نامبرده در بالا را دارد که در ۳ جلد به فرجام آورده است. در جلد اول از چلبی ها که از نسل مولوی برجای مانده اند، در جلد دوم از مشایخ مولویه و در جلد سوم از درویش مولویه سخن رانده است. هر سه جلد این کتاب در سال ۱۲۸۳ هـ. در مصر چاپ شده است. جلد اول ۲۶۸ ص.، جلد دوم ۲۳۳ ص.، و جلد سوم ۱۴۴ ص است.

سماع خانۀ ادب: تألیف علی انور که در سال ۱۳۰۹ هـ. در استانبول تألیف و در همان جا چاپ شده است. سماع خانۀ ادب در واقع چکیده ای از اسرار دده تذکره می است. این تذکره نیز بترتیب الفبائی تنظیم شده است. شاعران مولویه سرا که در این تذکره نام برده می شوند عبارتند از: آ. آدم دده، آقازاده محمد دده، احمد دده، انیس رجب دده، اخی صادق، آرامی، آنی.

ب. برهان الدین، بقائی، بری.

پ. پیری.

۱- برای تفصیل ر.ک. بورسالی طاهر. عثمانلی مؤلفری، ج ۱، ص ۵۰؛ شمس-

الدین سامی. قاموس الاعلام، ج ۳، ص ۱۷۳۸

- ت. تو کلی دده، تابع، تائب.
- ج. جلال ارغون، جمال چلبی، جنونی، جوری دده.
- ح. حیاتی، حجازی، حسام، حسیب، حافظ، حالتی، حلمی، حبیبی، حافظ منسترالی، حافظ دده.
- خ. خضر پاشا، خسرو چلبی، خضر بیگ، خدائی دده، خالص، خضر حمدی، خلوصی.
- د. دیوانسی سلطان، دالی دده، دانشی علی دده، درویش چلبی، درویش دده، درویش عثمان سینه چاک، دشتی.
- ذ. ذهنی صالح دده، ذهنی نجف زاده، ذهنی درویش حسن.
- ر. رسوخی دده، رحمت الله دده، رشکی علی دده، روحی بغدادی، رجب طریقتی، ریسما احمد دده.
- ز. زین الدین.
- س. سیاهی مصطفی دده، سائب دده، سعیدا دده، سید سالک دده، سماحت دده، سید علی، سماعی، سروری، سامی، سوزی.
- ش. شاه چلبی، شاه محمد چلبی، شاهدی دده، شهودی، شفقائی دده، شیخی دده، شیخی ممیش دده، شکیب دده، شمعی دده، شوری، شهلا میال، شانی، شفیع، شهیدی، شناسی.
- ص. صبوخی دده، صائب، صدری دده، صفائی دده، صفی الله دده، صابر دده پارسا، صادقی دده، صادق دده، صمتی، صدقی دده، صنع الله، صافی ختائی، صاحب، صفائی، صافی.
- ض. ضمیری.
- ط. طاهر حسام چلبی، طوغانسی احمد دده، طالب دده، طریقتی.



امیر دده.

ع. عباپوش سلطان ولی، عالم، عادل، عبدالحلیم، عارف حاجی،
عبدالوهاب، عرضی دده، علمی دده، عدنی دده، عارف دده، عزیز دده،
عزیزی دده، علیشی، عرشی، عزلتی، عزمی دده، علمی.

غ. غریبی، غالب دده، غوصی دده، غانم.

ف. فرخ چلبی، فدائی دده، فاضل خلیل دده، فنی دده، فانی دده،
فنائی دده، فقری دده، فصیح فوری، فراقی، فیضی، فوضی، فرخی.
ق. قاری، قاسم دده.

ک. کمال احمد دده، کریم دده، کلائسی دده، گناهی، گنهی دده،
کاتبی، کلامی، کاملی.

ل. لقمانی دده، لطفی، لالی دده، لسانی، لیب.

م. محمد تبردار، مقیم دده، ملامی دده، محر می دده، مذاقی،
مظلوم، معنوی، مخلص دده، مونس.

ن. نشاطی دده، نصیرا دده، ناجی دده، نصیب دده، نظمی دده،
نائی دده، نطقی علی دده، ناصر دده، نهجی، نجاتی، نگاه، نطقی، نیازی
نوری، نیاز، نیر.

و. وفائی دده، وجدی دده، وهی قدیم، وهی، واثق.

ه. همد می دده، هیثی.

ی. یوسف سینه چاک، یوسف دده، یحیی دده، یقین.

شرح حقایق اذکار مولانا: تألیف سید محمد فاضل شریف زاده
معروف به فاضل پاشا حاوی شرح حال مشایخ چلبی، مشایخ مولوی -

خانه‌های عثمانی در زمان مؤلف و نمونه آثار آنهاست. این کتاب در سال ۱۳۸۲ هـ. در استانبول چاپ شده است.

مجموعۃ التواریخ المولویه: تألیف سید صالح احمد دده که به تاریخ شعرای مولویه نیز معروف است.^۱

مناقب حضرت مولانا جلال‌الدین رومی: اثر احمد عونی قنق (م. ۱۳۵۷ هـ.) که در سال ۱۳۳۱ هـ. در استانبول چاپ شده است.

مناقب حضرت مولانا: به همین نام نسخه‌ئی خطی در کتابخانه نور عثمانیه به شماره ۲۶۱۰ نگه‌داری می‌شود.^۲

مناقب العارفين: اثر افلاکی احمد دده که آن را به اشاره اولو عارف چلبی در سال ۷۵۴ هـ. به فارسی به پایان آورده است. در شرح احوال مولوی و اطرافیان و پیروان اوست که بارها به ترکی ترجمه و بازپرداخت شده است. فرجامین ترجمه از آن آقای تحسین یازیجی است و در سال ۱۹۵۹ در دو جلد در آنکارا چاپ شده است.^۳

مناقب العارفين: اثر سید ناصر عبدالباقي (م. ۱۲۳۷ هـ.) که بر

۱. رك. آگاه سیرری لوند. تودك ادبیاتی تاریخی، جلد ۱، گیریش، ص ۳۵۲.

۲. آگاه، سیرری لوند، پیشین، ص ۵۴۲.

۳. متن فارسی را نیز همو چاپ کرده است.



اساس مناقب العارفين افلاکی وبا اضافات و شرح احوال و نمونه آثار در ایش مولویه تا عصر مؤلف تألیف شده است. در مقدمه گوید که اثر را به اشاره عموی خود «احمد دده» (م. ۱۲۲۹ ه.ق) به فرجام آورده است. این کتاب چاپ نشده است و نسخه‌ئی از آن بشماره ۱۱۲۶ در کتابخانه «سلیمانیه» استانبول محفوظ است.

مناقب العارفين و مراتب الکاشفین: که بر اساس مناقب العارفين افلاکی ترجمه و تألیف شده است.

مناقب مولانا: سروده لقمانی دده متوفی در ۹۲۵ ه.ق. در شرح حال و کرامات مولوی. نسخه‌های خطی موجود آن به شماره ۴۸ در بخش حالت افندی از کتابخانه «سلیمانیه» و شماره ۱۳۱۹ در بخش امیری از کتابخانه «ملت» در شهر استانبول محفوظ است.^۱

مناقب مولانا: به همین نام کتاب دیگری در کتابخانه سلیمانیه بخش حاجی محمود بشماره ۴۶۷۱ مضبوط است.^۲

مولویخانه یثنی قاپو: تألیف محمد ضیا احتفالچی (م. ۱۳۴۵ ه.ق) که در آن شرح احوال مشایخ مولوی خانه یثنی قاپو که در سال ۱۰۰۶ تأسیس شده آمده است.

مولوی شاعر لری: تألیف احسان محوی از شعرای طریقه مولویه

۱. رک. فهرست نسخ خطی ترکی در کتابخانه‌های ترکیه (TCYK)، ص ۴۶۹.

۲. همان، ص ۵۶۸.

در ترکیهٔ معاصر که سعادت نزهت در کتاب خود بنام «تورك شاعر لری»
آن را نام می‌برد و بخش‌هایی از آن را نقل می‌کند.^۱

۱. ر. ک. سعادت نزهت، تورك شاعر لری، ج ۳، مادهٔ «اسرار دده»، ص.

گزیده‌هایی از اشعار مولویه سرایان

چنانکه گذشت، جلال‌الدین رومی معروف به مولوی در تاریخ ادبیات ترکی صاحب مکتبی است که از سوی مریدان و پیروان اوتا عصر ما گسترده شده است و در ایران بویژه در آذربایجان و خراسان که مجموعه آفرینش ادبی ترکی این سامان جزئی از ادبیات يك پارچه ترکی از دشت گبی و سواحل یثنی‌سئی تا مرکز اروپا و از شمال دریای خزر تا شاخ آفریقا بشمار می‌رود چون هاله رنگین زیبائی تاریخ ادبیات ترکی از قرن هشتم هجری به این‌سورا دربر گرفته است.

ان‌شاءالله در سلسله کتابهای «سیری در اشعار ترکی مولوی و مولویه سرایان» به تحلیل و نشر بیشتر این آثار مدنی گران بها خواهیم پرداخت. در حال حاضر دادن گزیده‌ای از آن‌ها بس دشوار و حتی به سبب گستردگی آثار بجامانده غیر محتمل می‌نماید. اما در این جلد بی‌توجه به ابتدائی بودن برداشت ما در این گزینش، برای آشنائی خوانندگان ایرانی، تنها از چند تن مولویه‌سرای قرون اولیه پیدائی این مکتب یاد می‌کنیم که بدنال تحمل سالهای سیاه ترکی ستیزی پهلوی اینک با پای لنگان گام در راه نهاده‌ایم. شرح این هجران و این خون جگر، این زمان بگذار تا وقت دیگر.

سلطان ولد

بهاءالدین محمد بن جلالالدین بن محمد بن بهاءالدین محمد متخلص به ولد و معروف به سلطان ولد، در سال ۶۲۳ هـ. از گوهرخاتون دختر شرفالدین سمرقندی، درویشی از ترکان خوارزم، منکوحه جلالالدین مولوی در شهر «لارنده» به دنیا آمد و به نام جد خود، «ولد» نامیده شد.

مولوی علاقه خاصی به فرزندش داشت و همه جا او را به همراه خود به محافل و مجالس می برد و او را فعل خود می دانست.^۱ افلاکی درباره او گوید:

«حضرت ولد بعد از نقل والد خود، سالهای بسیار به صفای تمام عمر می راند و سه مجلد مثنویات و یک جلد دیوان ترکی انشاء فرموده از معارف و حقایق و غرایب اسرار، عالم را پر کرد و...»

۱. روزی مولانا فرمود: بهاءالدین، آمدن من به این جهان، جهت ظهور تو بود، چه این همه سخنان من قول من است، تو فعل منی (مناقب العارفین، ج. ۲)، ۲.

۲. همان، ص ۸۰۴

همچنانکه از قول افلاکی در می‌یابیم، وی آثار شیوائی به نظم و نثر داشته است. متأسفانه در ایران، آثار گرانقدر این شاعر و الاندیش معروض نفرت کینه‌ورزان و دشمنان ادب پربارتر کی شده است. در امحاء میراث گرانقدر او کوشیده‌اند و اگر به اشاره‌ای نیز مجبور شده‌اند، سخنان آلوده به تعصب و وطن‌آلود و تحقیرآمیز بر زبان رانده‌اند.

دکتر ذبیح الله صفا با میراث پربهای سلطان ولد چنین برخورد می کند:

«در باب نامهٔ سلطان ولد پسر مولوی ۱۵۶ بیت شعر ترکی و در
مثنوی مولوی کلمات ترکی بسیار بکار رفته است... که بدبختانه (!) در
روزگاران بعد نیز تا دیرگاه با غلبه و استیلای زبان ترکی در سازمانهای
کشوری و لشکری ایران همراه بود. بهمین سبب است که با همه کوششهایی
که شده است، بر اثر مقاومت گروهی بزرگ... هنوز واژه‌های بسیار
ترکی... در زبان فارسی باقی است و معلوم نیست آنها را بیادگار کدام
دسته از وقایع خوب یا بد نگاهانی می‌کنند».

دکتر ذبیح‌الله صفا میراث ادبی بازمانده از سلطان ولد را «غالباً متوسط و گاه سست»^۲ می‌نامد. اما باید گفت آنچه اکنون از او به دست ما رسیده است، جزو شاهکارهای ادبیات اسلامی در قرن هفتم بشمار می‌رود.

سلطان‌ولد در قونیه و شام تحصیل کرده، مسلط به علوم عصر خود بوده است. استاد جلال همسائی آثار بازمانده از او را «ذخایر ادبی»

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، ص ۳۱۴.

٢. همان ج ٢، ص ٨٠٧.

به شمار می آورد^۱ و عبدالباقی گولپینارلی می گوید: «این آثار واقعاً از نظر زبان شایان ارزش زیادی است»^۲.

سلطان ولد عارف دلسوخته ای بود که دانش مذهبی سرشاری داشت. در شعر ترکی نیز تکنیک خاصی را برگزید. تمام ابیات ترکی ابتدای نامه نمایانگر تسلط و قدرت وی به دقائق شعر ترکی است:

کند وز وندن جهانی گرسوره سن،
مین جهان اول جهاندا سن گوره سن،
نه بالیقار وار اول دنیز ایچره،
گرسنه تناری اول سودان ایچیره.
دنیز ایچره بالیقارین گوره سن،
اول بالیقار لا هم بئله دوراسان.
ئولمگی اول دنیزده گور میه سن
گوره سن نه که وارسا سور میه سن.
آندا السوز آغیزسیر ایچمکدیر
اول چمنده قانادسیر اوچماقدیر.
توخومو اوچماغین ناماز اولدو،
یئرلری ائولری نیاز اولدو.
ذکردن دوغدو آنداغی قوشلار،
دو که لیب آندا یا یلاییب قیشلار.
ذکر اوچماقدا قوش اولوب اوچار.
بختلی اول کیشی که ذکر ائدر.

۱. ابتدای نامه. مقدمه استاد جلال همائی.

۲. مولویه بعد از مولانا، ص ۸۱.



خلاقیت سلطان ولد، پسر مولوی، بی گمان در تکامل شعر ترکی اسلامی نقش کم نظیری داشته است.

در اینجا برگزیده دیوان غزلیات سلطان ولد را می‌دهیم. برخی از این غزلها را سعید نفیسی در انجام «دیوان سلطان ولد»^۱ بصورت کلماتی نامفهوم و مغلوط چاپ کرده است. در تدوین غزلها و هم‌مثنوی‌ها، از سه چاپ مشهور پروفیسور سعادت چغتای^۲، پروفیسور فاخرایز^۳ و دکتر ابراهیم تاتارلی^۴ سود جستیم. در مثنوی‌ها برخی نسخه بدل‌ها و اختلافات مهم سه چاپ فوق را در انجام متون آوردیم. در این پاورقی‌ها: «س» را برای چاپ چغتای، «ف» را برای نشر مرحوم فاخرایز و «ت» را جهت کتاب گرانقیمت ابراهیم تاتارلی برگزیدیم.

۱. دیوان سلطان ولد، با مقدمه سعید نفیسی ص ۵۵۶-۵۶۳.

۲. سعادت چغتای. تودک لهجه‌لری نوردنکلی، آنکارا، ۱۹۶۳.

۳. فاخرایز، اسکی تودک ادبیاتیندا نظم، استانبول.

۴. ابراهیم تاتارلی. اسکی تودک ادبیاتی. متینلر، صوفیه، ۱۹۷۳.

ھزللر

۱

باخمامنە، باخمامنە بوگۇزايلا، بوگۇزايلا
جان گۇزونو گراچاسان، سن نە اولاسان، نە اولاسان؟
گرمنى سن گاي گۇرەسن، كندوزونو باي گۇرەسن،
نە نىسە كىم ايسترايسن، سىنە گلە، سىنە گلە!
تانرى يى يىلگىل، دىك دور، تانرى يى گۇرگىل، دىك دور،
آيتما بونو كىم: «تانرى قاندا اولاسان، قاندا اولاسان؟»
مىندىن ائشيت واراندا كىم جانينا جانى قاتىلا
آغلا آنا كىم آندان بوندا قىلا، بوندا قىلا.
من كە سۇزون سۇيلردىم، گون وگىجە گۇيىردىم،
بو آندادا كى كىشىلر آنى بولا، آنى بولا.
دونىادا ھر كىم سئوينر، بونو دىلر، بونو گۇرەر،
آندا وارا سا بوندىن آل نە قىلا آل نە قىلا

گر گۆره مز سینز آنی، گر بیلمز سینز جانی،
 ایشته یین آنی، کیم سیزی آندا سالا، آندا سالا.
 آندا یقین رحماندیر، بوندا یقین شیطاندیر،
 شیطان آلیندان قاچین، ائدین لاهول ولا.
 قویون ساواشی سیز بو گون، شیطان باشینی دویویون،
 سدیگی نی بئل بیگی نی خوش قورولون بیر - بیر ایلا
 تور کجه اگر بیلمز دیم، بیر سؤزو مین ائتمزدیم
 تانجا اگر دیلر سینیز، گویم اسراراعلا.
 کیم ولدی سئورایسه، گای گۆز ایله باخار سا
 تانری اونون باشیندان ساوا بلا، ساوا بلا.

قارنیم آجدیر، قارنیم آجدیر، قارنیم آج،
 رحمت ائت گیل، تانری منه قاپو آج.
 اوچماق آشیندان دیلرودن بیر چناق
 نورخمیریندن ایکی اوچ بزلماچ.
 رحمتین چوخدور، دنیزدیر، ای جلب،
 رحمتین اکسیلمیه، سن چوخ ساچ!
 گر یازوقلودن باغیشلا، ای کریم!
 قولونا دوتما قاتی بو قاز قاچ
 سن بویوردون قولونا: گل بیر قاریش!
 کیم سنین ایچون کلم من بیر قوللاچ.
 کیم سنی بیر بیلیمه جانلار جانی
 اولدو کافر، بوینونا آسیلدی خاچ.
 کیم سنی کۆره وعاشق اولمیه
 اونو جانسیز بیل، یاداشدی، یا آغاچ.

سن گونش سن گوی تختین ای پاشا
 چایبرو چمن نوروندان آلدی چاچ.
 قاشلارین یایدیر، گوزون اوخلار آمار
 گویلون اول اوسلار ایچون اولدو آتاج.
 اول نه باشدیر، اول نه گوزدور، جان آلور،
 اول نه بویدور، اول نه یوزدور، اول نه ساچ!
 او ولد گوزلو جهاندا آزدیر،
 گوزسوزه باخما، ایراقدان قاچ، قاچ!

سنين اوزون گونشدیر، یوخسا آیدیر،
 جانیم آلدی، گۆزون داخی نه آیدیر؟
 منیم ایکی گۆزوم بیلگیل جانیم سن،
 منی جانسیز قویا سن سن بو گئیدیر.
 گۆزومدن چیخما، کیم بویئر سنیندیر،
 منیم گۆزوم سنه یاخشی سرایدیر
 نه اوخدوربو، نه اوخ کیم دگدی سندن،
 منیم بویوم سونویدی، شیمدی یایدیر.
 تماشا چین بری گل، کیم گۆره سن
 نئته گۆزوم یاشی ایرماق وچایدیر.
 سنين بویون بوداغدان آخدی کتچدی
 جهان امدی یوزوندن یازو یایدیر.
 بوگون عشقین اودوندان ایسیسی آلدوق،
 بیزه قایو دگیل، گرکار وقایدیر.



منه هر گئجه سندن یوزمین آسسی
منیم هر گون ایشیم سندن قولایدیر.
ولد یوخسولدی سن سیز بوجهاندا،
سنی بولدی، بو گزدن بگک و بایدیر.

بوجهانندان کیم چیمخارسا، بیزی ال بلانا ناووز
 یولوموزا کیم گیره رسه بئله قیش بیگلی آچاووز
 بئله اَلیمیز دوتاووز، بو آغیر یولو که یوز
 کیشی نین که گۆز نر، دوتوز گۆزدن آچاووز.
 یثری قویاوز گئدیوز، بو خلایقی قیاوز
 عیسی نین یولون دوتاووز، یاغاری گۆیه آخاوز.
 یثلیمیزی کیم آراسا، ال - اوزوموزه دورارسا
 داراوز چالیش قیلاوز، داراتوز قلیج آراوز.
 قارانقوموسی گئدوروز، یثلیمیزده بیزی اوروز
 داراوز نورون سوسیلانقوسوسین سیاوز.
 قارانقوسوسین سیاوز، سئومز ایله خوش ووراوز
 قانقوا یله گۆررکن، گایلاردان شررین ییخاووز.
 ائولری که بیز قیراوز، گئرو جانلاردان وراوز
 اول ائلی که بیز ییخاوز، گروآنی بیز یاپاوز.



کیش نین که گۆزی گۆرر، بیزه جان وئره رگون ائدر،
 نه که بویولا واراوز، یوز آنون گییی آلاوز.
 یورو ای ولدکه بوگون سوچو تانریدان آچاوز،
 چایر وچیمن آچاندا آخیماز یوزون گوراوز

دورون گۇرون بو گىمجه نه ياتارسىز
 الى دولت گۇرون دو نه دورارسىز
 آنى كيم كۇنلوز آيدركه قانى
 گونش كيمى آنى بللى گۇرورسىز
 سىز آندان هم دويارسىز، هم آچارسىز
 سىز آندان هم ياتارسىز، هم دورارسىز.
 جهانى كيم گۇرورسىز قامو ائلدير
 اگر ايكى گۇره سىز سىز گۇره سىز.
 يثرى گۇبى نه وارسا ائل ييرنى،
 گۇرو گۇزو آچين قاندا وارسىز.
 كيشى كندى ايشيندن بللى اولار
 گۇره نهم سىز آنى داش سىز، دمير سىز.
 آلينده سىز آنين گۇرون نه آيدير
 بيلين آندان نئجه دورلو آلارسىز.
 ولد آيدير كه مندن گاي ائشيدين
 آينچين سىز بئله سىز كم آنارسىز.

ھم سن گۆرەسون بنى، ايلدن واراووم بىرگون،
 يولدا اوتوروم جانسوز قان آغلایاووم بىرگون.
 گر اولماياسان بنوم، تندن چىخا بوجانوم،
 بو قايو بنى دوتا آنسىز ئولووم بىرگون.
 سوجى ايچە دوم سوجى، دلى اولاروم دلى،
 نم وار وئرهوم يئله، سنى دوتاووم بىرگون.
 سنى نيشە سئورەريم، يوزجان بىگى دىلروم،
 اولاکە قول وکولە سنون اولاووم بىرگون.
 دو روروھم و آغلاروھم، اوتورورام، اينلروھم،
 ائىلە قومایا تانرى، ھم بن گولە روم بىرگون.
 گۆزلر سنى گۆرورسە، عالم سنى يىلورسە،
 آلوم دگىجک سنى، بن گىزلیە روم بىرگون.
 ولد يوزىنى گۆردى، گلدى قاپونا دوردى،
 ائىتىدى کہ گلە اول کیم آنى ئوپەروم بىرگون.
 ھم سن گۆرەسن منى، ائلدن اوتوروم بىرگون،
 يولدا اوتوروم جانسىز، قان آغلایاروم بىرگون.

ای آی و گونش قولون،
 آلدین جانیمی بوگون.
 گر بیر باخاسان منه،
 اکسیک نه اولار سندن؟

اول ای اوزونو کوردوم
 گساوور قیزینا ساردیم
 آیتدیم نه چیخا ریرسان
 بوگرده منی دیندن؟

سن بایسان و من یوخسول
 سن بگسن و من بیر قول.
 تانری چین بیر یالان
 دنگیل که سنیوم من.

مندن یوخومو قاپدین
وئردین یئله گزیدین
آیتغیل نه بلادیر بو
عشقین نه دیلر مندن؟

گر سن دیلمز سن کیم
منی دلی ائده سن
آل ای اوزوله گوندوز
دامدا نشه گزرر؟

سن پاشاسان ای جانیم
ائتگیل نه دیلر کؤنلون
کیمدیر که سنه ائده
بیر یاخشی و ائل یامان؟

چون چرخ ولد گردان
برگرد مه رخشان
هردم غزلی گویان
با ساز که تئن تن

آنی کیم من گورورم گر گوره سن
 منیم حالیم ننته دیر که بیله سن.
 اگر داشسان، اگر دمیر یونوردان
 دولاسان بلکه کل نور اولور سن
 اگر عالم، اگر سالک اولار سا.
 قیاسان عالمی آنی دوتاسن.
 ارنلر گویه آغدیلا بویثردن
 ارنلرله بئله گویه آغاسن.
 طهور دورحق سوسی اوچماق ایچره
 اگر طاهر سن آندان سن ایچه سن.
 یای قیل کندوزونی دالوبیگی
 آنی کیم سن دیلرسن، تئز بیله سن.
 ولد سنی گونشدن بللی گوردی
 نجه آندن سرینی گیزلیه سن

نە تاتلىدىر سىنىن عشقىن،
 كەمەندىن كۈنلۈمۈ آلدى.
 آنا بىرجان فدا قىلدىم،
 بىكى مېن جان مەنە گلدى

آنىن كىم جانى نورلويدى
 عىسى گىيى گۈيە قالخدى.
 قاراقو جانلى يىر اوزره
 ائشك گىيى گۈرو قالدى.

سنى بىلدىم، سەنە گلدىم،
 گۈزۈم آچدىم اوزون گۈردۈم
 اسم واردى دالى آلدىم
 مەنى عشقىن سەنە سالىدى

سنى گۇردوم قاچار ايدىن،
جانىم يولون آچار ايدىن.
عاشىقلارى سىچر ايدىن
قالانى ايلديرىم چالدى.

آلى كىچى سنى شور
سنى اىستر، سنى سۇيلر
گونش كىمى اوزون دوغار
قامو عالم نوروون دالدى.

خىلاقلار جانى ساچىن
بو دونيادان برى قاچىن
گوزو آچىن، گوزو آچىن
گوزون تانرى نلر قىلدى.

ولدىگلىدى سىزە آيدىر
نە اىسترسىز سىزىنلە دىر.
كىم اصلىسە منى بىلىدى
دنيز آلدى، گهر بولدى.

سنين ائوين بو گمجه نور دوتدی
 آنين چين کیم آچاندا آی توشدی.
 قارانقو قالمايا آندا که بو آی
 قارانقونی نورایله دیشرا ائتدی.
 او ائندنن دالیجاق بللی ائولر،
 کیم آغری اودا قالدی یوخسا گمتمدی.
 او ائندنن بو گمجه ائله دالدی
 کیشی کوبدان دگیلیدی واردی، یئتمدی.
 نه یاغمور دور که یاغدی جان اوزونه
 که جانندان مین کلف مین باغ بیتدی.
 نه گوهر آلدی بو بیر داملا جانیم
 که یوز مین دنیز آنا گیردی باتدی.
 منه سیزما نشان اسروک اولارسان
 منی گورسن نه سوچو بیتدی دوتدی



مجاہدہ قالارون ال چلبدن
ایکی جانی نئته بیر- بیر نه تاندی
آنی باخشیلاریندان بیر سزئیدیم
قارا گوزون منه نه اوخلار آندی.
ولد بازار ایتی کندی بیرله،
سنی آلدی جهانی وئردی ساندی.

تانری ایچون گل منہ، کیم آناسان تانری بی
 وئربو جہانی بوگون، کیم آلاسان تانری بی
 باش نہ اولور بو یولا، وئرداوارین سن یثله
 باش سیزجان گوزون آج، کیم گورہسن تانری بی
 اوسسونو قوغیل بوگون، یایلدا گورگیل دوگون
 دلی کیمی اویناغل، کیم ییلہسن تانری بی
 کندوزونہ باخماغل، کندوزینی سن قوغیل
 کندوزینی یاووقیل، کیم بولاسان تانری بی
 گویہ آغاسان جانیم! گراولاسان سن منیم
 آج آلینی وئر مالین کیم دوتاسان تانری بی
 قیمتین آرتیق اولا، آی سنہ یاستیق اولا
 سئوہ سنی یئروگوی، گرسئوہسن تانری بی
 شیخ آچار ایسہ گوزون، اوچماق اولا اوروزون
 تامودا گوی نہ ئوزون، گرقویاسان تانری بی



گۆرمیه سن سن جانی، بیلیمه سن سن قانی
سندن ایراق ای انی، گرساناسان تانری پی
نئجه ولد! حق ایچون بیرقاچ عاصی ایچون،
ایل اون ایکی آی آغلا ییب، یالواراسان تانری پی

ابتدا نامه

کیم اجل سیز ئولورسه اول قالور
اوچماغی بوجهاندا نقد آلور
کیم ئولورسه بوگون دیری اول
کیم ئولورسه یارین یاووز قالا
دونیانین دیرلیگی گئچر قالماز
تانری دان کیم دیر یلسه اوئولمز
بو حدیثی بویوردو پیغمبر
قانعی کیشی که دیرلیگین استر
۵ کندوزوندن گرک کیم اول ئوله
دیرلیگین معنی سین ئولوب بوله
ئولمه دن تئز ئولون آغون گؤ که
کیم سیزی آی ایله گونش ئو که
اول کیم ئولدو ئولومسوز اول قالدی
اوچماغی بوجهاندا نقد آلدی

کر تو دیر لیک الم سیز ئولمکدیر
 تانری بیر له همیشه اولماقدیر
 بوجهان سئو مگین کمیشمکدیر
 عشق اودوندان همیشه بیشمکدور
 ۱۰ کندودن یاووزی کئدرمقدیر

اول کیم ائتمز بونو نه ایرمقدیر
 ئولمزین معنی سی بودور که بیل
 نفسین ئولدور که اولاسان بسمل
 کندوزوندن یا وزولوغون سورغیل
 نه نسه دن که حق دگیل دورغیل
 صارپ ایشدور بونو ائده میه سن
 یالینیز بویولا کئنده میه سن

کندوزونله ایچی چیقاما یاسان
 گؤز سوز اول، آی یوزه باقامیاسان
 ۱۵ ایسته آنی که بولی وارمیشدیر

جانینی حق نورینه قارمیشدیر
 کیم سنی اول اولو حقه دگیره
 قورقو لو کؤپرودن سنی گمچیره
 صدق ایله برک دوت آنون ائگین
 کیم سنی ایلته اول چلابه دگین
 دیکنی تئز چیقار، کلف دیک گیل
 قاموسونو قوغیل منه گل گیل

اول یولا من ایی قلاووزون
 سن منیم سودوم ایچ کیم آغوزن
 ۲۰ گۆزلرین من آچیم که کئی گۆره سن
 دگمه لردن نئچه - نئچه سوراسن
 نه که واردیر جهاندا بیلدورون
 سنی حقدن تمام دولدورون
 اول پوناردان که خضر سو ایچدی
 دیری قالدی ونفسینی بیچدی
 من سنه ایچورم که قورتولاسان
 تانری یولون آنون گبی بولاسان
 بویثری قویوبان گۆیه آقاسان
 قارانغویثره نور گبی یاغاسان
 ۲۵ رحمتینله دونی گون ائیلیه سن
 قدرتینله گونی دون ائیلیه سن.
 نه که سن حکم ائده سن اولاول
 آزگلورسه سنه اولاول بول
 ائنگین دوت کسيلمه آندان سن
 کندوزین گۆرمه دئمه گیل سن من
 کندوزینی اونوت آنی بیلغیل
 کندوزین باوو قیل آنی بولغیل
 کندوزیندن جهانی گر سوره سن
 مین جهان اول جهاندا سن گۆره سن

۳۰ به بالیقلار وار اول دنیز ایچره
 گرسنه تانری اول سودان ایچیره
 دنیز ایچره بالیقلارین گۆره سن
 اول بالیقلار ایله ییله دوره سن
 دوروبان آندا سن بالیق اولاسان
 نه کیم ایسترایسن باییق بولاسان
 ئولمگی اول دنیزده گۆرمیه سن
 گۆره سن نه که وارسا سورمیه سن
 آندا سۆزلر یثرینده گۆرما قدیر
 آندا کیم گوزگوره، نه سورما قدیر
 ۳۵ آندا اُلسوز-آغیز سیز ایچماقدیر
 اول چمنده قانادسیز اوچماقدیر
 یشمک - ایچمک بهشت ده نورداندر
 خوشلوغون اوچماق حور داندیر
 توخومو اوچماغین نماز اولدو
 یثرلری - ائولری نیاز اولدو
 یشمیش ویپراق آندا سۆیلرلر
 ایرلایوبان بوداقدان اوینارلار
 ذکرده دوغدو آنداغی قوشلار
 دوکه لی آندا یایلابیب قیشلار
 ۴۰ ذکر اوچماقدان قوش اولوب اوچار
 بختلی اول کیشی که ذکرانده

کیم اکر سه، دلیم - دلیم گؤتوره
 اول کیم اکر، یارین اودا اوتورا
 اول کیم اکر، بوگون - یارین گؤتوره
 اوچماق ایچره سؤینین اوتورا
 دینون آرتور که سن دیری قلاسان
 کفرون آرتور ما ایت گیمی ئوله سن
 جانلارون جانی صدق و ایمان دور
 کیشی بو نور ایله مسلمان دور
 ۴۵ کیشین کیم دگیل قاتی عشقی
 قاینمازدیر پونار گیمی صدقی
 صدق سویی که آزدردر قورویا
 چوق دگیل کیم دنیز گیمی یثریه
 مددی گر دگئیدی اکسیک سیز
 یثرییدی، اولایدی بیری یوز
 صدقین باغی بیتدی گؤنلوندن
 قورمایایدی گولونلوندن
 کیم مدد بولدو تانریدان، قالدی
 قیلچین نفسین بوینونا چالدی
 ۵۰ بیچدی نفسین باشین که گاوردی
 دورمادان، تانریا یولون اوردی
 تانریدان اول دیری که جان وئردی
 تانری یولون اورانلاری قیردی

کیم بونو ائندی، قورخودان گئچدی
 اوچماغا گبردی بول سوچی ایچدی
 اول سوچی دن که: آن ظهور بود
 اوندان ایچگیل که: عین نور بود
 اول سوچی دن که: تانری نوری دیر
 ساقی سی اوچماق ایچره حوری دیر
 ۵۵ گوده دن چیق که جانینی بولاسان
 جان گوزون آچ که جانلارین آلاسان
 تانری آیدیر اگر منه گله سن
 نه گؤنولون دیلر ایسه آلاسن
 کندوزینی قوغیل منی دوتغیل
 مالینی اوینا عشقی نی اوتغیل
 کیم سنین من اولام که تانری ون
 بیرینه مین قیلام که تانری ون
 قانغی داملا که بو دنیزه گله
 کندودن قورتولا دنیز اولا
 ۶۰ ایلری اول ایکیدی، بیر اولدی
 داملا کیم کندو دنیزین بولدی
 داملا کیم دنیزه دوروپ گلمز
 قاینایب عشق دن دنیز اولماز
 گونش ویئل آنی یشه بیلگیل
 یاشلیغی گئده قالمیا بیلگیل

یئر داخی یئل گیبی آنی سوره
 دنیز اول داملایی قاچان سورا؟
 نسه کیم قالمادی کیمی سورالار
 یوق نسه یی آیت نیته گۆره لر
 ۶۵ شهری کیم سن دورورسن آندا وار
 نه کیم ایستر دیلرسن آندا وار.
 کندوزین بیل که تانری یی ییله سن
 ئولمه یه سن ابد دیری قالاسان
 تانری دان سن دولو ایراق باخما
 سندن آبرو دگیل قاپی قاقما
 جانون آندان دیری دورور کی گۆر
 گۆده دن گئچ اونی جانیندان سور
 جانون ایچینده ایسته آنی سن
 کیم بولاسن اثشیت بونی مندن
 ۷۰ پاخیرین آلتون ائده اول کیمیا
 داغی یوز مین بونون گیبی آدایا
 دو که لی یازوغونی مزد ائده
 نور اولاسان قارانغولوق گئده
 تن زجان زنده است وجان ازوی
 ایسته جانین ایچینده وصلت حی
 گرچه حق قادراست کز عدمی
 کند ایجاد صد جهان بهدمی

به عمل بخشدت مقام سنی
 کندت مرد اگر چه کم زرنی
 ۷۵ مزددن یک رگ ائیلیه یازوغون
 بخشدت بی جهاد علم لدن
 چلبین قدرتی عظیم چوقدر
 ایکی عالم کیشینده بیراوقدور
 دیله سیغماز آنون سؤزی اولدم
 دوکتم آز ایله قناعت ائدم
 تورک دیلین بیلور میسئیدین سن
 سؤزیله بللی گؤستره دیدیم من
 بیلدوره دیدیم خلایقه سؤز ایله
 گؤره لر دی یاراتقانی گؤز ایله
 ۸۰ تانجا آیدام نه کییم دیلرسیز سیز
 بولاسیز کیمسه نی که بولدوق بیز

رېاب نامە

۱ مولانا دېر اولياء قطبى، بيلون
نە، كېم اول بويوردوسا، اونى قىلون.
تانرىدان رحمتدېر اونون سۆزلىرى
كورلار اوخورسا آچىلار گۆزلىرى.
قانغى كېشى كېم بو سۆزدن يول وارا
تانرى آنون مزدونى منە وئره
بوخ ايدى مالېم داوارېم كېم وئره
دوستلوغون مال ايله بللى گۆسترم.
۵ مالى كېم تانرى منە وئردى بودور
كېم بو مالى ايستەيه اول اوسلودور.
اوسلو كېشى نېن مالى سۆزلىر اولور
مالېنى وئرىر، بو سۆزلىر آلور.
مال توپراق دور بو سۆزلىر جان دورور،
اوسلولار آندان قاچار، بوندا دورور.

سۆز قالور باقى، داوار فانى اولور
 ديري يى دوت، قوغيل آنى كيم ئولور.
 تانرى يى دوت كيم قىلاسان سن ابد،
 گون وگئجه تانرى دان ايسته مدد.
 ۱۰ يالواروب زارى قىلوب دئغيل اونا
 رحمت ائغيل كندى لطفوندىن منه.
 گوزومى آچ كيم سنى بللى گؤروم
 داملا كيمى دنيزه گيريم، دوروم.
 نيته كيم داملا دنيزه قارولور
 ايكي قالماز، داملا - دنيز بير اولور.
 من داخى داملا كيمى دنيز اولام،
 تولمىم دنيز كيمى ديري قلام.
 اوسلولار حيران قالار بو سؤزلره.
 كيم خلاقى خالقى نيته گؤره.
 ۱۵ من بولارا آيدورام كيم: اول يوزى
 كيمسه گؤرمز، گئرو گؤرور كندوزى.
 تانرى كندى نورينى اونا وئرو
 اول نورايله تانرى يى بللى گؤره.
 نور اگراولا، گؤزونده نور گؤره
 گونشين نوري گلله اونا دورا.
 نور بيردير ايكي گؤرمه سن اونى
 جان اولورسا كيشيده گؤره جانى.

اوس گرك كيم اوسلويى گۆره بيله
 دلى نين كيم اوسو يوخ، نيته گۆره
 ۲۰. هرنسه كيم سنده اوندان يوخ دورور
 اول نسه گرچه جهاندا چوخ دورور.
 بيل بونى كيم اوسسون اونى بيلميه
 ائيله كيم جانسيز كيشى جان گۆرميه.
 حرف ايچينده بو قدر معنى سيغار
 بو سۆز ايله اوسلو يوخارى آغار.
 فهم ائدر كيم تانرى گۆردى تانرى يى،
 تانرى نوريدير كه سوردى تانرى يى.
 مولانا كيمى جهاندا گلمهدى
 آنچيلاين كيمه حقن دولمادى.
 ۲۵. اول گۆنشدير اوليالار اولدوزى
 دوكلينه اول دگورور اوروزى.
 تانرى دان هر بير كيشى بخشش بولور،
 خاصلارين بخششى آيروقسوز اولور.
 بخششى كيم وئردى حق مولانايا
 آنى نه يوخسولا وئردى نه بايا.
 ۳۰. سيز اونى منوم گۆزومله گۆرونوز.
 آنون اسرارينى مندن سورونوز.
 من دئيم سۆزلر كه كيمسه دئمهدى
 من وئرم نعمت كه كيمسه بئمهدى.

۳۰ من وئرم خلعت که کیشی گئیمه دی

کیمسه منوم بخشیشیمی سایمادی.

سوردولار مندن خلایق بو سیری

ئولویو عیسی نیته قیلدی دیری؟

مصطفی گؤیدن نیته یاردی آیی

نئجه که آیردی یوزلردن کئی.

موسی آلیندن نیته اولدی عصا

دشمنین گؤزلو گونه اژدها.

نیته اولدی غرق فرعون لعین

ائيله کیم ائشیتدین اول ایتین چاون.

۳۵ قان اولاردی آری سو کافرلارا

جانلاری اولورایدی آندان قارا.

تانری دان هرگون بونون گیبی بلا

دورلو- دورلوقالورایدی آنلارا.

اود، خلیل ایچون نیته اولدی گلف

اودا دوشیجک، اودی ییلدی گلف.

بیر اویزلا نمرودی قهر ائيله دی

اونا دنیا نعمتین زهر ائيله دی.

قایر اون اولورایدی ابراهیما

معجزه بونون گیبی مین دایما.

۴۹ صالح ایچون دوغدی داغدان بیر دوا

امتی ایلتردی سود آندان اوا

هود ایچون ییلقیردی اول منکر لری
 داغه - داشه ووردی اول منکر لری
 آنلاری کیم هود دیلردی، قیرمادی
 آنلارین آراسینا یئل گیرمه دی.
 نوح ایچون طوفان قامو کافر لری
 بوغدی سودا قویمادی کیمسه دیری،
 قاینادی سولار، جهان اولدی دنیز
 نه آتا قویدی سو، نه اوغول، نه قیز.
 سو تنوردان قاینادی مینلر گیبی
 بویروغون دوتندی نوحون، قوللار گیبی.
 کندوزیچون بیرگمی نوح ائیلهدی
 امتی نی سودان آندا بکلدی
 نوح آدم گیبی اکینجی آتاموز،
 آدم آنی ییلوروز بیز قاموموز.
 بو ئو بوددور حق خیشینا سیغینین
 قامی دیر اونون ئو یودی، تئز مینین.
 مین بونون کیمی کرامت حاصلارا
 وئردی تانری کتری آنی اول بلا.
 ۵۰. تانری ائندی، نه کیم آنلار ائتدیلر،
 تانری حاضر دیر گر آنلار گئتدیلر.
 تانری دان گؤر نه کیم آنلاردان گلیر
 تانری دان بیل نه کیم آنلاردان قالیر.

سن ولی دن. آبرو گۆرمه تانری بی
آندان ایسته خلقدن سورما تانری بی.
مندن ائشیت تانری خیشین. ایسته بول،
آتیندان دوت جاندان آغیل آنا قول.
تانری خیشی حق سیریدیر دنیا دا
سیر دیلرسن، آنی دوتغیل ای دغا.
من نیته آیدیم ارن سیرین سیزا
اول قلاق قانی که بو سیر لر سیغا؟
بیر دله سیغماز قالاقلار ناولور
بو اکی دن کیم چیخارسا اول بیلور.
اول نسه بی کیم کیمسنه بیلمه دی
اول کیم آنی بیلدی، جانی اولما دی.
اوسونی قوغیل دلی اول بو یولا
بو یولا بیر جان وئرن یوز جان آلا.
تانری داندیر جان، گئری وئریل اونا
کیم عوض وئره اکش جانلار سنه.
۶. اول یئره اک جانی کیم بیر، یوز اول
اکمین آندا حالی پاووز اول.

برخی اختلافات نسخ مثنویهای سلطان ولد

ابتدا نامه:

۲. ف. اولاً
۸. س. اجلسیز، ت. تولومسوز
۱۶. ف. «ککز» به جای: سنی. ف. دوت قتی
۱۹. س. کیم سنه اول یولا قلاووزون.
۲۲. س. تولدی
۲۴. ف. یتری قویو بانین
۲۵. س. گنجی نور ایله گون...
۲۶. ت. اول اولاً. ف. و ت. آزگورسه قاتوندا بول اولاً
۲۷. ف. و ت. آتگیم. ف. و ت. مندن. س. ائمه غیل.
۲۸. ف. و ت. منی.
۴۱. این بیت در ف. نیامده است
۴۲. ف. «دلیم - دلیم» به جای بوگون - یارین
۴۵. ف. قاینماز خوش
۴۶. ف. «فرات» به جای دنیز. س. یوزیه.
۴۷. س. مددی گر دگمیدی تانریدان
همچو بر کشت وقت باریدن

۵۰. س. بیچدی اول نفسینی کہ گاوردی
 ۵۱. س. «اول» بہ جای: دیر. س. اورانی توب.
 ۵۲. ف. این بیت را ندارد.
 ۵۵. س. جانلی دان اولاسان
 ۵۷. س. کندوزین سن اونوت منی بولغیل
 ۶۵. ف. ایستر ایسه سن سن
 ۷۷. س. سری اولدوم

۲. رباب نامہ:

۱۶. ت. این بیت را ندارد
 ۱۹. ت. اوسلاری گۆره بیلہ
 ۲۳. ت. این بیت را ندارد.

افلاکی دده

احمد افلاکی دده (م. ۷۶۱ هـ) فرزند اخی ناطور متولد قونیه در جوانی در نجوم سرآمد زمان شد و از این رو به «افلاکی» مشهور گشت. از دراویش اولو عارف چلبی نواده و جانشین مولوی و نیز صاحب مناقب العارفین است که آن را در سال ۷۵۴ تألیف کرده است. دیوان ترکی او نیز، در دست نیست. تنها چند الاهی به دست آمده است که سه الاهی پائین از آن میان است^۱:

-۱-

هر کیمه کیم یر نفس عشق سلام ائیلهدی.
 کؤنلو اولاشدی حقه، جاندا مقام ائیلهدی.
 سئودی عنایت آنی، بولدو هدایت آنی،
 جانینی اول عاشقین اودا حرام ائیلهدی.

۱. این سه الاهی را از مجموعه «تکیه شعری آنتالوژی سی» فراهم آورده و صفی ماهر تو جاقورک چاپ ۱۹۶۸ آنکارا برداشتیم.

عشق کیمی کیمیا بولمادی هئچ اولیا
 عاشق اولان بی ریا نفسی غلام ائيله‌دی.
 اول جهاننا گئتمگه، جهد و جهاد ائتمگه
 جانلاری اسریتمگه عشق مدام ائيله‌دی.
 دار بلادیر جهان، رنجده گنجی نهان،
 یوسفه زندان عشق دارسلام ائيله‌دی.
 ای نئجه خام آدمی عشق ایله بولدو دمی،
 نفسه اویان بخته‌لر، کندینی خام ائيله‌دی.
 کیمسنه نفسی زبون قیلمادی ای ذوفنون
 دمیری اود قاینادیر، عشق آنی رام ائيله‌دی.
 عشق ایله موسی کلیم، عشق ایله عیسی کریم،
 عشق ایله حق احمدی بحر کلام ائيله‌دی.
 مقصودون افلاکی نین بیرنظر ایله بوگون،
 قطب جهان مولوی وئردی تمام ائيله‌دی.

-۲-

زهی گؤزلر که گؤزلر آنی گؤزلر،
 آنا بنزهر گؤزی گؤرمه‌دی گؤزلر.
 نه کیم دیلر ایسه قیلار جهاندا،
 قیلان هپ کندی، بیزی نه بیزلر؟
 بیزیم گیزلی ایشیمیز آنا معلوم،
 قاتیندا آشکارا قامو رازلر.



فدا اولسون آنا جانلار، کؤنوللر،
 آياغی توپراغینا قوندو یوزلر.
 آنین بیر لیگینه مینلر تانیقدیر،
 آنا گتیردی یوزلر نثجه یوزلر.
 سؤز ایله عالمی دوزدو عدمدن،
 عجبیدیر قیلاماز شرحینی سؤزلر.
 دوکله قولدور اول پادشاهین
 سئوهر آنی ایی لر هم یاووزلر.
 چلبی عارفه افلاکی قولدور
 نصیب ایلتور جانا غیبی اوروزلر.

-۳-

ای که هزار آفرین بو نثجه سلطان اولور،
 قول اولان کیشیلره خسروخاقان اولور.
 آياغی نین توزونو سورمه چکن گؤزونو،
 نسنه گؤرور گؤزوکیم واله وحیران اولور.
 شربتیی نین قطره سین هم کیم ایچر جرعه سین
 کؤنلو گؤهر دولوبان، سینه سی عمان اولور.
 سن مالینا تاپماغیل، کؤشک و سارای یاپماغیل،
 شول چالیشیب یاپدیغین سون اوجو ویران اولور
 اوش بو صورتدیر قامو، اول دایی دیر بو عمو،
 شرطی مسلمانلیغین، صدق ایله ایمان اولور.

سنه دئیریم ای دده، سانما دئوی دونیادا،
 نفس دئوی ضبط ائدن، دینده سلیمان اولور.
 بسلمه گیل تنینی نعمت و بریان ایله،
 بیرگون اولور بو تنین تامودا بریان اولور.
 توتار ایسن بو یروغون، ترک ائده گؤر آیروغون،
 داش و دمیر مونلانی حکمونه فرمان اولور.
 بیرکیشی کیم مال بولور، سانما که دولت بولور،
 دولتی بولان کیشی آلاهی بولان اولور.
 خالقینی ایستین ناخلف اولموش دئگیل،
 خلقه کؤنول باغلیان، سونرا پشیمان اولور.
 ای باشینا بیر ئوگون، آلاهی ایسته بوگون،
 اوسلو سؤزودور یوگون، بوندا نه یالان اولور.
 هرکه بوگون ولدی اینانیان یوز سوره
 یوقسول ایسه بای اولور، بای ایسه سلطان اولور.

عاشیق پاشا

عاشیق پاشا مانند مولوی از ترکان خراسان و خوارزم بود که به آسیای صغیر کوچ کرد. نام اصلی او علی بود. پدرش مخلص پاشا و نیاش بابا الیاس نیز صوفی و درویش بودند. او گذشته از ترکی؛ عربی و فارسی نیز می‌دانست. در افتخای مثنوی مولوی «غریب نامه» را سرود که نخستین اثر پر حجم مولویه در ادبیات ترکی بشمار می‌رود.

غریب نامه مرکب از ده دفتر است و در وزن مثنوی مولوی سروده شده است. کهن‌ترین دستنویس موجود آن در سال ۷۴۸ هـ. استنساخ شده که در کتابخانه ملی پاریس موجود است. نسخه دیگری در ترکیه در کتابخانه عمومی بایزید استانبول وجود دارد که در سال ۸۶۱ هـ. تحریر شده است. در اینجا ابیاتی از دفتر اول این مثنوی سترگ مقام و چند الاهی آزمون چاپی ترکیه نقل می‌کنیم.^۱

۱. قطعه مثنوی را از متن چاپی «غریب نامه» والاهی‌ها را از مجموعه «تورک لهجه لری تورنکلی» برداشته‌ایم.

-۱-

و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه
 هامی دیلده وار ایدی ضبط و اصول،
 بونلارا دوشموش ایدی جمله عقول.
 تورك دیلینه کیمنه ساخماز ایدی،
 تور کله هرگز کؤنول آخماز ایدی.
 تورك داخی بیلمز ایدی او دیللیری،
 اینجه یولی، اول اولو منزللری.
 بو «غریب نامه» آنین، گلدی دیله
 کیم بو دیل اهلی داخی معنی بیله.
 تورك دیلینده یعنی معنی بیله لر،
 تورك و تاجیک جمله یولداش اولالار.
 یول ایچینده هر بیرینی بیرمه
 دیله ساخوب معنی یی خور گؤرمیه.
 ساکه محروم قالما یا تور کله داخی،
 تورك دیلینده آنلیالار اول حقی.
 گرچه کؤنولدور ایره ن بو منزله،
 اول کؤنولده آنلانان گلمز دیله.
 هاموسیه اول داخی هم ائشده دور.
 ایرماز آیدیر ائشیدیر هم ائشده دیر.
 هامی دیلده معنی واردیر بیلنه،
 حق یولوندی هامی یولدا بولانا.



هر نفسدن یول آچیقدير تانریا،
 کیم آنی بیلدیه آخر بی ریا.
 هامی دبلده واردیرور معنی سۆزی،
 گۆرونه گیزلی دگیل معنی یوزی.
 معنی اهلی معنی نین قسدرین بیلور
 قانداکیم بولسا، آنا رغبت (رتبت) قیلور.
 چوخ عجایپ، چوخ غرایب نسنه لر،
 سۆیلله نیر دبلده، نلر واردیر، نلر!..
 معنی بی بیر دبلده سانمان سیز همان،
 جمله دیلر سۆیلر آنی بی گمان.
 جمله دیلدن سۆیلنن بیر سۆزدورور،
 جمله گۆزلرده گۆره ن بیر گۆز دورور.
 جمله جانلار سئودوگی بیر نسنه دیر،
 الا بیلمز کیمسنه کیم اول ندیر.
 باغلا نوبدور هر بیر بی صورتیه
 لیک مقصود اول که اول حقه باخا.
 بو کتایین ختمی اوش اولدی تمام
 دو پدولو یوز داستان اولدی تمام.
 یئدی یوز اوتوز ایلینده هجرتین
 ختمی ایردی معنی یه بو فکرتین.
 معنی یی خود کیمسنه ختم ائتمه دی،
 ختم ائدوبن غایتینه یتمه دی.

ییلدیگینجه سؤیله دی هر بیر کیشی،
 نئیه سین کیم باشا ایلتمز هر کیشی.
 سؤز ایچینده آرتین - اکسیک واریسه،
 دوزی وئرسون هر که دوغرو یارایسه.
 حق قاتیندا عاشقین اکسوگی چوخ،
 نئجه دئرسن اکسوگی و دوزی چوخ.
 فضل و رحمت اول ائشیکده چو خدورور.
 اولدورور امید، آیروق یو خدورور،
 ای خداوندا سنین فضلین دئلیم،
 سن سن آخر هم حکیم و هم علیم،
 رحمت ائله یارینا قوللارینی
 سن اسیر گه کند یو خسوللارینی
 کند دینلرسه بوسؤزی اول جلیل
 رحمتین اولسون آنا هر دم دلیل.

- ۲ -

مندن می منه بو آلم،
 عشق دئم یو خسادر دوغم،
 بونجا بلا، جور و ستم،
 بیلمن ندندیر، بیلمزم.

جانان اولور سا گر نهان،
 قالما یا جاندا ذره جان



بولا یوسۇزو من عیان
ییلسم نندنیر ییلمزم.

عشقین اوره کده یارهسی
پس اولموشام آوارهسی.
یارب بو دردین چارهسی
ییلسم نندنیر ییلمزم.

دائم دل افکار اولدوغوم
شوریده و زار اولدوغوم،
طالب دیدار اولدوغوم
ییلسم نندنیر ییلمزم.

عاشقده بو حیرت نذیر
معشوقدری شوکت نذیر
درویش بونا حکمت نذیر
ییلسم نندنیر ییلمزم.

- ۳ -

دیلیم بولبول اولدی ئوتر
آهیم جاننا قیلور اثر
دورلو-دورلو یشمیش بتر
معمور اولدو بستانیمیز.

گنچنلر نئتىدى ئىبلەدى
 هر بيرىسى بير آد قويدى
 لىلى و مجنون كىمى
 سۆبلىزەر داستانىمىز.

عشق ايله باشىم خوشدور
 قاندا وارسام يولداش دور
 ايل اون ايكى آى سرخوش دور
 عشقنن ايچدى جانىمىز.

مطيع اولدوق عشق حالينا
 باخمادىق دنيا مالينا،
 گيرديك ارنلر يولونا،
 درست اولدى ايمانىمىز.

نه قاشادير، نه گۆزه دير،
 مثىلىمىز خوب اوزه دير
 دائما سولماز تازه دير
 بو بيزيم گلستانىمىز.

كىم بولدى درمان اجله،
 گۆرسه گر كه هر كه گله.
 بيز دا گئنده روز اول يولا
 منزله دور کروانىمىز.



عاشق پاشام نئچه - نئچه
دولت آنون اول گؤز آچا
بیزدن داهی گله گئچه
بو بالانچی دورانییمیز.

- ۴ -

ای پادشاه، ای پادشاه
چون من منی وئردیم سنه
گنج و خزینه‌م هامی‌سی
سن سن منیم ئوندن سونا.

اول داهی بو عقل و جان
سنینله ایدی اصل ایکن
آخر گئری سن سن مکان
اوش واریرام سندن یانا.

سندن سنه واریر یولوم
سنه سنی سؤیلر دیلیم
الا سنه ارمز الیم
بو حکمته قالدیم تنه.

بو حکمتی کیم نه بیله
بیلسه داهی گلمز دیله.
بو آه ایله بو زار ایله،
گؤزوم یاشی نئجه دینه.

دورسام سىنىلە دورورام
 باخسام سىنىلە گۇرورم.
 ھر قانچارور كىم يورورم
 كۇنلوم يۇنو سىندى يانا.

سىن سىن مەنە جان و جھان
 سىن سىن مەنە گىنج نھان.
 سىندى دورور عاصى، زيان،
 نە ايش گلىر مىندى مەنە

سۇز سۇيلىتىن دىلىمدە سىن
 حىكم ائىلىن اىچىمدە سىن
 آليۇرن آلىملە سىن
 جىملە ايشىم ئوندى سونا.

شۇيە ياخىن اولموش آنىن
 گۇرمز سىنى بو جان وتن.
 كىم گىچىسر بو پردەدىن
 كىم مانع اولور حىكمونە!

عاشق سەنە توتدى يوزون،
 اونوتدو جىملە كىندوزون.
 جىملە سەنە سۇيلىر سۇزون
 سۇز سۇيلىتىن سىن سىن آنا.

الوان چلبی

الوان چلبی فرزند عاشیق پاشا بود. در عصر خود بسیار نامبردار و دارای احترام بود. از دیوان او در منابع تاریخ ادبیات ترکی سخن رفته است. اما هنوز دیوانش به جهان علم شناسانده نشده است. آنچه از اشعارش بر جای است در مجموعه‌ها و وسفینه‌های شعر مضبوط است^۱.

- ۱ -

الا ای بی‌وفا دنیا نئچین سنسن سنه مغرور،
 کیمین دوشدو سنه کؤنلو که قیلما دین اونو مقهور!
 آدین دنیا، دادین دنیا، آدین - دادین وئرن مولا،
 صحیح الروح اولما دین سقیم القلبسن مشهور.
 یارا تیملیشدا بیرداهی سنه بنزهر، سنه بگدش
 نه خاقان گوردو نه کسری، نه قیصر گوردو نه فغفور.

۱. الاهی‌هارا از مجموعه «وصفی ماهر قوجا تورك» باز گفته در پیش بر داشته ایم.

سنه هر کیم کۆنول وئردی، سن اولدون بین آنین وردی،
 سنله وئردین، یئله وئردین نیته کیم طبعی نی باعور.
 شولار کیم سنه یوز دوتدو تن و جانی یانیب توتدو،
 جهاندا گۆز گۆره کندی گۆره گل جانی نئجولور؟
 شولار کیم سنی ترک ائتدی بقا ملکونو برک ائتدی،
 حقه یولداش اولوب گئتدی، جنیدو شبلای و منصور.
 غنی اولدور غنا بولدو، صفی اولدور صفا بولدو،
 ایچی دیشی وفا بولدو، دۆکولدو قالدی شرر و شور.
 همیشه رحمت رحمان، بولارا نازل و واصل،
 بولارین وارلیغی کلی منوردیر، اوزو پرنور.
 بولارا اثره گۆر الوان، دیلرسن راحت ایوان،
 که تا رحمت قیلا رحمان، اولا دونیا و دین معمور.
 الاهی، فضل و رحمت قیل، الاهی نزل رحمت قیل
 بو رحمتدن ییزی ایرما بفضل سورهی والنور.

- ۲ -

گۆر نه فضل ائتدی یئنه اول کارساز،
 کیم جهاندا گئتدی قیش و گلدی یاز.
 تورلو - تورلو رنگلر ایله یئریوزون،
 خوب مزین قیلدی خوش اول بی نیاز.
 ای زمانه عارفی آچگیل گۆزون،
 آنلا بو حکمتلری کۆنلونه یاز.



طالب ایسن مطلوبو نو قیل طلب،
 عاشق ایسن، معشوق ایله ائيله باز.
 یئنه بولبول شاد کام و کامران،
 یعنی که گول یئنه گلدی سرفراز.
 بولبوله چون عرض قیلدی گول یوزون،
 سؤزو آه و نالش ایله سوزو ساز.
 نئيله سین بیچاره بولبول چونکه گول.
 دلربا اما دگیل دیر دلنواز.
 دوست دونون دوناندی دنیا دوپدوزون،
 چه ده و کهسار، چه نشیب و فراز
 اوش بو قدرت، اوش بو عبرت، اوش بو حال،
 یئر یوزونه بو کرم، بو عز و ناز.
 قاموسو اول بی نیازین فضلیدیر،
 نه قیلا هر ذره مین تورلو نیاز.
 هر یارادیلیمیش قیلار جنسین طلب،
 نیته کیم شاهینی شاهین، غازی غاز.
 دوست اُتگین برک دوت الوان سن داهی
 وار بو عشق مخمور لوغون دوست ایله یاز.
 گر دیلرسن عاقبت محمود اول
 شونو قیل کیم محمودا قیلدی ایاز.

بایرك قوشچو اوغلو

بایرك قوشچو اوغلو یکی از گویندگان بیست و چهارگانه طریقه «اهل حق» و نخستین آنهاست که سروده‌هایش «کلام» نامیده می‌شود و باشور و جذبه خاصی در محافل آئینی اهل حق به آهنگ طنبورترنم می‌گردد. قوشچو اوغلو از اهالی آذربایجان ایران بوده است و این ولایت را ده به ده و شهر به شهر می‌شناخته است و علی‌گویان و جب به وجب روستاها را می‌گشته است. بنظر ما او در عهد ایلخانیان می‌زیسته است و یکی از مولویه سرایان پیشتاز بوده است. نام این مولویه سرا تا کنون تا آنجا که نگارنده می‌داند، در هیچ يك از تاریخ ادبیات‌ها و تذکره‌ها وارد نشده است و تنها در اسناد و دفاتر و جنگ‌های مخفی و محفوظ اهل حق و صندوق سینه آنان می‌توان به آثار وی دست یافت. نگارنده نخستین بار در سال ۱۳۶۶ این شاعر را به جهان علم شناساند^۱ و در جلد اول درمتون نظم ترکی نیز وارد

۱. دکتر حسین محمدزاده صدیق. بایرك قوشچو اوغلو، صفحه «یاشیل یارپاق»

در روزنامه اطلاعات آذربایجان، شماره ۱۸۲۵۱ پنجمشنبه ۱۳۶۶/۵/۲۹

ساخت. ۱. اینک چندالاهی مولویه از او: ۲

-۱-

پادشاهیم بیر شهر یاپمیش ایکی جهان آراسیندا
 باخدیقجا دیدار گۆرونور اوشهرین کناراسیندا
 ییزده او شه ره واردیق، یاپیلی کۆنولر گۆردوک،
 ییز ئوزوموزده یاپیلدیق او کۆنولر آراسیندا.
 او شهردن اوخ آتیلیر، آتیلیب جانا باتیلیر،
 دورلو متاعلار ساتیلیر، اوشهرین بازار اسیندا.
 توپراق دا اولدوق آلدنیک، پالچیق اولوب یوغورلاندیق
 کرپیچ ده اولدوق هؤرولدوک، اوشهرین دیواراسیندا.
 اوستادینا داش یوندورور، شاگردینه ایش قاندریر،
 چلبین آدین آپاریر اوداشین هر پاراسیندا.
 آشنا اولان بونو آنلار، منکر اولان بونو دانلار
 قاوال خواجهم چیخار بانلار، اوشهرین مناراسیندا.
 او شهر دگیلمیش کۆنلوموش، نه داش ایمیش نه گیل ایمیش
 قوشچو اوغلو بیر قول ایمیش گثرچک قوللار آراسیندا.

۱. دکتر حسین محمدزاده صدیق. متون نظم ترکی ایران، انتشارات فتحی،

ج ۱، ص ۲۳۶ تا ۲۶۴.

۲. الاهی ها را از نسخه خطی «دیوان قوشچو اوغلو» متعلق به آقای سید ابراهیم

شاه ابراهیمی از درویش اهل حق صحنه برداشته ایم.

-۲-

دگمه کیشی صوفی اولماز سینه سینین صافی یوخ،
 آلینی مرشده وئرمیش، کؤنلونون انصافی یوخ.
 آلینی مرشده وئرمیش، دئمه دیگینی توتارمیش
 خدمتی قبولمی اولور، چون پیریندن طافی یوخ.
 بیر کیشی که ئوز پیرینی هیبت الله بیلیمه
 قارانقولوق دامه بنزه ر زنجیر و طنافی یوخ،
 بیر کیشی که حجه وارا، خلق - خویون دگیشمیه
 مکه یه وارمیه، واره کعبه یه طوافی یوخ.
 دئدیلر قوشچو اوغلونا چوخ سؤزدن لاف ائتمه گیلن
 حق بیلیر که بوسؤزومون لافی یوخ اضافی یوخ.

-۳-

دور ای غافل نه یاتیبسان صباح صالحان اولدو،
 عیان اولدی حقین نوری، شو کور ظلمت نهان اولدو.
 منیم کؤنلوم هئج آچیلماز فراق و فرقت و غمدن
 شو کور گؤردوک حق جمالین کؤنول بی انتظار اولدو.
 ساتاردیم لعل ایلن گوهر دلال عشقه توش اولدوم
 منیم کؤنلوم مصر و شام و عراق و اصفهان اولدو
 شکردن شیرین دور با الله یاریمن گفتاری بیزه
 طوطی طلعت لی دلبریم عجب شیرین زبان اولدو
 دئدیلر قوشچو اوغلونا بو گئجه هاندا اوغرا دین؟
 دئدی دلیل و دستگیر منه شاه جهان اولدو.



-۴-

یارنلر اوغرادویم شاها بو گئجه
 فلک اوزنده کی ماها بو گئجه
 مبارک جمالین گوردوم شاد اولدوم
 سجده قیلدیم بو درگاها بو گئجه
 یثریدیم دست بدست، دوتدوم دامنین
 دئدی اوخوگیلن طاها، بو گئجه
 دئدیم یاعلی گل سن وئر مرادیم
 دئدی وئررم مرادین ها بو گئجه
 قوشچو اوغلو اوخور علی وصفینی
 اوغراییب گنج ناگاها بو گئجه

-۵-

گنه کارم کرم کانی، سن منی یاره باغیشلا،
 بنیامین ایلن قورولان، شرط واقاراره باغیشلا!
 سلطانین گیزلین سرینه، بحری بیایان امرینه،
 یارستانین کردارینه، داودانه نازداره باغیشلار
 اویدورما دنیا غمینه، سالمه دو دل لرایچینه
 پیر موسی نین قلمینه، مصطفی قهاره باغیشلار
 سیغیندیم سن تکین دوستا، هیچ آل یو خودور آلین اوسته
 مصطفای داودانه اسم قهاره باغیشلا
 قوشچو اوغلو دئیر یار، یار، واحد، واحد، احد، کرار
 یثتمیش مین - مین غلامین وار بیزی اونلارا باغیشلا

سعیدالدین بکتاشی معروف به سعیدامرد، از مریدان حاج بکتاش ولی بود. کتاب «مقالات» وی را از عربی به ترکی ترجمه کرده است. آثار منظوم او از زیباترین نمونه‌های شعر ترکی مولویه است.^۱

-۱-

دگمه بیر آندیغیمجا یوره‌ک یثرینده دورماز،
 نتیجه که آنی آنام، کؤنلوم هتچ قرار قیلماز.
 منه دثرلر اوتورغیل، بیر یثرده ثبات اورغیل،
 ثباتیم آندان ایسته، کؤنلومو منه وئرمز.
 عشق خود دنیز مثالی، موجی قاپار کؤنلومو
 یوزمین تفکر ائتدیم، اندیشه‌م آنا اثرمز.

۱. اشعار داده شده را از مجموعه «تکیه شعری آنا اوژیسی» بازگفته در پیش برداشته‌ایم.



سرمايهم كؤنول ايدى عشق ائردى يغما لارى،
جانيمين دردى اولدور، گؤرمگه دستور وئرمز.
كيمه شكايه ائدم، كيم قويوب كيمه گئدم،
يشنه آنا وارايم، يوره گيم آيرى وارماز.
عشق بورجوندان اينه ييم، زمانه يه دؤنه ييم،
عشقندن آرتيق پيشه نى دوست منه روا گؤرمز.
غرق اولدوم عشق موجونا، دنيز تفرجونه،
عشقندن چيخمايان كؤنول، آيروق كندينه گلمز.
سعيد نئدر پيشه نى، قاچاق قور تماشاني
عشقندن تماشا دويان آيروق پيشه يه وارماز.

-۲-

ظاهر، باطن بير گرک، بير ليک أرى حاليندا
دونيا - آخرت بير آديم عشق أرى نين يولوندا.
ظاهرينى بوراخميش، كل باطينه باخميش،
صفات عشقه آخميش، وارليغي عشق آلينده.
آيرليغي اونودموش، بير ليک كندیده بيتميش،
وارليغي نى غرق ائتمش ياغمور ايله سئلينده.
كندى آدين اگيتمز، كنديدن قبول ائتمز،
بيله ليگين اونودماز، آيرليق يوخ يولوندا.
ديرليگين عشقه بازار، وارليقدان كلي بيزار،
يولون يوخلوقا دوزهر، يورور يوللوق ائلينده.

سعید آیدیر: زی دیرلیک، دوست ایله اولسا بیرلیک!
بولون یوخلوغا دوزهر، اورور یوللوق ائلینده.

-۳-

خداوندا قولام امرینه فرمان،
زیرا سنسن منیم دردیمه درمان.
سنین ایشلرینه کیمسه قاریشماز،
عالیمله جمله سی یولوندا حیران.
بزه دین یئر یوزون رحمت نوريله
یاراتدین گۆیلری بویثره سایوان.
ابدن سنندن آیریغی فنادیر،
قانی یئل گۆتورن تخت سلیمان؟
قانی خسرو، قانی شیرین وفرهاد
قانی اول جالینوس حکیم ولقمان؟
بولار کئچدی بلیرمهدی نشانی
چورودو تنلری جانلاری پنهان.
اوخو بسم الله الرحمن رحیم
که یوزمین جانینا اولان نگهبان.
سعید سن سؤزونو جاهله دئمه
نه بیلیر شکری کرماندا حیوان؟

قایغوسوز عبدال

غیبی علائیه‌ئی معروف به قایغوسوز عبدال فرزند بیگلربیگی
علائیه در آسیای صغیر، مرید عبدال موسی از درویش مولویه در قرن نهم
بود. چهل سال در خدمت او بوده، سپس به مصر رفته و در غاری سکونت
اختیار کرده بود. آثار منظوم و منثور فراوانی از او در دست است.^۱

- ۱ -

علی‌نین سیررینی مصطفی بیلدی
علیدیر معنی قرآن، علیدیر
جبروتدا اودور بیرو غضنفر،
ملکوت باغینا گلشن علیدیر.
محمد (ص) کیم علی بیلدی جهاندا،
آنونچین کامل الانسان علیدیر.

۱. اشعار قایغوسوز عبدال را از مجموعه ابراهیم تاتارلی برداشته‌ایم.

او کیم وصلت دیلر وحدت دمینده،
 علیدیر، دلیل و برهان علیدیر.
 علیدیر هر کؤنولده بیتن اسرار،
 علیدیر حکمت لقمان، علیدیر.
 نه کیم وار آشکار گیزی جهاندا،
 علیدیر، جمله سی یکسان علیدیر.
 بودور هامی عارفلر صحبتینده
 بی نشانه همان نشان علیدیر.
 علیده دائماً قایغوسوز عبدال،
 زیرا اول - آخر همان علیدیر.
 علی نی سئوه نین خاک اول یولوندا،
 ییلیر سن دردینه درمان علیدیر.

- ۲ -

بودونیا نین مثالی معظم شارا^۱ بنزر
 ولی بیزیم عمر و موز بیرتئز بازارا بنزر.
 بوشهرین خیاللاری، تورلو - تورلو حاللاری،
 آلداتمیش غافللری جادو عیارا بنزر.
 اول کؤنول آلماسی خوبلارا نسبت ائدر،
 آخر یوز دؤنדרمه سی عاجز مکارا بنزر.
 بوشهرین اول یادی شهد و شکردن شیرین،
 آخر آجی سینی گؤر شول زهرمارا بنزر.

۱. شار مخفف شهر.



بوشارا خیال چو خدور، حد و شماری یو خدور،
 بوخیاله آلدانان اوتلار داوارا بنزر.
 بوشاردان اوج یول چیخار بیری جنت، بیری نار
 بیری سینین آرزوسو قصدی دیدارا بنزر.
 هر کیم کندوزون بیلدی بوشاردا سلطان اولدو
 کندوزونو بیلمین مثل حمارا بنزر.
 قایغوسوز عبدال گوردو، والهو حیران اولدو،
 ولی دم عشق ایله اول باهاری بنزر.

- ۳ -

من بو عشقه دوشه لی بوساققالی قیرخارام،
 دوست ایله بیرلشه لی بوساققالی قیرخارام.
 من قیرخارام او بیتر، چمنده بولبول ئوتر.
 اوستادئیر که یئتر، بوساققالی قیرخارام.
 عشقه اولوب ملازم، بیلیندی جمله رازیم،
 غیر ساققال نه لازم، بوساققالی قیرخارام.
 من گزرم یازیدا، قوه تیم وار بازودا.
 نه ایشیم وار قاضی دا بوساققالی قیرخارام.
 ساققالیملا باشیمی، بو غلاریملا قاشیمی
 حق اونارا ایشیمی، بوساققالی قیرخارام.
 قایغوسوز عبدال منم، فارتی - فورتو بیلمنم
 بیر تو کونو قویمارام، بوساققالی قیرخارام.

یونسی امره

زادومرگک و زندگی یونس امره، چهرهٔ تابناک تاریخ ادبیات ترکی ایرانی، با اسطوره‌ها در آمیخته است. اینقدر هست که وی در قرن نهم در سوی‌های آذربایجان غربی می‌زیسته است. او را بسیاری از تاریخ ادبیات نویسان، پیامبر شعر ترکی ایرانی نام داده‌اند. متأسفانه نامی از او در تاریخ ادبیات‌های رسمی ایران در رژیم گذشته برده نشد و آثارش معروض نفی و امحاء شد. در بیرون از ایران دیوانش بارها چاپ شده است. در یکی از الهی‌ها او خود را تجسد روح مولانا می‌داند^۱.

- ۱ -

منم اول عشق بحر یسی دنیز لر حیران منه
دریا منیم قطره مدور ذره لر عمان منه.

۱. الهی‌های یونس امره را از متن دیوان انتقادی وی چاپ مرحوم پروفیسور دکتر فاروق تیمورتاش برداشته‌ایم.



قاف داغی ذره‌م دگیل آی و گونش منه قول
 حق دور اصلیم شک دگیل مرشدیر قرآن منه.
 چون دوستانه گئدهر یولوم ملک ازلدور ائلیم
 عشق‌دن سؤیلر بو دلیم عشق اودی سیران منه.
 یوخ ایکن اول بارگاه واریدی اول پادشاه
 آه بو عشق آلیندن درد اولدی درمان منه.
 آدم یارادیلما‌دان جان قابله گیرمه‌دن
 شیطان لعنت آلمادان عرش ایدی سیران منه.
 یارادیلدی مصطفی یوزی گول، کؤنلو صفا
 اول قیلدی بیزه وفا آنداندیر احسان منه.
 یونس بو خلق ایچینده اکسیکلودور حق بیلور
 دیوانه اولموش چاغرور درویشلیک بهتان منه.

- ۲ -

ای پادشاه لم یزل قیلدوم یؤنوم سندن یانا
 اشبو یوزوم قاراسیلا وصل ایستم سندن یانا.
 سنسن بو گؤزومده گؤرن سنسن دلیمده سؤیلین،
 سنسن منی وار ائیلین سنسن همین ئوندن سونا.
 سن کیم دئدین یارب منه من یاخینام سندن سته
 چون یاخینسان مندن منه گؤرکلو یوزین گؤستر منه.
 نجه یاخینسان منه سن مشتاق وحسرت سته منه
 دون گون سنی گؤزلو یوبن گؤره‌مزم قالدوم تنه.

هر گلن اولدو گئدن اول، گؤرونن اولدور گؤرن اول
 علوی وسفلی جملتان اولدور گؤزله گؤروننه.
 یونس بوسیرر حق دورور، بودیله گلمک یوق دورور،
 بیلمه سی بونون ذوق دورور، عقل ایله فهم ایرمز آنا.

— ۳ —

ای عشق اری آج گؤزوننی، یثرأوزونه ائيله نظر،
 گؤر بولطیف چیچکلری، بزه نوبن گلدی کئچر.
 بونلار بؤیله بزه نوبن، دوستدان یانا اوزانوبان،
 بیرسور آخی سن بونلارا قانجارو دور عظم سفر.
 هر بیر چیچک مین نازیله ئوپر حقی نیازيله،
 بوقوشلار خوش آوازیله، اول پادشاهی ذکر ائدر.
 ئوبر آنون قادریلگین، هر بیر ایشه حاضر لیگین،
 او هت عمری قاصر لیگین آنی چاغیر منی سورار.
 رنگی دؤنر گوندن گونه، توپراغا تۇ کولر یئنه،
 عبرت دورور آنلابانا، بو عبرتی عارف دویار.
 نه گلمگین گلمک دورور، نه گولمگین گولمک دورور
 سون منزلین ئولمک دورور، دویمادین سا عشق دن اثر.
 هر بیر سؤزی دویار اون، یا بوغمی یویاردون،
 یویور کن او یویاردون گئدردی سندن کاروبر.
 بیلدون گلن کئچر ایمیش، بیلدون قونان کؤچر ایمیش،
 عشق شرابین ایچر ایمیش، بو معنی دن هر کیم دویار.



یونس بو سۆزلری قوغیل، کندوزوندن آلین یوغیل
سندن نه گله بیردنگیل، چون حقدن گلور خیر و شر.

- ۴ -

بیر کیشیه سؤیله سۆزو
کیم معنیدن خبری وار،
بیر کیشیه وئر کؤنلونی،
جانیندا عشق اثری وار.

شونون کیم داشی خوشدورور
یلون کیم ایچی بوشدورور
دون - گون ئوتن بایقوشدورور،
سانما بوتون دیواری وار.

بیردئولنگیچ یووا یاپار،
یثریر ائلدن یاورى قاپار،
دوغان ایله گیندن ساپار،
زیرا آلیندن مورداری وار.

یوخدور دوغانلا بیر لیگی،
یا حقه لایق دیر لیگی
شول کیشیدن اوم ار لیگی
آنون صفا نظری وار.

صورتیله چو خدور آدم
 دگمه سینده یو خدور قدم
 اول - آخر اول پیشقدم
 محمددن سروری وار.

أرنلر یولودور مٹشه
 مٹشه قولایدور قولماشا
 مٹشه اولان یئرده پاشا
 حرامی چوخ عنتری وار.

شیخ ودانشمند و ولی
 جملهسی بیردیر أرن یولی
 یونس دیر درویشلر قولی
 تاپدوق کیمی سروری واره.

- ۵ -

عشق امامدیر بیزه کؤنول جماعت،
 قبله میز دوست یوزی دائمدیر صلات.
 دوست یوزین گؤریجک شرق یاغمالاندی
 آنونچون قاپودا قالدی شریعت.
 گؤنول سجده قیلور دوست محرابیندا
 یوزون یئره اوروب قیلور مناجات.
 مناجات گیبی واخت اولماز آرادا
 کیم اولا دوست ایله بو دمده خلوت.



شریعت آیدور صاقین شرطی بوراخما
 شرط اول کیشیه کیم ائده خیانت.
 ارنلر نفسی دولتلی روموز
 آنونلا فتنه دن اولدوق سلامت.
 بلی قولین دئدوک اولکی دمه
 هنوز بیر دمدير اول وقت و بو ساعت
 دئریلدی بیشوموز بیر وقته گلدی
 بشی بیر ائيله یوب کیم قیلا طاعت.
 بیز کیمسه دینینه خلاف دئمه زوز
 دین تمام اولیجاق دوغار محبت
 دوغرو لوق بکلین دوست قاپوسوندا
 گمانسیز اول بولور الهی دولت
 یونس اول قاپودا کمینه قولدور
 ازلدن ابده دلدور بو عزت

عمادالدین

سیدعلی عمادالدین نسیمی پیرو فضل الله استرآبادی و یکی از
رهبران جنبش حروفیه در ایران در قرن نهم بوده است. وی در ادبیات
ترکی ایران صاحب مکتب و در شعر عرفانی پیرو مولانا است.
صبغة فلسفی غزلیات عرفانی وی، آثار او را در تاریخ شعر ترکی
ممتاز ساخته است. کلیات دیوان وی بارها در ایران و در خارج از ایران
چاپ شده است و نسخ خطی متعددی از آثارش در کتابخانه های کشورمان
محفوظ است.^۱

قوللو غابئل باغلادیم، سلطاننی گؤز لر گؤز لریم،
دردینه توش اولمو شام، درماننی گؤز لر گؤز لریم.
گؤز لریم گؤز لر می گؤز لر حضرتینی شاهیمین
نجه سین گؤز له مه سین سبحانی گؤز لر گؤز لریم.

۱. غزل های نسیمی را از متن دیوان سه جلدی وی چاپ باکو بکوشش جهانگیر
قهرمانوف برداشته ایم.

گۆر دو گوم اول، بیلدیگیم اول، ایسته دیگیم اولدورور
 اول اولدور، آخرا ولدور آنی گۆزلر گۆزلریم.
 من شاهیمین یولونا جانیمی قوربان قیلیمیشام
 عشقیله گیردیم یولا، میدانی گۆزلر گۆزلریم.
 یا هو، یامن هو دئییب هر دم تمنا ائیلرم
 رحمتیندن او خورام رحمانی گۆزلر گۆزلریم
 ای نیمی صدقیله یولوندا خاك اولماق ایچون
 جان و دلدن گلیمش جانانی گۆزلر گۆزلریم.

-۲-

فرقتیندن دلبراکۆنلوم پریشان اولدو گل.
 ئولورم هجران غمیندن، جیگیریم قان اولدو گل.
 تا که سن گئتدین، من اولدوم دردمند مستمند
 دردیمه گۆرمک جمالین جانیه درمان اولدو گل.
 قالمادی چشمیمده ارتابش که قان آغلارمدم
 دیدهمین یاشی فزون از بحر عمان اولدو گل.
 یولونا باش قویمو شام یار زار- زار وخسته دل
 ای طبیبیم گل که جسمیمدن جدا جان اولدو گل.
 فرقتیندن اوش نسیمی دمبدم قیلور فغان
 قیل گیبی جسمیم منیم اذ درد هجران اولدو گل.

-۳-

یوزمین جفا قیلسان منه، من سندن اوز دؤندر منم
 جانیم داخی قوربان قیلام، من سندن اوز دؤندر منم.

دوشمان گلیر قارشو موزا، اومیدوار ئوزو دوشه،
 دوشمانلارین کورلو غونا من سندن اوز دؤندرمنم
 من سنی سئودیم جان ایله، قول اولموشام قوربان ایله،
 آندایچرم فرقان ایله، من سندن اوز دؤندرمنم.
 عیسی میسن، موسی میسن یا یوسف کنعان میسن
 والله جانیم جانی میسن من سندن اوز دؤندرمنم.
 ای نسیمی عاشق میسن حق یولونا صادق میسن
 کؤزر دیکجه یانار میسان من سندن اوز دؤندرمنم.

-۴-

گؤزو اعما اولانین نور تجلا نه بیلیر،
 بوسؤزون شرحینی بینایا سور، اعما نه بیلیر؟
 لیلی نین بیلدیگینی مجنوننا سور، مجنوننا،
 عاقلین عقلی قاچان بیلدیگی لیلا نه بیلیر؟
 داره چیخماق بوفنا داردہ منصور - دوشر
 بیلیمین سر انا الحقی بودعوا نه بیلیر؟
 مؤمنین گؤزگوسو چون مؤمن ایمیش، گؤزونو آچ،
 گؤرمین گؤزگوده شول صورتی، معنا نه بیلیر؟
 آخرت اهلینى حال اهلینه سور ای غافل
 بوسفرده اولانین یولداشی دونیا نه بیلیر؟
 ای نسیمی نفسین گرچه مسیحا دمیدیر
 معجزین رمزینی موسی ایله عیسی نه بیلیر؟

-۵-

فضلیم منیم ای خضریم وهم آب حیاتیم،
 شمسیم منیم ای بدریم وساچی ظلماتیم.
 سرویم، چمنیم، باغ و بهار ایله هزاریم،
 طوطوم، شکریم، شهدیم وقندیلہ نباتیم.
 قرآنیم وحکموم، حدیثیم، شرح و بیانیم،
 علمیم، عملیم، ذکریم وصوم ایله صلاتیم.
 حشر ایله حساییم، یشنه میزان صراطیم
 احسانیم ولطفوم، کریم، هم حسنا تیم.
 هم مرکز ایله کوكب و برج ایله مداریم
 سیاره‌م و چرخیم، فلکیم، سیرو نباتیم.
 فی‌الجملة بونطقیله کلامین ای نسیمی
 آفاقیم وهم انفسیم، ارکان وجهاتیم.

روشنی

روشنی از دراویش مولویه تبریز است که در قرن نهم در تبریز خانقاه بزرگ مولویه بنا نهاد و چند صباحی نیز به بساکو سفر کرد و از مریدان سید یحیای شیروانی شد. آثار فراوانی از او در دست است. در اواخر حکومت قاجار دیوانی از او تحت نام «آثار عشق» چاپ شده است. الاهی‌های زیر را از همان دیوان نقل می‌کنیم:

-۱-

من سنین عشقینه ایدیم سوزناك
 نه جهان وار ایدی نه بیم و نه باك
 نه فلك پیدا ایدی نه مهر و ماه
 نه هوا نه آب و نه آتش، نه خاك

-۲-

حسنونون عكسین رخ دلبرده پیدا ائيله دین
 چشم عاشقدن دؤنوب آنی تماشا ائيله دین.

بیر آو وچ خاکه بورا خدین جام عشقین جرعه سین،
 عاقل و دانالری مجنون و شیدا ائيله دین.
 آب و گلده گؤستریب انوار حسنوندن نشان،
 آنین ايله دیدهی عقلی مجلا ائيله دین.
 گرچه کیم معشوقسان، عاشق لباسین ئورتونوب،
 جلوهی حسنون گئرو کندین تماشا ائيله دین.
 روی زیبا اوزره زولفوندن سلاسل باغلا ییب،
 کؤنلومو سربستهی زنجیر سئودا ائيله دین.
 بار عشقین کیم تحمل ائیلمز ارض و سما،
 ناتوان کؤنلوم عجب دیر آنا ماوا ائيله دین.
 روشنی مندن نئچون باخدیقجا روشن اولماسین،
 حسنونون عکسین رخ دلبرده پیدا ائيله دین.

-۳-

چون دوغوب توتدو جهان اوزونو حسنون گونشی،
 کیمسه اولاستومیه بو وجهیله سن مهوشی؟
 ترك و کرد و عرب و عجم ییلیر بونو که سن
 هاشمی سن، عربی سن، مدنی سن، قرشی.
 سن امیره قول اولان هر نه قدر مدبر ایسه،
 بندهی مقبل اولور مثل بلال حبشی.
 دیگک حکمتده پیشیردی چون سنین شو گینی حق،
 جبرائیل اولسا نولا مطبخی نین همیان کشی.

سنین ای پشت و پناه ملک و انس و پری،
 انبیانین گوزلی، سئوگیلی سی، خوب و خوشی.
 لاله بنزر که گول روئینه ائندیرمه دی باش،
 مرغ و هندوگیبی یاندی قاراریب ایچی، دیشی.
 کسلیب باشی آیا قدا گؤروسر هر کیم سنین،
 اوزون ایزینه سوروب قویماز آباغینا باشی.
 والضحا وردینه، واللیل او خورام سونبولونه،
 روشنی وردی بودور: کل غزات و اشی

ابراهیم دده شاهی

ابراهیم دده شاهی، پیرو فرقه «وفائیه» بود. «وفائیه» منشعب از طریقت «زینیه» منسوب به زین الدین خوافی (م. ۷۳۹ هـ.) یکی از طرائق مولویه است. شاهی در سال ۹۵۷ هـ. در گذشته است. از آثار او می‌توان گلشن وحدت (ترکی)، گلشن اسرار (فارسی)، تحفه شاهی (ترکی) و دیوان ترکی را نام برد.^۱

-۱-

درده دوشدو جان،

بیلمه دی درمان.

اولموشام - نالان

عشقه دوشه‌لی.

۱. دیوان وی در سایه زحمات مرحوم عبدالباقی گؤلپینارلی به جهان علم شناسانده شده است.



أوره گیم یاره

جیگریم یاره

اولدوم آواره

عشقه دوشه لی

زار و گریانم

مست و حیرانم

گوی و چوگانم

عشقه دوشه لی.

شاهدی جانہ

قلبدی مردانہ

گیرد ی شیرانہ

عشقہ دوشہ لی

-۲-

مولویلر کیچیگی اول، صنما گئی کلہی

دف ونای ایله، سماع ایله سالین گاہ - گہی.

سن که چرخ وورسان ای زهره جبین شیوه ایله

یئندیردسن بئرہ نظارہ ایچون مهر و مہی.

سن که درویش اولاسان عشق ایله کیم کؤرسه دئیہ

عشق ایله کیم قول ائدر شونجیلیان پادشہی.

مولویلر که بقا کلشنی بولبوللریدیر

شاهدی باغ جمال اول بولارین عشوه دهی.

محمد چلبی سماعی
(محمد دیوانه)

محمد چلبی دیوانه متخلص به سماعی (م. ۹۵۲.هـ) نوۀ خضر پاشا
پسر سلیمان شاه گرمیانی داماد سلطان ولد و شیخ مولوی خانۀ قره حصار
بود. در میان فرقة قلندریۀ ایران در خراسان احترام عمیقی داشت. در
ایران، مولوی خانۀ فارس در شیراز به همت او افتتاح شد.^۱

-۱-

مهرین گوزلیم سینه ده حرز دل و جان دیر،
شوقون ازلی بودل و جانیمده عیان دیر.
هر نرگس باغین گوزو بر مرسته مشابه
هر لاله یاناق دل لره بیرداغ نشان دیر.
بیر گلشنه بنزر که بو عالم گولوسولموش،

۱. شعرهای سماعی را بار اول مرحوم «عبدالباقی گولپینارلی» منتشر ساخت.

عمرایسه او گلشنده همان آب رواندیر.
 انجم دگیل افلا کده پرپر گؤرونلر،
 عبرت گؤزو ایله سنه عالم نگراندیر.
 غم چکمه سماعی الم محنت و درده
 قالماز بوجهان بؤیله، کئچر، دور زماندیر.

-۲-

نورشمسین مظهری همت مولانا ایله،
 ذره ییز اختر گیبی ییز نورجان افزا ایله.
 یلمینلر آشنا سانماز بیزی معنا ایله،
 مولوی ییز، عالمه مشهوروز استغنا ایله
 سینه چاکیز دؤنه - دؤنه شوق های وهوی ایله
 دور ائدیب گیردیک سماعه بیرنمد الا ایله
 سالینیر ساق دان میدیر دف و قدوم ونای ایله
 اهل عشقیز فخریمیز آئین مولانا ایله.
 حق ضیاسیدیر حیات دل حسام الدینیمیز
 ذات پا که آئینه قیلشیدیر آنی پیریمیز
 اول ارنیر شاهی اولوب باعث آئتینیر
 گنج - گوندوز آستان بستر و بالینیمیز
 روح قدسی صید ائدر هر دمه چون شاهینیمیز
 بنده اولدوق بؤیله سلطانه بودور آئینیمیز
 سالینیر ساق دان میدیر دف و قدوم ونای ایله
 اصل عشقیز فخریمیز آئین مولانا ایله.

گؤسترر سر طوافی دورایله سلطان ولد
 اهل عشقین کعبه سی اولدوغونا بودور سند.
 درد عشقه توش اولانلار بولار البته مدد
 کحل ائدن خاک رهینی چشمینه گؤرمزمد
 قرب حقه یول اگرچه هر طرفدن بی عدد
 آشکارا گون گیبی مرشد بولاردیر جد به جد
 سالیبیر ساق دان میدیردف وقدم ونای ایله
 اهل عشقیز فخریمیز آئین مولانا ایله.

-۳-

سرورو وقف دیوار ودریندیر یا رسول الله
 دل و جان رهن عشق هشبزیندیر یا رسول الله
 سن اول سلطان ملک لی مع الله سن که هر و اختین
 او ادنی ولعمرک افسریندیر یا رسول الله
 عجبمی خاک پاک بوترا بی توتیا ائتسم
 که راه خدمتینده قنبریندیر یا رسول الله
 نولا اولسا دو چشم آسمان نقش قدم سودون
 مه و ماهی عنایت پروریندیر یا رسول الله
 ازل باشی آچیق آل عبانین سینه چا کیدیر
 ابد آزاد دشمن چا کریندیر یا رسول الله
 نجه صبر ائله سین درد فراقه کنج غربته
 سماعی مستمند کمریندیر یا رسول الله

ابوحامدی

ابوحامدی، شیخ و مرشد حاج بایرام ولی از مریدان مشایخ اردبیل
و یکی از الاهی سرایان سترگ اندیش مکتب مولوی در ادبیات ترکی،
بشمار می رود که مدتی در اردبیل یکی از مراکز بزرگ فرهنگ ترکی
ایرانی زیسته است.

توان گفت که او با سروده های خود ترکی ایران را اعتلاء بخشیده

است.^۱

-۱-

سندن دولو ایکی جهان
اولدوم ظهور اوندان نهان
گربولما یام سنی عیان
یارب نولا حالیم منیم؟
دیلده قناعت اولمایا
زهد ایله طاعت اولمایا

۱. رک، وصفی ماهر قوجا تورك، پیشین.

سندن هدایت اولمایا
 یارب نولا حالیم منیم؟
 اول گون که میزان قورولا
 حق تاپوسوندا دورولا
 خلایق اودا سوروله
 یارب نولا حالیم منیم؟
 آغلاریم اوش ده زارایله
 قالدیم دریغ اغیارایله
 بولوشمادیم سن یارایله
 یارب نولا حالیم منیم؟
 حامدی نین گوزو یاشی
 دولدورور داغ ایله داشی
 بیلمم نئدم غریب یاشی!
 یارب نولا حالیم منیم؟

-۲-

بیز اول عشاق سربازیر، عقل - رشد بیزه یار اولماز
 می عشق ایله سرمستیر، بیزه هرگز خمار اولماز
 دیرییز دائم ثولمه ییز، فارانقولاردا قالماییز
 چورویوب توپراق اولماییز، بیزه لیل ونهار اولماز
 بیزیم ائللرده آی و گون ثبات اوزره دورور دائم
 تلون اریشیب آنا گهی بدرو هلال اولماز
 بیزیم گولشنده کی گوللر دورورلار تازه سولمازلار

خزان اولوب تۆكولمز لر، زمستان و بهار اولماز.
 شراب عشق چون ايچديك، فراغت مولكونه كۆچدوك
 يانيب عشقينله توتوشدوك، بيزه تحريك بال اولماز.
 از لدن شمس نورو نا وجودوم ذره دی قطره
 نه قطره عين بحر اولدو آنا قعرو كنار اولماز
 بوراخ ای حامدی واری گورم دئرسن سن اول یاری
 گۆریجك اول تجلانی، آندان ئوزگه کمال اولماز

شاه ختائی

شاه اسماعیل صفوی (۹۱۷-۸۹۲ هـ) متخلص به ختائی مؤسس سلسله صفوی یکی از ستارگان آسمان شعر صوفیانه ترکی است که در شیوه بیان و پرداخت مضامین عرفانی از پیروان مکتب مولویه بشمار می رود. خود مؤسس طریقت «قزیلباشیه» است که پیروان آن سرشار از عقاید «حلولیه» بوده اند و به تناسخ اعتقاد داشتند. هنوز هم پیروان این طریقت در اطراف واکناف آذربایجان و همدان و زنجان حضور دارند و «دیوان شاه ختائی» را بعنوان کتاب آئینی و دینی خود می پذیرند و در «جمعخانه»ها به ذکر خفی و جلی موزون آن می پردازند.^۱

-۱-

قیرخلار میدانینا واردیم

گل بری ای جان دئدیلر

عزت ایله سلام وئردیم

گیرایشته میدان دئدیلر

۱. اشعار شاه ختائی را از دیوان دو جلدی او (چاپ باکو ۱۹۶۶) برداشته ایم.

قيرخلار بير يئر دہ دور دولار
 اوتور دئيو يئر وئرديلر
 ميدانا سفره قوردولار
 آل لقمه يہ سون دئديلر
 صدق ايله توحيد ائده ليم
 چکيليب حقه گئده ليم
 عشقبن دولوسون ايچه ليم
 قالخاليم مستان دئديلر
 قيرخلارين قلبی دورودور
 گلنن کؤنلون آريدير
 گلشين قانداں بيريدير
 گل سؤيله اخوان دئديلر
 دوشمه دونيا محنتينه،
 طالب اول حق حضرتينه
 آب کؤئر شربتينه
 بارماغيني بان دئديلر
 گؤردوگونو گؤزون ايله
 بيان ائتمه سؤزون ايله
 آندان سونرا بيزيم ايله
 اولورسان مهمان دئديلر
 قالخيپ سمالارا اوينا
 آچيليب پالاولسون آينا

قبرخ ایل بو قازاندا قاینا
 داهی چیخسین جان دئدیله
 زهی عبدال، ندیر حالین!
 حقه شکرائت، قالدیر آلین
 کسه گور غیبتدن دیلین
 اولورسان سلطان دئدیله
 شاه ختائی قونموش یوردا
 تازه جه اوغرامیش درده
 مرشدن آچیلیر پرده
 گور ایندی ای جان، دئدیله.

-۲-

پریشان زلف مشکینین گول خندانه دوشمو شدور
 اوجوندان دورلو سئودالار خطریحانه دوشمو شدور
 مگر خورشیدوش حسنون که قیلدی عالمی روشن
 کیم اورخشنده انواری مه تابانه دوشمو شدور
 قاشین یایینی قورموشسان بیزه ازغمزه هر ساعت
 ایا دلبر، اونون سهمی یقین که جانہ دوشمو شدور
 جمالین اشتیاقیندان، اثشیمز سن فغانیمنی
 وصالین افتراقیندان کونول هجرانه دوشمو شدور
 ختائی بنده یه ساقی ایچورموش جام جم آئین
 گورون میخانه کنجونده عجب مستانه دوشمو شدور

حاج بايرام ولی

تاریخ زندگی حاج بايرام ولی نیز چون قوشچو اوغلو در هاله‌ای
از اسطوره پیچیده است. حتی بسیاری از الهی‌ها و سروده‌های این دو
به‌همدیگر نسبت داده می‌شود. وی از مریدان حامدی اردبیلی بود و پس
از رحلت او در آسیای صغیر به‌مقام شیخی رسید و به‌دستگیری مریدان
پرداخت.^۱

-۱-

بیلیم ایسترسن سنی، جان ایچره آراجانی
گنج جانیندان، تاپ آنی، سن سنی بیل سن سنی
کیم بیلدی افعالینی، اول بیلدی صفاتینی
آنداگوردو ذاتینی، سن سنی بیل سن سنی
گورونن صفاتیندیر، آنی گورن ذاتیندیر
غیری نه حاجتیندیر، سن سنی بیل سن سنی

۱. ر.ک. وصفی ماهر قوجاتورک. پیشین.

کیم که حیرته واردی، نورا مستغرق اولدو،
 توحید ذاتی بولدو، سن سنی بیل سن سنی
 بایرام ئوزونه بیلدی، ییلنی آندا بولدو
 بولان اول کندی اولدو، سن سنی بیل سن سنی

-۲-

هئچ کیمسه چکه بیلمز، گوجدور فلگین یایی
 دردینه کؤنول وئرمه، بیر گون گؤتوره وایی
 اوینایو گلر آلداری، چونکه الی چابکدیر
 بو بونجیلایین فتنه، قاندا بولور آرای؟
 چون اوزونو دؤندردی، بیر لحظه قرار ائتمز
 نجه سری پا ائیلر، دؤنر سرائدر پای
 بیر فانی وفاسیزدیر، قولونا اینانما هئچ
 گه یوخسولو بای ائیلر، گه یوخسول ائدر بایی
 حیران قامو عالیم لر بومعنی نین آلتیندا
 قاندا قانا حکم ائیلر، بیلمز بومعمایی
 واله دیر او وحدتده، کثرتده قانی تفریق؟
 خضر اثرمه دی بو سیررا بیلدیرمه دی موسایی
 مسکین حاج بایرام سن، دنیا یلکؤنول وئرمه
 بیر اولو عمارتدیر، آلماباشا شودایی

يوسف سینه چاك

سنان الدین یوسف سینه چاك (م. ۸۹۵۴۰) وابسته به طریقت گلشنیه از طرائق مولویه تبریزیان است. صاحب کتاب «جزیره مثنوی» و از پیروان محمد چلبی دیوانه متخلص به سماعی بوده است و به تبلیغ مرام فرقه حروفیه نیز دست زده است^۱.

-۱-

گونش تك ای پری پیکر سنی هرجائی دیر، دئر لر،
 ئولور سن القون اوجوندان سنه سودائی دیر، دئر لر.
 ملامت خرقه سین گئیدیم، بوگون رند خراباتام،
 گؤرن حیران و سرگردان عجب رسوائی دیر، دئر لر.
 سرکویوندا سیرائیدی بومن دلداده ئی جاننا
 کیمی دیوانه اولموشدور کیمی سودائی دیر، دئر لر.

۱. آثار یوسف سینه چاك را مرحوم عبدالباقي گۆلپینارلی چاپ کرده است.



شها شوق ایله سن شمسى گؤرنلر ذره وش جانا
سما ع ورقص ائدر يوسف گؤرون ملائى دیر، دئر لر.

-۲-

بیز تاج ربای سر شاهان جهانیز،
بیز خاك كف پای گدایان مغانیز.
گه بولبول خوش نغمه ی باغ ملکو توز،
گه سرو خرامنده ی بستان جنانیز.
گه سایلر لاهو توز و گه ساکن ناسوت
گه راهرو بادیه کعبه ی جانیز.
گه معتكف مسجد و گه ساکن قدسوز،
گه شاه جهانیز، گهی خواهنده ی نانیز.
گه عالم اسراریز و گه صوفی صافی
گه قالب افسرده، گهی روح و روانیز.
آفاقی بوتون توتوموش ایکن ناله میز ای دل،
بو طرفه دورور کیم یثنه بی نام و نشانیز.
ارباب محبت بیزی یوسف بیلیر، اما،
اصحاب حسد گؤزونه ای دوست سنانیز.

-۳-

بی وجودام گرچه ای گول یاپراغی شبنم - گیبی
لیك هر دم گؤزلر یمدن یاشلار آخار یم گیبی.
تائولونجه بیر دم آیر یلمادی، یانیم بکله دی
بیر وفالی دوست گؤرمه دیم جهاندا غم گیبی.

بهره‌مند اولماق ديلرسن خرقه‌ی تجريددن
 تاج و تختين ترکين ائت ابراهيم ادهم گيبي.
 وارليغين افنا ائديب، قويما وجودندان اثر
 گؤيده يثرائتمك ديلرسن عيسى مريم گيبي.
 سوردوغوم عيب ائتمه بالله اي طيب جان و دل
 خسته دل لر دردینه لعل لبين اُسم گيبي.
 ئولگيلن ئولمزدن اول دردمند يوسف که سن
 سنه ده جنتده مونس اول حور، آدم گيبي.

ابراهیم گلشنی

ابراهیم گلشنی از درویش تبریز و پیرو روشنی دده، و موسس فرقه «گلشنیه» از طرائق خلوتیه مولویه است. در زمان شاه اسماعیل ختائی به آسیای صغیر کوچ کرد و سپس به مصر رفته، در آنجا خانقاه مولویه تأسیس کرد.

در باره ابراهیم گلشنی، کتاب گرانقدری زیر نام «مناقب گلشنی» از سوی محیی گلشنی (م. ۱۰۱۳ هـ) در قرن دهم تألیف شده است. این کتاب که به ترکی ایرانی تألیف شده است، توسط آقای تحسین یازجی در سال ۱۹۷۲ م. در آنکارا بضمیمه «شیوه طریقت گلشنیه» با الفبای قرآنی در بیش از ۶۰۰ صفحه چاپ شده است.^۱

۱. آقای تحسین یازجی مقدمه مبسوطی بر این کتاب به ترکی نوشته است که توسط نگارنده این سطور به فارسی ترجمه و بر کتاب افزوده شده است. شعرهای گلشنی را از همان مجموعه برداشته ایم.

- ۱ -

گریب میدان عشق ایچره باشین، توپ ائیلین گلکسین،
 آباق سئیرینه باشینی او میدانا قویان گلکسین.
 دیريله تولمین گئیمز کفن فقرین لباسینی
 کفن یئرینه اول دونو اولوب دیری گئین گلکسین.
 اولالی مبتلا عشقه صلا دیرم فلاح ایچون،
 بلا ومحنته آندان کونول وئریب دویان گلکسین.
 سئچنلر زهر وتریاقی ییله مز لذتین عشقین
 بویولدا نوش ائدن نیستی آجی دادلی یئین گلکسین.
 سواد اعظم ایچینده صلا دیر جمعهی عشقه
 قیامت قامتیندن چون امام اولدوم اویان گلکسین.
 گونشدن فاش ائدیب عشقی دئینده قال ایله حالین،
 ائشیدیب صورت قالین روان معنی دویان گلکسین.
 جهانی ترك ائدن گل گئی باشینا روشنی تاجین
 او تاجی گلشنی کیمی بو ترکیله گئین گلکسین.

- ۲ -

غفلت ایله کئچدی گونوم، آه، نئده ییم عمروم سنی،
 چون پوزولا بو دوزه نین، آه، نئده ییم عمروم سنی.
 اجل اریشه ناگهان، جانین آلاچو قهرمان،
 دؤندوره یاسا دوگونون، آه نئده ییم عمروم سنی.
 گنججه - گوندوز چالیشدیغین، حرص املله ییغدیغین
 قالا سنسیز خانمانین، آه نئده ییم عمروم سنی.

آنمامیسان ئوله جگین، قارا یثره گیره جگین،
 عزرائیله وئریب جانین، آه نئده ییم عمروم سنی.
 ترك ائتمه دین بیردم هوس، آلینده کن آلمادین درس،
 چون کیم هاوایا دیر یؤنون، آه نئده ییم عمروم سنی.
 قیامت قوپار حشرا یچون، دیریلر ئولن نشر ایچون،
 جانین اولیسار دوشمانین، آه نئده ییم عمروم سنی.
 ذکرین بودور ای گلشنی تلقین ائده لدن روشنی
 جان آتمادین سئودین تنی، آه نئده ییم عمروم سنی.

- ۳ -

منیم کونلوم آلان دلبر، گئدر دئرلر، گئدر دئرلر
 منی مجنون تک اولیلی ائدر دئرلر، ائدر دئرلر.
 قاپیب عاغلیمی باشیمدان، قومادی بیلکی هوشومدان،
 سوراریم یاد بیلشیمدن، گئدر دئرلر، گئدر دئرلر.
 نه سئودا دیر دئیین منه، ائشیدیب قالمانیز تنه،
 کؤنول مندن قاجیب آنا، گئدر دئرلر، گئدر دئرلر.
 ائشیتدیم عشق ایله سئودا، قیلاندا عاشقی شیدا،
 دوشوب دلی گیبی دانما، گئدر دئرلر، گئدر دئرلر.
 نئدم ای اوسلولار دئیین، دلیرمه دن غمیم یثیین،
 چو باشندان عاغلیمی یاز - گوز، گئدر دئرلر، گئدر دئرلر.
 کؤروپ عشق ایله مدهوشو، بیلین عاشق او بیهوشو،

چو آنین عقل ایله هوشو، گئدر دئرلر، گئدر دئرلر.
 ائشیتدیم گلشنی سنی، دوغالدان روشنی گونو،
 ضیاءدان آیدین ائلینی، گئدر دئرلر، گئدر دئرلر.

- ۴ -

عشق ایله منیم حالیم نولاسیدیر عاقبت،
 نهواری ایسه آنین، اولاسیدیر عاقبت.
 عشق ایله مجنونلوغوم، واله مفتونلوغوم
 قاش اولوبان خاص و عام بیله سیدیر عاقبت.
 عشق آلیبان عاغلیمی، اونوتدوروب نقلیمی
 دلی گیبی داغلارا سالاسیدیر عاقبت.
 عشق ایله شیدالیم، آغلار ایکن گولدو گوم
 یادو بیلش گوروبن گوله سیدیر عاقبت.
 عشقه اولوب مبتلا، بیردئمه، یوزمین بلا،
 باشیما آندان قضا، گله سیدیر عاقبت.
 دیلین ایله وارلیغین سال یثرنیه یوقلوق آل،
 آماز ایسه بی مقال آلاسیدیر عاقبت.
 عشق ایزینی ایزلین، دوغرو یولون گوزلین،
 روشنی دن گلشنی بولاسیدیر عاقبت.

غریبی منتشا اوغلو، از شعرای توانای تبریز در اوایل حکومت صفویان بود. بسبب آنکه قصائدی در هجو و علیه عثمانیان سروده بود، هیچگاه در آسیای صغیر آوازه نیافت و نسخ خطی دیوانش از خاک ایران بیرون نرفت و در این سرزمین نیز بجهت گسترش ترکی ستیزی در سالهای اخیر، این نسخه‌ها معروض کینه‌های نژادی دشمنان اسلام و قرآن و معارف ترکی شد. تنها نسخه خطی دیوان او به همراه دو اثر دیگرش «رساله یوحنا» و «تذکره مجالس روم» که یاد آن گذشت^۱ از خطر امحاء رسته و در کتابخانه شماره ۱ مجلس شورای اسلامی محفوظ است که البته متعصبان ترکی ستیز صفحات همین تک نسخه را نیز در هم ریخته‌اند. این دیوان به همراه دیگر آثار او بزودی به زیور طبع آراسته خواهد شد. اینجا چند غزل از آغاز همین دیوان را بعنوان یکی از مولویه سرایان بزرگ قرون اولیه پیدائی این مکتب، برای نخستین بار منتشر می‌کنیم:

۱. ر.ک. همین کتاب، ص ۱۸.

-۹-

ازل گون لوح عقلیمده قیلیسان عشقینی طغرا،
 نه خوش انشادورور بو، سن نه سن ای منشی انشاء؟
 نه ماهیت دورور یل من خطوط عین القابین
 صفات ذات پاکیندیر مسما اولونان اسماء.
 ظهور حسن ایچون مرآت ائدیب جمله مظاهرنی
 جمالین پرتوینه جلوگاهین ائیله ییب عمدا.
 قارا سئودالاراسالیب ساچینلا صبحه دک شامی
 روخون مهرینه بوذرات کونی ائیلدین شیدا.
 یانارشمس و قمر عشقین اودونا روزوشب دائم
 نه شمع لم یزل سن ای ازل سیزانور یکتا.
 جمالین پرتوین گربت اوزونده گورمه رهبان
 حاجان معبود ائدینوردی اوبت نی ای صنم توبا.
 سنی ای ناظر و منظور گوهر شئی آرا موجود
 آناکیم کشف اولاسر رموز علم الاسماء
 کؤنول زلفینی گؤردوکجه اولور [ی] کفره مستغرق،
 جمالین گؤرسه ناگاه جان دئیر آمنا، صدقنا.
 جمالیندان بوچشمیم خوابه یعنی میل ائده هیهات
 وصالین افتراقینه کؤنول صبر ائیلیه، حاشا.
 دل بیمار سود ائتمز حکیمین وئردیگی شربت
 وصالین شربتیدیر بودماغیندا اولان سودا.



حریم حضر تینده عرض حاجت احتیاج اولماز
 بیلیر هر کیمسه نین وارینی اول رأی جهان آرا.
 غریبی مجرم واکسیکلی بیر کمتر غلامیندیر
 دوتار دیلده امید عفو جانبخش جهان بخشا.

-۲-

جمالین نورودور ای شاه سبحان الذی اسرا
 اولو بدور عبده لایلا قاپوندا مسجد اقصا
 یازیلیمیش سورة انا فتحنا آلنن آییندا
 لبین تفسیریدیر (فتح) قریب و سرما اوچا.
 کلامیندا اولو بدور نفحه ی روح القدس مخفی
 دیلینده منکشف دیر معنی ان یحیی الموت
 گل ای نور تجلی خلعتیندیر والضحی شرحی
 قاشیندیر قاب قوسین و ساجیندیر لیلة الاسرا.
 روخونلا عارضندیر معنی الحمد لله کیم
 خط و خالینده روشندیر بیان علم الاسماء.
 ایریشور بی گمان عین الیقین اسرارینا تحقیق
 آیاغین توپراغین هر کیم ائدرسه گوزونه توتیا.
 دئمزین خدمتینه قصه ی باران اشکیمنی
 که سنین گوشونه لایق دگیل بولولولالا.
 توشو بدور دیشلرین عکسی غریبی چشمینه جانا
 زهی پاکیزه گوهر که ائیلهدی اول چشمه نی دریا.

-۳-

لبین نصر من الله، روخلارین یاسین ایله طاها
 ساچین شائینده وارد اولدو سبحان الذی اسرا.
 دهانین آیت فتح قریب اوزره قیزیل نقطه
 یوزوندور قاف والقرآن، سؤزوندور سورهی اعلا.
 دوداغین آب حیواندیر سنین ای کوثر جنت،
 ثولویه نفخه‌ی عیسی، باغیشلار اول لب احیا.
 دلی بی صبر شمع قامتین اطرافینا هر دم
 دولانیر شوقیله پروانه تک بی باک و بی پروا.
 گره گیم اول سر زولفونده دیر آچسان یثردیر کیم
 یثنه بازار غمده مشک و عنبر ائده لر سودا.
 گول تر دن منه یوز گؤستریر یوز معنی نازک،
 یازار کن وصفینی کؤنلونه گلسه اول رخ زیبا.
 دل و جان خرابیم رهن ایدی عشقین سر ایندا
 وجودوم شهرینی ساتدیم ائشیکین خاکنه شاه.
 غریبی غربت عشق ایچره شاگردیر بحمد الله
 که آن دلدار بی همتای ما پیدا است در هر جا

-۴-

ایکیلیک شرکینی قوی تا موحد اولاسان یکتا
 وجود ما سوی اللهی ده لاوگل ایلت الا.



تمنای بقا ائیلرایسن موسای عمران تک
 جلا قیل دل گوزون تا اولاسان بیناو هم دانا.
 وصال حقه واصل اولماق ایسترسن گل ای همدم
 یثیش بوشاهراه عشق آرا، اول بی سر و بی پا.
 اگر توحید ذکرین ایسترایسن یک جهنلر تک
 در آ در حلقه ی زلفش چو یک رنگان وشو رسوا.
 قوسین عقلی سوزی ناصح باشیم آغریتماسین واعظ
 کولوبمن عالم عشق ایچره من رسوا و هم شیدا
 غریبمی اهل عشقین کؤنلودور دریای وحدت کیم
 اودور اول یئددی دنیز قهری ایچره موج اوران دریا.

-۵-

گول اوزره عنبر تردن میدیر اول نقطه ی سودا
 بو سودا بیر له می داغ ائتدی باغرین لاله ی حمرا؟
 گوزونه قارشی نرگس شیوه لافین اورسا اینجینمه
 خاچان مقبول اولور صاحب نظر طبعینه نابینا.
 وئرورم گون یوزون وجهینه ایکی عالمی جانا
 بهاسین جوهری یانیندا بولور گوهر یکتا.
 شول آلیجیق گوزدن دل مولکونو یغما قیلیر هر دم
 یلی یغما چی تور کون عادت ی دائم اولور یغما.
 بو گریان گوزلر یمدن تۆ کولن خونابه کؤنلومده

نهان اولان جراح تگردن اولموشدور قامو پیدا.
 گتور من اهل دللر مجلسینه زاهد خشکی
 که اصلی ائیلمز کم فهم اولانا صحبت دانا
 دئدیم ای حسنه بای بیر بوسه احسان ائت غریبی یه
 یوزون دؤنردی آیدیر: یان کماهی، مفلس ورسوا!

خانه

این مقوله را پایانی نیست. مولانا جلال‌الدین رومی که منت بزرگی برگرفته ادب فارسی نهاده است، از زبان اصلی خود نیز غافل نبوده است. در زبان شیرین ترکی مکتبی را بنیان گذاشته که شاخهٔ پرباری از درخت برومند و دیرسال ادبیات ترکی را تشکیل داده است. خزائن گرانبهای کلام ترکی میوه‌های رنگارنگ این شاخه را تشکیل می‌دهد که تنها بر شمردن آنها، خود کتابی پر حجم خواهد شد و ما اینجا تنها به اشارهٔ بسیار کوتاهی به برخی از آفرینندگان این خزائن داشتیم تا فرصتی و مجالی وسیع‌تر که بتوانیم تک‌تک این خالقان کلام موزون ترکی را به اولاد غیر تمند خویش معرفی کنیم.

بمنه و کرمه

فروردین ۱۳۶۹، تهران.

مؤلف

فهرست راهنما

نشانه‌هایی که در این فهرست راهنما بکاررفته چنین است:

۱. نشانه ~ برای عدم تکرار عنوان است. مثل: ترکی، ۲۵، ادبیات

~ ۱۲.

۲. نشانه ← در معنای «رجوع کنید به» بکاررفته است. مثل: بایرك قوشچواوغلو ← قوشچواوغلو.

۳. نشانه = در معنای «مترادف است با» بکاررفته است. مثل مولانا = مولوی.

۴. نشانه هلالین () بعد از سرعنوان، برای توضیحی که در متن بوده بکاررفته است. مثل: روم (مردم و سرزمین).

۵. نشانه دوچنگک برای توضیح بیشتر که در متن نبوده، بکاررفته است. مثل: شاه ختائی [شاه اسماعیل ختائی].

۶. همهٔ عناوین آنها به اسم اشهر داده شده است و از بقیه به آن ارجاع داده ایم. مثل: جلال الدین رومی ← مولوی، جلال الدین محمد بلخی ← مولوی.

۷. [ش] برای تشخیص نامهای اشخاص است. مثل: یونس امره [ش].

۸. [م] برای تشخیص نامهای جغرافیائی و مکانهاست. مثل: قونیه [م].

۹. [ک] برای تشخیص نامهای کتابها، رسالات و مقالات است. مثل:

حدیقه الجوامع [ک].

۱۰. [ت] برای تشخیص تعبیرات ادبی و بدیعی و سیاسی است. مثل:

قانون هماهنگی اصوات [ت].

۱۱. [ق] برای تشخیص نامهای فرق و قبایل و ملل و نحل است. مثل:

بابائیه [ق].

- آثار عشق [ك] ٢١٣
 آدم دده [ش] ١٢٥
 آذربایجان [م] ١٣٨، ١٢٢، ٣٤، ٨
 آذربایجان غربی [م] ٢٠٣
 آذربایجان (زبان) ٨، ٧
 آرات، رشید رحمتی [ش] ٨
 آرامی، درویش [ش] ١٢٥
 آسوری (زبان) ١٠
 آسیای صغیر [م] ١٧، ٢٣، ٣٧، ٨١،
 ٢٣٦، ٢٢٧
 آسیای میانه [م] ٨
 آفتابی (قیز) [ش] ١٢٩
 آقازاده [ش] ١٢٥
 آگاه سیرری لوند [ش] ١٣٥ ح.
 آرایش نژادپرستانه [ت] ٢٣
 آنا تولی [م] ٢٥
 آنا تولی شرقی [م] ١١
 آنبارچی زاده، علی بن اسماعیل [ش]
 ١٢٤
 آنکارا [م] ١٢٨، ١٣٥، ١٢٢، ٣٩
 آنی درویش، احمد [ش] ١٢٢
 ابایزید [ش] ٣٢
 ابتدا نامه [ك] ١٤١
 ابراهیم گلشنی ← گلشنی
 ابوبکر سله باف [ش] ٣١
 ابو حامدی [ش] ٢٢٣، ٢٢٢، ٢٢١
 احمد آنی درویش ← آنی درویش
 احمد بیک [ش] ١٣٠
 احمد پاشا [ش] ١٢٩
 احمد درویش [ش] ١٢٥
 اخی صادق [ش] ١٢٥
 ادرنه [م] ١٣٢
 ادیب درویش [ش] ١٢٥
 اردبیل [م] ٢٢١
 اسپانیا [م] ١١
 استانبول [م] ٣٠ ح. ١٢٥، ١٣١،
 ١٨٢، ١٣٥
 ارض روم [م] ١٢٣
 اروپا [م] ١٣٨، ٩
 اروپائیان [ق] ٩
 اسحاق چلبی [ش] ١٢٩
 اسرار دده [ش] ١٣٧، ١٣٢، ١٢٤، ١٢٢



- اسرار دده تذکره سی [ک] ۱۲۴
 اسکى تورک ادبیاتیندا نظم [ک] ۱۴۲
 اسلام ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۰، ۳۶
 اسلام آنسیکلوپدیسی [ک] ۱۲۱
 اسلام اوغلی سلیمان بیک جدیدی [ش] ۱۳۰
 اسلام ستیزی [ت] ۵
 اسماعیل فرخ [ش] ۲۱
 اشارات البشاره [ک] ۱۲۲
 اشتیاقی [ش] ۱۳۰
 اطلاعات (روزنامه) ۱۹۳
 افلاکی، شمس الدین احمد [ش] ۳۶، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۸
 ۱۸۱، ۱۷۹
 الجزائر [م] ۹
 الوان چلبی [ش] ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
 امیر چلبی امیری [ش] ۱۲۹
 انسی درویش [ش] ۱۲۵
 انشراح (سورة) ۳۲
 انیسی مصطفی [ش] ۱۲۵
 اوزبکی (زبان) ۷
 اوغوز [ق] ۹
 اولوعارف چلبی [ش] ۱۳۱، ۱۷۸
 اويس درویش [ش] ۱۲۵
 اوغور [ق] ۹
 اهل حق [ق] ۳۴
 ایران [م] ۷، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۳۰، ۹۰
 ایرانی ۱۳۸
 ایز، پرفسور فاخر [ش] ۱۴۲
 ایلخانیان [ق] ۱۹۳
 ب
 بابا رسول [ش] ۳۴
 بابا درازشوقی [ش] ۱۳۰
 بابائیة [ق] ۳۴، ۱۲۱
 باقى [ش] ۲۰
 باکو [م] ۲۰۹، ۲۰۳، ۲۲۴
 بایرک قوشچو اوغلو ← قوشچو اوغلو
 بدرالدین چلبی [ش] ۱۲۵
 برهان الدین ترمذی [ش] ۱۷
 برهان الدین چلبی [ش] ۱۲۵
 بری [ش] ۱۳۲
 بقائی درویش [ش] ۱۲۵
 بکتاش ولی ← حاج بکتاش ولی
 بکتاشیه [ق] ۱۲۱
 بلخ [م] ۱۷
 بورسالی طاهر [ش] ۱۳۲ ح.
 بوستان ثانی [ش] ۱۲۵
 بوستان چلبی [ش] ۱۲۵
 بولاق [م] ۲۱
 بهاء الدین ولد [ش] ۱۷
 بهرام (ستاره جنگ) ۹۰

- پ
پروانه درویش [ش] ۱۲۵
پری درویش [ش] ۱۲۵
پنبه فروشان (مدرسه) ۳۲
پهلوی [ق] ۱۳۸، ۸۰، ۶۹
پیامبر شعر ترکی ایرانی [ت] ۲۰۳
- ت
تابع درویش [ش] ۱۳۲، ۱۲۵
تات [ق] ۲۴
تاتارلی، ابراهیم [ش] ۲۰۰، ۱۴۲
تاتی (زبان) ۱۰
تاجیک [ق] ۱۰۲
تاراما سوزلوگو [ک] ۵۸، ۳۹
تاریخ ادبیات در ایران [ک] ۱۴۰
تاریخ شعرای مولویه [ک] ۱۳۵
تازی ۱۱۷، ۱۱۶
تالشی (زبان) ۱۰
تائب درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۵
تبریز [م] ۲۱۳، ۱۲۳، ۳۱، ۳۰، ۱۸
تحفة شاهدی [ک] ۲۱۶
تذکرة مجالس روم [ک] ۱۲۸، ۱۸
ترجمه ثواقب [ک] ۱۳۱
ترجمه رساله سهسالار [ک] ۱۲۸
ترك [ق] ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۷، ۹۵، ۲۳، ۸، ۷
۱۰۳-۱۱۷ اقوام ۸
تسرکی ۹۰، ۷۷، ۶۹، ۵۹، ۲۷، ۲۵
- ادبیات ۱۳، تاریخ ادبیات ۱۳،
زبان ۵۴، ۸، ۷، شعر عرفانی ~
۳۷، زبانهای ۸، ~ ایران ۸،
۵۷، معاصر ایرانی ۷۴، ~
غربی ۳۷، ۵۸، ۶۰، ~ امروزی
۸۶، ~ غربی امروزی ۸۷، ۸۹،
~ معاصر ۷۹ ~ قیجاقی ۳۰،
معارف ۲۳۶
~ کردن (شجاعت نشان دان)
[ت] ۳۴
ترکی الاصل [ت] ۸۴، ۷۸، ۷۳، ۶۵، ۶۰
ترکی پژوهی [ت] ۱۳
ترکی خواهی [ت] ۱۳
ترکستان [م] ۱۰۶، ۳۰
ترك فلك [ت] ۱۰۷
ترکی ستیزی [ت] ۱۴۰، ۲۰، ۱۳
ترکی کهن [ت] ۸۰، ۷۲، ۶۶، ۶۵، ۶۲
ترکیه [م] ۱۸۲، ۱۰
تکیه شعری آنتالوژی سی [ک] ۱۷۸،
۱۹۷
توران [م] ۹ ح.
تورك ادبیاتی تاریخی [ک] ۲۳
تورك شاعر لری [ک] ۱۳۷
تورك لهجه لری نورنکلی [ک] ۱۴۲
توکل دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۵
تویکوها [ق] ۹



ث

- حافظ حسین ایوان سرائی [ش] ۱۳۱
 ثاقب مصطفی دده [ش] ۱۳۲
 ثواقب المناقب [ک] ۱۳۱

ج

- جعفری چلبی [ش] ۱۲۹
 جعفری مداح [ش] ۱۲۹
 جلال الدین رومی ← مولوی
 جلال الدین محمد بلخی ← مولوی
 جلال ارغون [ش] ۱۲۲
 جمال چلبی [ش] ۱۲۵
 جم خانه [م] ۲۲۴
 جم سلطان [ش] ۱۲۹
 جنونی دده [ش] ۱۲۵
 جوری دده [ش] ۱۲۵
 جهانگیر قهرمانوف [ش] ۲۰۹

چ

- چفتای، پروفور سعادت [ش] ۱۴۲
 چلبی اوغلو، دکتر عامل [ش] ۲۲
 چمبر (مستر) [ش] ۱۱ ح.
 حسام درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۵
 حسیب [ش] ۱۳۳
 حلمی درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۵
 حمزوی [ش] ۱۲۸
 حیاتی [ش] ۱۳۳، ۱۲۵

ح

- حاج بایرام ولی [ش] ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
 حاج بکتاش ولی [ش] ۳۴، ۳۵، ۳۶
 ۱۹۷، ۳۶
 حاسب درویش [ش] ۱۲۵
 خ
 خالص احمد دده [ش] ۱۳۶
 ختائی (شاه اسماعیل صفوی) ← شاه
 ختائی



- خدائی دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 خراسان [م] ۲۶
 خرده اوستا [ك] ۶۹
 خسرو چلبی [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 خضر [ش] ۳۳
 خضر بیگ [ش] ۱۲۶
 خضر پاشا [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 خضر حمدی دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 خطائی (ترك) ۱۰۹
 خطائی (شاه اسماعیل) — شاه ختائی
 خلوتیه [ق] ۱۲۱
 خلوصی درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 خواجه احمد یسوی [ش] ۳۷
 خوارزمشاهیان [ق] ۲۶
- ذ
- ذاتی [ش] ۱۳۰
 ذبیح الله صفا [ش] ۱۴۰
 ذکی ولیدی طوغان [ش] ۳۰
 ذوالنونی دده [ش] ۱۲۶
 ذهنی دده [ش] ۱۲۶
 ذهنی درویش حسن [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 ذهنی صالح دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 ذهنی نجف زاده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
- ر
- رجب درویش [ش] ۱۲۶
 رجب طریقتی [ش] ۱۳۳
 رحمت الله دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 رساله سپهسالار به مناقب خداوندگار [ك]
- دالی دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 داوود دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 دانشکده الهیات مرمره [م] ۲۲
 دانشی دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 دایرة المعارف مصاحب [ك] ۹ ج.
 درونی درویش [ش] ۱۲۹، ۱۲۶
 درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 درویش چلبی [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 درویش دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 درویش عثمان سیننه چاك [ش] ۱۲۶،
- ۱۳۲

- ۱۳۱، ۱۲۲ رساله یوحنا [ك] ۱۸
 ۱۳۳، ۱۲۶ رسوخی دده [ش]
 رسول الله [ش] ۳۴
 رسیملی تورك ادبیاتی تاریخی [ك] ۲۲
 رشکی علی دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 روانی [ش] ۱۲۹
 روحی بغدادی [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 روشنی دده [ش] ۲۱۳، ۱۲۸، ۱۲۲، ۲۸
 ۲۳۵، ۲۱۵، ۳۱۴ روم (مردم و سرزمین) ۲۵، ۲۴، ۱۸
 رومی [ق] ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۳
 ریسما، احمد دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
- ز
 زنگی [ق] ۱۰۹
 زهدی یوسف دده [ش] ۱۲۶
 زین الدین [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
- س
 سامی درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 سامی، شمس الدین [ش] ۱۳۲
 سائب دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 ستاینده ترکان [ت] ۲۴
 ستبر صائت [ت] ۶۸
 ستمشاهی [ت] ۱۴۰، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۰
 سجودی [ش] ۱۲۹
 سروری [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 سریری [ش] ۱۳۰
 سعادت نزهت [ش] ۱۳۷
 سعدی چلبی [ش] ۱۲۹
 سعید اده [ش] ۱۳۳
 سعید امره [ش] ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷
 سفدی (زبان) ۸۰
 سفینه نفیسه فی مناقب المولویه [ك] ۱۳۲
 سلجوقی [ق] ۱۲۲، ۷۹
 سلجوقیان [ق] ۲۶، ۷
 سلطان سحاق [ش] ۳۴
 سلطان ولد [ش] ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۲۲، ۳۳
 ۱۴۲، ۱۴۱
 سلیمان بیک جدیدی [ش] ۱۳۰
 سلیمان نجفی [ش] ۲۱
 سماحت دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 سماع خانه ادب [ك] ۱۳۲
 سماع مولویه [ت] ۱۲۲
 سماعی، درویش محمد [ش] ۲۱۸، ۱۲۶
 ۲۲۰، ۲۱۹
 سوریه [م] ۱۱
 سوزی [ش] ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۶
 سهرورد [م] ۶۹
 سیاهی مصطفی دده [ش] ۱۳۳
 سید سالک دده [ش] ۹۳۳
 سید صالح احمد دده [ش] ۱۳۵
 سید علی [ش] ۱۳۳، ۱۲۶



- سید کمال قارا علی اوغلو [ش] ۲۳
 سیری در اشعار ترکی [ك] ۱۳۸، ۱۳۳
 سیواس [م] ۱۲۳
- ش
 شام [م] ۱۴۰
 شانی درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 شاه ابراهیمی، سیدامرا لاله [ش] ۱۹۴
 شاه چلبی [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 شاه ختائی (شاه اسماعیل ختائی) ۲۲۴،
 ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵
 شاهدی، ابراهیم دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶،
 ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶
- ص
 صابر دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صاحب دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صادق دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صادقی دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صاقي ختائی [ش] ۱۳۳
 صاقي دده [ش] ۱۲۶
 صائب دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صبوحي دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صدري دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صدقي دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صفائی دده [ش] ۱۴۴، ۱۲۶
 صفی الله [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صفی درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صمتی دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
- شاه محمد چلبی [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 شرح حقایق اذکار مولانا [ك] ۱۳۴
 شرف الدین سمرقندی [ش] ۱۳۹
 شفائی دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 شفيعی درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 شکيب دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 شکری [ش] ۱۳۰
 شمس پرنده [ش] ۳۱ ← شمس تبریزی
 شمس تبریزی [ش] ۳۳، ۳۲، ۲۱، ۱۷
 ۱۰۶، ۱۰۵، ۸۲
 شمس الحق تبریز ← شمس تبریزی
 شمس الدین تبریزی ← شمس تبریزی
 شمعی دده [ش] ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۲۶
 شناسی درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۶

- صنع الله درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 صنعی چلبی [ش] ۱۲۹
- ض
- ضعفی دده [ش] ۱۲۶
 ضمیری درویش [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
- ط
- طالب دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 طالبی دده [ش] ۱۲۶
 طاهر حسام چلبی [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 طریقتی امیردده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 طوغانی احمد دده [ش] ۱۳۳، ۱۲۶
 طهماسب صفوی (شاه) ۱۲۷، ۱۸
- ع
- عابد چلبی [ش] ۱۳۱
 عادل افندی [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 عارف حاجی [ش] ۱۳۴
 عارف دده [ش] ۱۳۴
 عاشیق پاشا [ش] ۱۸۸، ۱۸۴، ۱۸۲
 عالم امیر [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 عباپوش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 عبدالحلمیم عارف [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 عبدالعلی افندی حلمی [ش] ۱۳۰
 عبداللطیف بن سنان [ش] ۱۳۱
 عبدال موسی [ش] ۲۰۰
- عبدالوهاب همدانی [ش] ۱۳۱، ۱۲۷
 ۱۳۴
 عبدالله دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 عثمانلی مؤلفلری [ك] ۱۳۲
 عثمانی [ق] ۷، ۲۰، ۱۲۱
 عجم [ق] ۲۳، ۲۴، ۹۰ و نیز ← فارس
 عرب [ق] ۱۰۳
 عربی (زبان) ۵۸
 عرشی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 عرضی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 عروضی، شعر [ت] ۶۵
 عزلتی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 عزمی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 علمی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 علمی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 علی بیک ضعیفی [ش] ۱۳۰
 علی (ع) [ش] ۲۰۰
 عمومی تورك تاريخينه گيريش [ك]
 ۳۰
- غ
- غالب دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۴، ۱۲۱
 غانم دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 غدائی دده [ش] ۱۲۷
 غرب (دنیای) [ت] ۱۲
 غریب نامه [ك] ۱۸۳، ۱۸۲
 غریبی [ش] ۱۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۴،

- ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶
 غزل‌های ترکی مولانا [ک] ۲۰
 غوصی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 ف
 فارس [ق] ۱۳ ← عجم
 فارسی (زبان) ۶۹، ۶۵، ۶۴، ۵۸، ۲۵
 ۹۸، ۹۰، ۸۷
 فارسی زبانان [ق] ۶۹
 فارسی کهن (زبان) ۵۸
 فاروق تیمورتاش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فاضل خلیل دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فاضل شریف‌زاده، سید محمد = فاضل
 پاشا [ش] ۱۳۴
 فانی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فتوح العرب و کنوز الادب [ک] ۱۱
 فدائی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فراقی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فرخ چلبی [ش] ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۷
 فرخی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فروزانفر، بدیع‌الزمان [ش] ۲۸، ۲۴
 فریدون اوزلوق [ش] ۱۲۲
 فرهنگ اسلامی [ت] ۱۲، ۱۱
 فصیح درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فضل‌الله استرآبادی [ش] ۲۰۹
 فقری دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فلسطین [م] ۱۱
 فنائی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فنی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فوری درویش [ش] ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۲۷
 فوضی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 فونم [ت] ۸
 فیضی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 ق
 قاجار، حکومت ۲۱۳
 قاری شیخ احمد الوفائی [ش] ۱۲۷،
 ۱۳۴
 قازاخی (زبان) ۸
 قاسم دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۸
 قاموس الاعلام [ک] ۱۳۲
 قانون هماهنگی اصوات [ت] ۵۴
 قایفوسوز عبدال [ش] ۲۰، ۱، ۲۰۰
 ۲۰۲
 قبیجا (زبان) ۳۰
 قبطی [ق] ۳۷
 قرآن [ک] ۳۷، ۳۲، ۱۱، ۱۰
 ۲۳۶، ۲۰۰
 قرآنی (القبای) ۲۳۲
 قرآنی، (معارف) ۳۷
 فرمان [م] ۱۸
 قرملی حمزه [ش] ۱۲۹
 قرون وسطی [ت] ۸
 القوانين الکلیه [ک] ۳۰



- قوشچو اوغلو [ش] ۱۹۴، ۱۹۳، ۶۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۷، ۱۳۱، ۳۳، ۳۱، ۲۵، ۱۸، ۱۷، ۱۴۰، ۱۴۰، ۲۲۴ قیز یلباشیه [ق]
- ک
- کاتبی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷، ۳۱ کامل تبریزی [ش] ۱۳۴، ۱۲۷، ۳۱ کتاب الادراک [ک] ۱۸۲ کتابخانه بایزید [م] ۱۳۶ کتابخانه سلیمانیه [م] ۱۳۶ کتابخانه شماره ۱ مجلس شورای اسلامی [م] ۲۳۶، ۱۸ کتابخانه ملت [م] ۱۳۶ کتابخانه ملی پاریس [م] ۱۸۲ کتابیه [م] ۱۳۲ کردی [زبان] ۱۰ کریم دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۲۷، ۳۰، ۲۴ کلخانی علی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷، ۳۰، ۲۴ کلیات شمس [ک] ۳۰، ۲۴ کمال احمد دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
- گ
- گبران [ق] ۲۶ گلشن اسرار [ک] ۲۱۶ گلشن وحدت [ک] ۲۱۶ گلشنی (ابراهیم) ۲۳۳، ۲۳۲، ۱۲۹، ۲۳۵، ۲۳۴ گلشنیه [ق] ۱۲۲، ۱۲۱ گناهی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷ گنهی دده [ش] ۱۱۴، ۱۲۷ گو لیپنارلی، عبدالباقی [ش] ۱۲۱، ۲۵، ۲۲۹، ۲۱۶، ۱۴۱ گوهر خاتون [ش] ۲۳۹
- ل
- لارنده [م] ۱۳۹ لاتین (زبان) ۷ لالی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷ لیبب درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷ لسانی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷ لطف الله چلبی (غباری) [ش] ۱۳۰ لطفی محمد دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷ لطیفی [ش] ۱۳۰ لفة المشتاق [ک] ۳۱ لقمانی دده [ش] ۱۳۶، ۱۲۴، ۱۲۷
- م
- مآلی [ش] ۱۳۰
- م
- گبر [ق] ۸۰

- متون نظم ترکی ایران [ك] ۳۶، ح. ۳۸، ۱۹۳
 ملیت پرستی [ت] ۲۶
 مورفم [ت] ۸
 مثنوی [ك] ۱۸، ۲۰، ۲۸، ۱۸۲
 مناقب حضرت مولانا جلال الدین
 محمد بن علی شمس [ش] ۳۰ ← شمس
 تبریزی
 مناقب حضرت مولانا [ك] ۱۳۵
 محمد تبردار [ش] ۱۲۷
 مناقب العارفین [ك] ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹،
 محمد دده [ش] ۱۳۲
 ۱۷۸
 محمدزاده صدیق، حسین ۲۶، ح. ۱۹۳،
 مناقب العارفین و مراتب الكاشفین [ك]
 ۱۹۴
 ۱۲۶
 محمد مقیم دده [ش] ۱۲۷، ۱۳۴
 مناقب گلشنی [ك] ۲۳۲
 مناقب مولانا [ك] ۱۳۶
 مولانا ← مولوی
 مولانا احدی [ش] ۱۲۸
 مدرسه امیر بدرالدین گوهر تاش [م] ۳۳
 مولانا جلال الدین محمد بلخی ← مولوی
 مذاقی درویش [ش] ۱۲۷، ۱۳۴
 مولانا حسن [ش] ۱۲۸
 مر تفضی ۱۹
 مولانا شیخی [ش] ۱۲۷
 مصطفی (ص) [ش] ۱۹، ۳۲، ۲۰۰
 مولانا صفی [ش] ۱۲۹
 مصر [م] ۲۱، ۱۳۲، ۲۰۰
 مولانا قندی [ش] ۱۳۰
 مظلوم درویش [ش] ۱۲۷، ۱۳۴
 مولوی [جلال الدین محمد بلخی] ۱۳،
 معنوی درویش [ش] ۱۲۷، ۱۳۴
 ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۹،
 معنوی قونیوی [ش] ۱۲۷، ۱۳۴
 ۵۶، ۵۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۷۰، ۱۷۸،
 مغول [ق] ۲۳، ۲۶
 ۱۸۲
 مقابلہ (آداب) ۱۲۲
 مولوی خانہ [م] ۱۲۱
 مقالات شمس تبریزی [ك] ۳۱، ح.
 مولوی خانہ کتاهیه [م] ۱۳۲
 ملامتیه [ق] ۱۱۱
 مولوی خانہ گالاتا [م] ۱۲۴
 ملامی [ش] ۱۲۷، ۱۳۴
 مولوی خانہ یثنی قاپو [م] ۱۳۶
 مولی گرائی [ت] ۱۲، ۱۳
 مولوی شاعر لری [ك] ۱۳۶



- مولوی لر خانقاهی [م] ۱۸
 مولویه سرا یان [ت] ۱۲۸، ۱۲۱
 مولویه بعداز مولانا [ک] ۱۳۸، ۱۲۱
 ۱۴۱
 مونس درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 مهری [ش] ۱۲۹
 میال درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 ن
 نابی عثمان دده [ش] ۱۲۷
 ناجی دده [ش] ۱۲۷
 ناصر عبدالباقی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 ۱۳۵
 نائی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 نجاتی [ش] ۱۲۹
 نجومی [ش] ۱۲۹
 نوادپرست (گروههای) ۲۷
 نسا (سوره) ۳۲
 نسیمی، عمادالدین [ش] ۲۱۰، ۲۰۹
 ۲۱۲، ۲۱۱
 نشاطی دده [ش] ۱۳۷، ۱۲۷
 نشانی [ش] ۱۲۹
 نصیب دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 نصیرا دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 نطقی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 نظمی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 نفیسی، سعید [ش] ۱۴۲
 نگاهی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 نوری درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 نهادسامی بانارلی [ش] ۲۲
 نهجی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 نیاز درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 نیازی درویش [ش] ۲۳۴، ۱۲۷
 نیر درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۷
 نیل [م] ۳۷
 و
 وائی درویش [ش] ۱۳۴، ۱۲۸
 وجدی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۸
 وصفی ماهر قوجا تورک [ش] ۱۷۸،
 ۲۲۷، ۲۲۱، ۱۹۰
 وفائی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۸
 ولد [تخلص سلطان ولد] ۱۴۶، ۱۴۴
 ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۸
 ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱ — سلطان
 ولد
 وهبی درویش [ش] ۲۲۱، ۱۳۴، ۱۲۸
 وهبی قدیم درویش [ش] ۲۳۴، ۱۲۸
 ه
 هلالی [ش] ۱۲۹
 همائی، جلال الدین [ش] ۱۴۰
 همدی دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۸
 هندو [ق] ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۶



هندوبك [ت] ۱۱۰	يقين درويش [ش] ۱۳۴، ۱۲۸
هندي [ق] ۲۳	يوسف دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۸
هونها [ق] ۹	يوسف سينه چاك [ش] ۱۳۴، ۱۲۸
	۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹
ی	يونانيان [ق] ۲۶
يازيجي، تحسين [ش] ۲۳۲، ۱۳۵، ۳۶	يونس امره [ش] ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۷۰
ياشيل يار باق ۱۹۳	۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶
يحيي دده [ش] ۱۳۴، ۱۲۸	يئني سئي [م] ۱۳۸

کتابنامه^۱

- آتالای، بسیم: بکتاشیلیک و ادبیاتی، استانبول، ۱۹۴۰.
آتش، احمد: مولانین ۱۸ بیتین معناسی، ۱۹۵۳.
آراز، نزیه: عشق پیغمبری مولانا! استانبول ۱۹۷۲.
آسیه، عارف نهاد: قبه خضرا، ۱۹۵۶.
آگاه سیرری لوند: ادبیات تاریخی در سلی، استانبول، ۱۹۳۲، ج ۱.

۱. در این سیاهه، تنها برخی از مراجع عمومی را که در تالیف حاضر به آنها مراجعه داشتیم، گنجانیدیم. اغلب منابعی را که در پاورقیها اشاره ای به آنها رفته است، در این سیاهه تکرار نکردیم. نام و نشان مراجع ترکی را نیز که در ترکیه و اروپای شرقی با القبای لاتینی و در آذربایجان شوروی و آسیای میانه با گرافیک اسلاو چاپ شده اند، با القبای قرآنی دادیم. برخی منابع مهم غربی را نیز بر سیاهه افزودیم و نام کتب روسی را به القبای لاتینی برگرداندیم. در میان منابع غربی، کتاب: *A History of Ottoman Poetry* اثر گیب که درشش جلد (ج ۱ در ۱۹۰۰ م، ج ۲ در ۱۹۰۲ م، ج ۳ در ۱۹۰۴ م، ج ۴ در ۱۹۰۵ م، ج ۵ در ۱۹۰۷ م و ج ۶ که حاوی برگزیده اشعار است در ۱۹۰۹ م) در لندن چاپ شده است، از اهمیتی ویژه برخوردار است. جلد اول آن با مولانا شروع می شود (ص ۱۴۱) و سپس سلطان ولد (ص ۱۵۱) و یونس امره (ص ۱۶۴) و عاشیق پاشا (ص ۱۷۶) می آیند. گیب، مولانا را بنیانگذار شعر ترکی در آسیای صغیر می داند. به دنبال او اغلب کسانی که به تدوین تاریخ شعر ترکی آسیای صغیر پرداخته اند، اثر خود را با مولانا آغاز کرده اند (مانند پروفیسور ابراهیم تاتارلی در بلغارستان). در حالی که چنین



افلاکی، احمد: مناقب العارفین، باهتمام تحسین یازیجی، آنکارا، ۱۹۸۱ (ویرایش جدید).
اکبر آبادی، مولوی محمد ولی: شرح مثنوی مولانا ی (دوم)، چاپ نول-کشور.

ارگون، سعادت نزهت: بکتاشی شعرلری و نفسلری، استانبول، ۱۹۶۵.
ارگین، عثمان: دارالمثنوی، ۱۹۳۹.
افلاکی، شمس الدین: مناقب العارفین، آنکارا، ۱۹۸۴.
ایز، فاخر: اسکی تودک ادبیاتیندا نظم، استانبول، ۱۹۶۷.
بانارلی، نهاد سامی: رسمیلی تودک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۲.

ج ۱

براون، ادوارد: از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷.

تاتارلی، ابراهیم: اسکی تودک ادبیاتی، متینلر، صوفیه، ۱۹۷۳.
تاراما مؤزلوگو، تودک دیل قورومو، ۱۹۶۳، جلد‌های گوناگون.
تودک یوردو (مجله) شماره مخصوص مولوی، تابستان ۱۹۴۴.
تورکیات انستیتوسو، اسلام انسیکلوپدیسی، شماره‌های گوناگون.
توفیق، ابوالضیاء: نمونه ادبیات عثمانیه، استانبول، ۱۳۰۸ ه.
چارپان، نجلا: مولانا دان حکایه‌لر، آنکارا، ۱۹۷۰.
چاغاتای، سعادت: تودک لهجه‌لری نودنکلی، آنکارا، ۱۹۶۶.
چلبی، عاصف حالت: مولانا نین رباعیلری، ۱۹۶۲.
چلبی، عاصف حالت: مولانا نین حیاتی، شخصیتی و اثرلریندن پارچالار، ۱۹۳۹.

نیست: بلکه بجاست که بگوئیم مولانا بنیانگذار نوع «مولویه» سرائی در تمام تاریخ ادبیات شعر ترکی جهان (ونه فقط آسیای صغیر) است و همان گونه که ما در «متون نظم ترکی ایران» آورده‌ایم، شعر ترکی دوره اسلامی در آسیای صغیر (ودر هر نقطه دیگر از جهان) از صدر اسلام شروع شده است.

- دوغرول، رضا: اسلامیتین گلیشتیر دیگی تصوف، استانبول، ۱۹۴۸.
- دولت‌شاه سمرقندی: تذکرۃ الشعراء، تهران، ۱۳۳۷.
- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، سازمان لغت‌نامه دهخدا، شماره‌های گوناگون.
- رشاد، فائق: تاریخ ادبیات عثمانیه، استانبول، ۱۳۲۷ رومی.
- ریتر، ه. پروفیسور دکتر: مولانا جلال‌الدین رومی و اطرافیندا کیلاز (تورکیات مجموعه‌سی، ج ۷ و ۸) ۱۹۴۲.
- جلال‌الدین رومی: (← اسلام آنسیکلوپدیسی، جزء ۲۱)، ۱۹۴۴.
- سامی، شمس‌الدین: قاموس الاعلام، استانبول، ۱۸۹۸ م.
- سجادی، سید جعفر: فرهنگ مصطلحات عرفا، چاپخانه مصطفوی، تهران، ۱۳۳۹ ه. ش.
- سیدوف، میر علی: آذربایجان خلقی نین سویکؤکونو دو شو نرکن، باکو، ۱۹۸۹.
- شائق، عبدالله: گلشن ادبیات، باکو، ۱۹۱۱.
- صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم: منتهی‌الارب فی لفة العرب، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۱ ه.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان: احادیث مثنوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ ه. ق.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان: مآخذ قصص مثنوی، انتشارات دانشگاه.
- قاباقلی، احمد: توردک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۷۷.
- قاراعلی اوغلو، سید کمال: (سیملی - موقیفلی توردک ادبیاتی تاریخی استانبول، ۱۹۷۰.
- قرآن مجید (با ترجمه الهی قمش‌ای).
- قوجا‌تورک، وصفی‌ماهر: بؤیوک توردک ادبیاتی تاریخی، آنکارا، ۱۹۴۴.
- کؤپرولو، محمد فؤاد: توردک ادبیاتیندا ایلک متصوفلر، استانبول، ۱۹۱۸.
- کؤپرولو، محمد فؤاد: توردک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۸۲.



(ویرایش جدید).

- گوّلپینارلی، عبدالباقی: دیوان شعری، استانبول، ۱۹۵۴.
 گوّلپینارلی، عبدالباقی: یوز موردودا تصوف، استانبول، ۱۹۶۹.
 مجیب المصری، حسین: تاریخ ادب ترکی، قاهره، ۱۹۵۱.
 محمدزاده صدیق، حسین: متون نظم ترکی ایران، انتشارات فحی، تهران، ۱۳۶۹.
 گوهرین، سید صادق: فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، چاپ دانشگاه تهران.
 منصور اوغلو، مجدود: سلطان ولدین تورکجه منظومه‌لری، استانبول، ۱۹۵۸.

- معین، محمد: فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
 مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی: مجالس سبعه، چاپ استانبول.
 نافذ اوزلوق؛ فریدون: دیوان سلطان ولد، آنکارا، ۱۹۴۱.
 همائی، جلال‌الدین: ولدنامه سلطان ولد، تهران، ۱۳۱۶.
 یوجل، حسن عالی: مولانا، ۱۹۵۲.
 مولانادا تورکجه کلمه‌لر و تورکجه شعرلر، ۱۹۳۴.
 تورک ادبیاتینا توپلو بیرباخیش، استانبول، ۱۹۳۲.
 یوجه باش، حلمی: ادبیاتیمیزدا مولانا، ۱۹۵۹.

G.B. Donaldo, *Della letteratura dei Turchi*, Venedig, 1688.

G.B. Toderini, *Letteratura turchesca*, Venedig, 1787.

J. von Hammer- Purgstall, *Geschichte der Osmanischen Dichtkunst bis auf unsere Zeit*, 1936-38.

Dora d'Istria, *La poésie des Ottomans*, Paris, 1877.

P. Horn, *Moderne Turkische Literatur* (Beilage zur Allage. Ztg., München, 1900, No. 193).

E.J.W. Gibb, *A. History of Ottoman Poetry*, London, 1909.

P. Horn, *Geschichte der Türkischen Moderne*, Leipzig, 1909.

L. Bonelli *La moderna letteratura Ottomana*, Roma, 1903.

V.D. Smirnov, *Ocherki novoy. Turetskoy literaturai*, Petersburg, 1903.

V.D. Smirnov, *Obraztsoviya Proizvedeniya Osmanskoy literaturi*, Petersburg, 1903.

Fr. Giese, *Der Entwicklungsgang der modernen Osmanischen Literatur*, Halle, 1906.

K.I. Basmadjian, *Essai sur l'histoire de la litterature Ottomane*, Paris, 1910.

A.E. Krimskiy, *Istoria Turtsii i ee literaturi*, Moskova, 1910-1916.

V. Gordlevskiy, *Ocherki po novoy Osmanskoy literature*, Moskova, 1912 (Trudi po vostkovedeniyu XXXIX).

Vincze Frigyes, *Az Oszman irodalom föiranyai*, 1912.

B. Schmidt, *Übersicht der Turkischen Literatur*, Heidelberg, 1916.

M. Hartmann, *Aus der neueren Osmanischen Dichtung* (Mitteil. d. Sem. f. or. Spr. zu Berlin, XIX, 1916, XX, 1917, XXI, 1918).

M. Hartmann, *Die Osmanische Dichtung* (Leipzig Illustr. Zeitung, 1916, Nr. 3803).

C. Hachtmann, *Die Türkische Literatur des zwanzigsten Jahrhunderts*, Leipzig, 1916.

C. Hachtmann, *Die neuere und neueste Türkische Literatur* (Die Welt des Islams V, 1917).

G. Jacob, *Die Literatur des Osmanischen* 1918.

M. Hartmann, *Dichter der neuen Türkei* (Urkunden und Untersuch. zur Geistesentw. d. heutigen Orients, No. 3, Berlin, 1919).



Fr. V. Kraelitz-Greifenhorst, *Übersicht über die Osmanische Türkische Literatur im j. 1332.*

Th. Menzel, *Die Türkische Literatur*, Leipzig-Berlin, 1925.

J. Deny, *Litterature Turque*, (*Grand Memento Larousse*, Paris, 1936).

O. Spies, *Die Türkische Prosaliteratur der Gegenwart*, 1943.

Reshat Nuri Darago, *Poètes Turc des XVII , XVII , XVIII Siecles*, Ist., 1948.

Divan of Mowlavi". Here, we have discussed different meanings of the word "Turk" our purpose being to challenge these who antagonize "Turkish Language" in Iran and use this term as an insult or for contempt.

In another part of the book, we have talked about poets who have followed and imitated Mowlavi's style (مولویه چیلر) and written poems within this school, who have composed such poems. We have introduced them when starting the chapter presenting the sources for research.

Only some of the poems are mentioned in this book by the following poets as examples: Sultan Veled, Eflaki Dede, Ashiq Pasha, Elvan Chalebi, Bayrek Kooshchoo-Oglu, Said Emre, Kaygusuz Abdal, Yunus Emre, Imadeddin Nesimi, Revshani Dede, Ibrahim Dede Shahidi, Muhammad Chalebi Semayi, Abu Hamidi, Shah Khatayi, Haj Bayram Vali, Ibrahim Gulshani, Gharibi Dede.

This book, in original Rind, is for the first time compiled and published. We have used different manuscripts, collections, poetical works and anthologies and we have also made known poets such as Kooshchoo Oghloo (قوشچواوغلو), and Gharibi Dede (غریبی دده) to the world of writing for the first time.

Hossein Mohammadzade Sediq-, Ph.D.

Tehran, 1991

In the name of God

• In the dark era of the Pahlavis' reign in Iran, teaching or publishing Iranian Turkish literary texts was forbidden, though our country had been one of the creative centers for valuable Turkish works, and new styles had been originated by various schools of Turkish poetry in Iran.

One of the well-known poetic schools has the name of "Mowlavieh Chilik" which means: writing poems like those of Mowlavi's, Jala-el Din Rumi the founder of the school. One of the great Turk poets in the 7-th cnetury of Hijrat, he was born in Balkh in the year 604 A.H. As a child, he went to Asia Minor, with his father and lived in Konya where he died at last in 672.

While the greater part of Mowlavi's work is in Persian, he has also composed a Turkish poetical collection. Some poems of which have been left to us for today, and we are going to describe them in this book.

Almost the meaning of all Turkish words, in this work are included etymology and their syntactical functions in sentences.

The second part of our book concerns "The Turk in the Great

A Collection of the Turkish Literature

A Survey in Mowlavi
and his
Followers' Turkish Poems

by

Hossein Mohammadzadé Sadiq, PH.D.



Qoqnoos Publication

Tehran, 1991

